
نصیحت به فریب خوردگان
باب و بهاء
محمد جواد بلاغی


بسم الله الرحمن الرحیم

نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء

نویسنده:

محمد جواد بلاغی

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء

مشخصات کتاب

مؤلف: محمد جواد بلاغی

مترجم: سید علی علامه فانی اصفهانی

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۳۱ شمسی

چاپخانه: اسلام

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین. اما بعد در ماه رمضان المبارک ۱۳۶۹ هجری قمری که از نجف اشرف به اصفهان آمده بودم به خواهش بعضی از دوستان موفق به ترجمه کتاب نصایح الهدی از تألیفات علامه بزرگوار مرحوم شیخ محمدجواد بلاغی قدس سره العزیز شدم و در سال ۱۳۳۱ شمسی در اصفهان به چاپ رسید و چون نسخه‌های آن نایاب گردیده اینک در سال ۱۴۰۵ قمری در قم تجدید چاپ می‌شود اینک ترجمه مؤلف، مرحوم علامه دانشمند حاج شیخ محمدجواد بلاغی نجفی رحمهٔ الله علیه در سال ۱۲۸۵ و اندی از هجرت در نجف اشرف متولد گردیده و در خدمت علماء بزرگ آن زمان مثل مرحوم ملا محمدکاظم خراسانی و حاجی آقا رضا همدانی و آمیرزا محمدتقی شیرازی در نجف و سامره تحصیلات خود را به پایان رسانیده و از مراجع تقلید شیعه به شمار می‌رفت و در فقه و اصول و تفسیر تالیفاتی فرموده که از آن جمله: آلاء الرحمن در تفسیر قرآن است که بسیار با دقت نظر و سبک متینی نوشته شده و دیگر کتاب الهدی الی دین المصطفی است در دو جلد در رد شبهاتی که مسیحیین بر دین اسلام و قرآن کرده‌اند و در آن بطلان مذهب مسیحیین و حقانیت دین مقدس اسلام را به طور وافی اثبات فرموده و بسیار کتاب علمی مفیدی است و نیز کتاب انوار الهدی را در رد شبهات شبلی شمیل طبیعی و اثبات صانع و دین اسلام مرقوم داشته و سه جلد رحلهٔ المدرسیهٔ که در اثبات دین اسلام و رد یهود و نصاری و طبیعیین و اثبات معاد می‌باشد، تالیف فرموده و در زمان خود مرجع حل شبهات فرقه‌های باطله بوده و با کمال قناعت و عفت نفس و اقتصاد در زندگی شبانه‌روز بتالیف و تصنیف اشتغال داشت بدون آنکه از کسی حقوقی داشته باشد یا اعانتی طلب نماید تا اینکه در سال ۱۳۵۲ قمری تقریبا در سن هفتاد سالگی وفات فرمود و این ضایعه بزرگ اثری دردناک در قلوب علماء و کافه اهل دیانت ایجاد نمود و در تمام بلاد عراق عرب مجالس سوگواری برپا نمودند و قصائد و اشعاری در مرثیه این بزرگوار سروده‌اند، خداوند او را جزای خیر عنایت فرماید. علی الحسینی الاصفهانی العلامهٔ الفانی رجب المرجب ۱۴۰۵ [صفحه ب]

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم درود خدا بر پیامبر رحمت، محمد و آل طاهرینش و لعنت بر دشمنان خاندان آن حضرت باد، منت خدای عزوجل را که توفیق احیاء آثار اعاظم علما شیعه اثنی عشریه را به این ناچیز عنایت فرمود و آن طبع ترجمه کتاب مصابیح الهدی تألیف مرحوم آیهٔ الله بلاغی به قلم حضرت آیهٔ الله العظمی آقای حاج سید علی علامه فانی اصفهانی دام ظله العالی با ذوق سرشار

خداداد معظم له می‌باشد، امید آنکه مورد توجه حضرت بقیه الله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شود: یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعهٔ مزجاهٔ نأوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین. عبدالله المجد الفقیهی [صفحه ۲]

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر نوعی امروز من که امید است به توفیق خداوند برادر دینی فردای من شوی، ای کسی که در گذشته سالیان دراز متدین بدین اسلام و معتقد به معارف آن و مؤمن به نبوت پیغمبر خاتم بودی، کتاب اسلام را سند خرد قرار می‌دادی، از پیشوایان این دین پیروی می‌کردی و در معتقدات خویش ثابت و استوار بودی، اکنون چه شده که آئین تازه‌ی اختیار کرده‌ی و راه و رسم جدیدی پذیرفته‌ای راه و رسمی که بی‌شک از لحاظ ماده و صورت و اصول و فروع و کتاب و احکام با اسلام و اسلامیت متباین است و با آن از هر جهت اختلاف کلی دارد؛ و اینک از بابت حقی که ما به یکدیگر داریم از تو می‌خواهم که در این مطلب به کمک همدیگر غور و بررسی کامل کرده و نهایت استقصاء و کوشش خود را در روشن نمودن حقیقت بنمائیم امید دارم طبق وظیفه‌ی که در مقام هدایت خود و رهبری دیگران بر گردن است در مباحثه و مناظره هیچ امری از امور مذهبی خود را چه در باب اصول عقائد بابیگری و چه در احکام و فروع این طریقه از من مستور نداری و با کمال سادگی و وضوح خالی از هرگونه توریه و ابهام حقایق این مذهب را توضیح و تشریح نمائی زیرا شک نیست که اولین وظیفه واجب دریافتن حقیقت و متابعت راه راست این است که مطالب با کمال وضوح أدا شود و از خدعه و تدلیس خالی باشد و همانا خدعه و تدلیس دلیل ضعف مبنی و سستی شالوده است وانگهی در این زمان که عقیده آزاد و عنان فکر رها است و پیروان مذهب در ابراز شئون و آثار خود هیچگونه رادع و جلوگیری ندارند. [صفحه ۳] و اگر شخصا مطلع بر امری از امور مذهبی خود نیستی و با حکمی از احکام کتاب بیان بر تو مشتبه است حقیقت امر را از مبلغین مذهب سئوال کن زیرا با کمال تأسف مشاهده می‌شود تو و هم کیشانت دنبال طریقه میرزا علی محمد را که مؤسس مذهب بابیگری است گرفته‌ی در حالی‌که هیچگونه اطلاعی بر حقیقت مذهب و کتابهای او که نسبتش را به خدا می‌دهد و آنها را معجزه خویش می‌خواند نداری، آیا می‌دانی که این مرد در کربلا- کتابی به نام احسن ألقصص و کتابی به نام قیوم الاسماء نوشت و کتابی نیز در اصفهان به نام نبوت خاصه نگاشت و کتابی هم به نام بیان نوشته و تمام دعاوی و براهین و مقاصد و احکام آئین خود را در این کتب جمع کرده است، تو نه دنبال آنها رفته و نه می‌روی و نه از کسی که تو را به این طریقه جدید راهنمائی کرده است راجع به حقایق این کتابها چیزی می‌پرسی - چرا از وی نمی‌خواهی که تو را بر این کتابها واقف کند شاید دلیل واضحی در آنها پیدا کنی که دیگران را نیز آگاه نمائی و بدین وسیله جمعیت کثیری را بدین مذهب هدایت کنی چرا این کتاب‌ها را ظاهر و آشکار نمی‌کنید تا به منزله مشغل حقانیت و لوای دعوت شما باشند زیرا تردیدی نیست که مؤلف بدین منظور به تألیف این کتب پرداخته است که آنها را منتشر نموده و به وسیله آنها شریعت خود را ظاهر نماید و علوم و کمالات خویش را در معرض انظار قرار دهد، و نیز آنها را تحریر کرده است تا علومش در دسترس درس و تدریس باشد نه آنکه در معرض اندراس و فراموشی درآید و در پرده استتار پیچیده شود، پس شما به چه دلیل با این شدت و سختی آنها را پنهان می‌کنید، چرا این کتابها را افتخار دعوای خود و زینت جامعه دین خود در میان مردم قرار نمی‌دهید آیا قدرت مالی شما کم یا همت‌های شما پست است که [صفحه ۴] برای شما مقدور نیست از آنها استنساخ کرده منتشر نمائید آیا شما و حسینعلی و یحیی و عباس بیش از قوت یومیه‌ی خود دارائی و ثروت ندارید که کتابهایتان را انتشار و در میان مردم رواج دهید، مگر نمی‌بینید نصاری برای نشر اناجیل و مسلمین برای ترویج و توسعه‌ی قرآن خود چه جدیتی به خرج می‌دهند ما نشنیده‌ایم در هیچ ملتی این قدر مراتب استتار نسبت به کتب مذهبی به جا آورده شود بلکه هیچ جامعه اعم از مذهبی و غیرمذهبی کتب خود را مستور نمی‌دارند علت چیست که شما کتب مذهبی خود را از انظار دوست و دشمن پنهان می‌دارید با آنکه سالهای عدیده‌ای است ادیان آزاد شده، چرا

علت این مطلب را از مبلغین خود سؤال نمی‌کنید برای چه آن اشخاصی که دعوت شما را می‌پذیرند باید از مطالب و حتی از رؤیت کتب دینی خود بی‌اطلاع بمانند، چرا آنها را به کتب خودتان مطلع نمی‌سازید تا راه راست را از کج تشخیص دهند. خدا تو را هدایت کند این اطاعت کورکورانه چیست؟!. چرا به رفقایت نمی‌گوئی ما چه جواب دهیم از کسانی که سبب این پرده‌پوشی را از ما می‌پرسند و کنایهٔ بما می‌گویند خودتان علت‌های مرموز این اختفاء را می‌دانید. چه بسیار پرسنده از کار او که آگاه باشد زاسرار او هر چه شما در پنهان داشتن کتابهایتان بکوشید باز خواهی نخواهی بسیاری از مضامین آنها جسته جسته به دست مردم افتاده و کم و بیش از آنها مطلع و باخبرند چون حجابهای اختفا همه تصنعی و پوشالی است و قدر و قیمتی بر آن نمی‌توان قائل گردید. این کتبی که به عقیده‌ی شما تالی قرآن بلکه ناسخ آن است به قدری [صفحه ۵] با ادبیت و منطق سلیم مباین است که باید گفت زبان عربی را ضایع کرده، معارف را به استهزاء گرفته، توحید را اهانت کرده، شرایع انبیا را زشت شمرده، اسائه ادب به حکمت و فلسفه و شرافت نموده، راستی را بازیچه گرفته و با این ترهات در حقیقت به دست خود اساس دعوت شما را یک باره از هم پاشیده است. زیرا این زیر و بمها و تناقض‌گوئیها و خلط و مزجهای باطل در نظر هر ذی شعوری خود دلیل بارزی بر بطلان ادعاء و پوچ بودن کتب و تشویش و اضطراب نویسنده آنها است و بهترین شاهد تناقض کلام و سستی بیان و گمراهی فکر و بی‌اساسی و سستی عقاید گوینده و انشاد کننده آنها است و این مطلب نیز از ما پوشیده نیست که طرفداران این کتب خود به این امور به خوبی پی برده و فقط برای مقاصد پست مادیت دست از آنها برنداشته‌اند. در حقیقت آن‌ها حاضر نیستند این رونقی که در کار خود دیده‌اند و مقاماتی که برای خویش کسب کرده‌اند پشت پا زده شالوده و اساس جامعه خود را منهدم و این گفته‌های بی‌اساس را در هم ریزند. از این جهت این کتاب‌ها را در گورستان اختفاء دفن می‌کنند شاید بدین وسیله این مذهب سخیف را مستور داشته و کلمه‌ی سست و فاسد خود را باقی گذارند. این‌ها به این آرزو هستند که با گذشت زمان آن معایب از نظرها دور شده و در زاویه‌ی نسیان بیفتد و آنچه را خودشان صلاح دانند به اسم آن کتاب‌ها ظاهر کنند هر چند با اصل آن مغایرت تام داشته باشد. اگر رفقایت این ادعای مخالفین را تکذیب کنند به آن‌ها بگو بیایند علی‌رغم دشمنان و برای اینکه کذب این تهمت را ثابت کنند آزادانه این کتاب‌ها را در دسترس عموم قرار داده شرافت خود و اساس و حیثیت مدعای [صفحه ۶] خویش را بدین وسیله حفظ کنند. بیایند علی‌رغم میل خود به شیوه‌ی جمیع مذاهب و أمم این کتاب‌ها را دلیل ادعای خود قرار دهند. و اگر می‌ترسند دستورات مربوط به کیمیاگری [۱] آن به دست مردمان بیافتد ممکن است از انتشار این قسمت خودداری کنید و مردم را از این فیض محروم نمائید ولی آخر مردم شائقند علوم [۲] عربیت و فصاحت و بلاغت و صحت کلام و سخن‌پردازی و صحت معارف را از آن بیاموزند!! اگر چه ایمان به آن نیاورند. ای برادر خدا تو را هدایت کند به رفقایت بگو چه جهت دارد این کتب اصلی را در پشت پرده نگاهداشته و در عوض یک مشت جزوه‌های کوچک را منتشر می‌نمائید که قسمتی از آن به طور آشکار ادعیه‌ای است که از عبارات ائمه طاهرین اسلام علیهم‌السلام مأخوذ شده و فقط از ترتیب اولیه آنها را خارج ساخته و به صورت زشتی درآورده و توأم با غلط و اشتباهش کرده‌اند و ضمنا بعضی از کلمات متصوفه و اصطلاحات آن‌ها را نیز در خلال آن داخل نموده و قسمت دیگر این جزوه‌ها از خطب و عبارات گویندگان فارسی دزدیده شده و با کلمات و اشعار صوفیانه به هم بافته شده است چرا به رفقایت نمی‌گوئی این مذهب ادعائی شما که شریعت اسلام را باطل می‌داند و احکام شرعیه را یک باره تغییر داده یک مشت دعاهای به هم بافته مغلوط و سوز و گدازهای صوفیانه چه دردی را دوا می‌کند بیائید همت کنید و کتابهای علی محمد را که [صفحه ۷] اساس دعوت شما است به ما نشان دهید، مجموعه‌های تعلیم و تربیت و حلال و حرامش را بر روی دائره‌ی حقیقت بریزید. آیا هیچ وقت به رفقای خود گفته‌ای! و یا حس کنجکاوی تو را وادار کرده است که در مقام تحقیق برآئی و از منابع اولیه این کتب و ادله‌ی که دلیل بر حقانیت این شالوده باشد آگاهی حاصل کنی بدون آن که به آنچه از زبان این و آن بشنوی اکتفاء نمائی. با اینکه مؤسس این شالوده علی محمد در باب نهم از واحد ششم همین کتاب بیان به تمام پیروان خود دستور داده است که بیان را بخوانند بلکه در باب چهاردهم از واحد

هشتم تأکید کرده است هر کس سواد دارد شبانه‌روزی هفتصد آیه بخواند و همچنین در باب اول از واحد ششم امر کرده است هر کس بایـد جزوه‌ی از بیان را که اقلا هزار بیت داشته باشـد نزد خود نگاهدارد با این همه تأکید چرا به رفقای خود نمی‌گوئی کتاب بیان کجاست تا آن را بخوانیم و دو کتابی که حسین علی به اسم ایقان و اقدس نوشـته است و در آنها اصول شریعت خود را شرح داده کجـا است چرا پنهان است و نشـر نمی‌شود. بگو مردم می‌گوینـد در کتاب‌های علی محمـد و حسـینعلی مطالب کفرآمیزی نظیر ادعـای خـدائی علاوه بر ادعـاء پیغمبری و انکار معاد جسـمانی و انکار معجزات مسـیح برخلاف گفته‌ی قرآن و انجیل و کتاب‌های عهد جدید موجود است اگر مردم دروغ می‌گویند به وسیله‌ی نشر کتاب‌هاتان دروغ آنها را ثابت کنید به شـرط آنکه اگر به دین عمـل اقـدام کردیـد آنچه از کتاب‌هـای علی محمـد را مورد اتفـاق فرقه‌هـای مختلفه پیروان او از ازلی و بهـائی بوده و آنچه از آثـار حسـینعلی منتشـر می‌نمائیـد مورد قبول پسـران او عباس و محمـدعلی و اتباع آنها باشـد و نیز با آنچه مسـلمین بلطایف الحیل با همه سخت‌گیری‌های شـما در اختفاء آنها از کتب شما به دست [صفحه ۸] آورده‌اند [۳] . آنچه تـاکنون ذکر کردیم برای راهنمائی اهل عقـل و انصـاف و بیـداری آنـان از خواب غفلت کافی است که جملگی وظیفه‌ی تو بود اینک وظیفه‌ی من آغاز می‌شود که با تو به بحث و احتجاج پرداخته و هیچ‌گونه توضیـح و بیان حقیقتی را از تو مضایقه نکنم تا راه عذر بسته شود. و الله ولی التوفیق. این مطلب بر هیچ کس پوشـیده نیست که بسیاری از مردم چنان مجذوب و فریفته‌ی عقاید خود می‌شوند و در راه ترویج مذهب خویش مبالغه می‌کننـد که به تدریج در مباحثات از جاده انصاف خارج شده و ضـمنا حب غلبه و تظاهر به فضل و از طرفی بغض مغلوبیت و ترس از افشاء باطلشان یک باره حس باطن و وجـدان را کشـته و فقط هوای نفس محرک زبان آنها می‌گردد که در مقابل حق و عدالت صف‌آرائی کرده به مکـابره و مجـادله می‌پردازنـد، به هر امر پوچی متمسک می‌شونـد، مخصوصا اگر هم‌نشـین و طرف بحث آنها شخص جاهلی باشـد یا مجلس از اهل فضل و فهم خالی باشـد یا رفقائی فی المجلس آنان را بـدین گفتارها ترغیب و تشویق کننـده این‌گونه اشـخاص با این همه شـجاعت غالبا از نوشـتن و طبع و نشر این گفتارها گریزانند و اگر احیانا بدان ملزم شوند به قدر امکان سعی می‌کنند مطالب خود را از هر حیث منزه و بی‌عیب بنویسـند مبادا این نوشته‌ها خود سند جهل و نادانی آنان [صفحه ۹] گردد و دعـاوی فاسـده و سـستی دلائـل آنـان را در نظر عموم ظـاهر گردانـد به همین دلیل است که من (مصـنف) برای ریشه‌کن کردن این ریشه‌های فساد تصمیم گرفتم کلیه مباحثات خود را بنویسم و الله الهادی الی سواء السبیل.

علل اختیار کردن فرقه بابیه و جواب از آنها

اشاره

اینـک در مقـام سؤال از تو می‌پرسم برای چه از دین فطرت و شـریعتی که بر آن نشو و نما کردی و قرآنی که متمسک به آن بودی دست کشـیدی و بـابیگری را انتخـاب نمودی بـا اینکه بـابیگری چنـانچه اشـاره کردیم به طور قطع مخالف اسـلام است. آنچه را در جواب می‌توانی بگوئی یکی از سه چیز است:

علت ۰۱

آنکه چون عقایـد و احکام دین اسـلام را باطل یافتم و دیـدم بسـتگی و ارتباطی با خداونـد نـدارد بـدین جهت از باطل بـدین حق و شریعت صـحیح عدول کردم این خود مطلبی است ولی البته حق خواهی داد برهان این ادعا را از تو بخواهیم که چه چیز تو را بر آن داشت که اسـلام را تکـذیب و بابیگری را تمجیـد کنی - شاید تو به عقیده‌ی خود بتوانی برهان قاطعی اقامه کنی یا آنکه ما حقیقت را به تو ثابت نموده تو را متقاعد کنیم که حق ظاهر و اشـکار گردد لیکن بهتر است راه نزدیکتری را طی کنیم بدین طریق که بانیان

این ادعا و رؤساء این مذهب که علی محمد و حسینعلی باشند خود بالمآل نه تنها ادعاء تو را تکذیب نموده‌اند بلکه کلام تو را باطل می‌دانند و پایه‌ی ادعای خود را بر حقانیت اسلام و به رسالت محمد «ص» و کلام الله بودن قرآن و امامت علی «ع» و فرزندانش قرار داده‌اند و اعتراف دارند که مهدی «ع» موعود (پسر امام حسن عسگری ع) امام بر حق است. علی محمد در باب دوم از واحد ششم از کتاب اسماء از بیان می‌گوید و البته باید شهادت دهی که مثل ظهور قائم شما مثل ظهور محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است پیش از وی آن کسی که در سابق فرقان را نازل کرده [صفحه ۱۰] این آیات را نازل کرده است و در باب هشتم از واحد ششم در معرفت اسم مرئف می‌گوید «به درستی که خدا آیات قرآن را تعلیم محمد «ص» کرد و آیاتی را نیز تعلیم علی «ع» نمود» تا آخر و نیز گفته است در آثار نقطه در کتاب فاء که ابتدا به جمله بسم الله الابهی الابهی می‌کند و در ماده‌ی این کلمه چنانچه شیوه‌ی او است ادامه می‌دهد به کلماتی مثل بهیان و ابتهان تا آنجا که می‌گوید «انا جعلناك جردانا جریدا للجاردین» سپس گوید «بگو تا آنکه ظاهر نماید خداوند کسی را که ظاهر می‌کند مثل آن که ظاهر کرد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را و همچنین در مقاله‌ی که به جمله‌ی یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدام ابتدا می‌کند و ادامه می‌دهد سخن را بر این ماده (القدامین و القادمات و القدمان) تا آنکه می‌گوید «این مردم اطاعت مرا نخواهند کرد و اگر مرا متابعت می‌کردند بی‌شك موسی را قبل از عیسی و محمد «ص» را بعد از عیسی پیروی می‌نمودند» و نیز در مقاله‌ی که در آن با جمله‌ی قضی اله عدد النفر بالنفی لا اله و حق علی کل نفس أن تثبتن الف الاثبات شروع می‌کند می‌گوید «تمام دین در ظاهر و باطن و اول و آخر همانا کلمه لا اله الا الله است از آن پس کلمه محمد رسول الله «ص» آن‌گاه اقرار به ولایت ائمه‌ی طاهرین که حجج اله‌اند نموده، تا آنجا که می‌گوید «ما میوه‌های درخت اول را برای محمد رسول الله «ص» مقدر کردیم و این از مواهب پروردگار توست که قابل قطع و منع نخواهد بود و آنگاه برای علی (ع) که امام به حق و محبوب است و سپس خاص حضرت فاطمه برك درخت اول و با این عقاید شما محشور خواهید شد» و «پس از آن اختصاص به حسن و حسین دارد که خداوند آنان را امام و پیشوای دو عالم قرار داده است و نیز در کلامی که راجع به صنعت کیمیا است چنین می‌گوید «شنیدی که محمد رسول الله (ص) سنگ بر شکم [صفحه ۱۱] گذارد» و نیز در ضمن این عبارت خود که «هو هذا و انی قائم الذی کل ینتظرون یومه» می‌گوید «به جان خودم قسم اگر نیك بیندیشید خواهید دید که امر خدا در حق من از أمر محمد رسول الله (ص) عجیب‌تر است او در عرب تربیت شد و بعد از چهل سال خداوند آیات را بر او نازل فرموده و او را رسول عالمیان قرار داد و حال آنکه من در عجم تربیت شدم و خداوند بعد از بیست و پنج سال که از عمرم گذشت آیاتی را بر من نازل فرمود که جمله‌ی مردم از آوردن آن عاجزند» تا می‌گوید «ایمان آوردم بسر آل محمد «ص» و به فارسی می‌گوید «محمد رسول الله(ص) رکن هوا است و علی و ائمه (ع) حجج اله رکن ماء هستند» و در نامه‌ی که به شهاب‌الدین آلوسی مفتی بغداد فرستاده و اول آن اینست «بسم الله الا منع الاقدس» می‌نویسد «و همانا پیش از این محمد رسول الله (ص) بر حق و محبوب است و برای هدایت آمد و آنچه از کتاب پروردگارش به او نازل شد تبلیغ کرد و این همانست که امروز شما به آن ایمان دارید» و در جای دیگر در ضمن این عبارت «و لله علم ما یخرج من الارض ورق الشمس و القمر» چنین می‌گوید «و ما استشعرتم فی قیمهٔ محمد رسول الله (ص) هنگامی که از نزد پروردگار با آیات محکم برای هدایت آمد جز اندکی به وی ایمان نیاوردند تا آنجا که می‌گوید ذکر اول محمد رسول الله (ص) است» و در مورد دیگر چنین بیان می‌کند «بدان آنچه در قرآن نازل شده به تمامی در کلمه بسم الله نازل گردیده و همانا در آن (قرآن) همه گونه علوم وجود دارد که علم خدا بدان محیط است و چیزی از آنها بر محمد و آل محمد (ع) پوشیده نیست» پس از آن استشهاد کرده است به دعاء عشرات [صفحه ۱۲] و دعاء صحیفه و دعاء سحر و دعاء مباهله و سوره‌ی حشر تا آنجائیکه می‌گوید «این مطلب حروفش در مقام امامت است و خداوند برای هر حرفی مظهر کاملی خلق فرموده است اول آن محمد (ص) و دومش علی (ع) سومش فاطمه چهارمش حسن پنجمش حسین ششمش علی بن الحسین هفتمش محمد بن علی هشتمش جعفر بن محمد نهمش موسی بن جعفر دهمش علی بن موسی یازدهمش محمد بن علی دوازدهمش علی بن محمد

سیزدهمش حسن بن علی» و خودش را چهاردهم قرار داده و نیز در این مقاله گفته است «از این کلام خدا در آخر سوره أسری قل ادعو الله و ادعو الرحمن الخ استفاده کن» و نیز در بیان گفته «همه اسمها اسم خدا است در حالی که او را اسمی نیست و همه صفتها صفت خدا است در حالی که او را صفتی نیست باطن اسم خدا لا اله الا الله است و ظاهر اسم او در قرآن محمد رسول الله (ص) است» و هم چنین اگر به کتاب بیان و کتاب احسن القصص در تفسیر قول خداوند اذ قال یوسف لابیه یا ابتی [۴] اتی رأیت احد عشر کوکبا تا آخر و در آیه‌ی لا- تقصص رؤیاک علی اخوتک و آیه‌ی کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث مراجعه کنی خواهی دید نام پیغمبر اسلام و فاطمه و حسین و ائمه طاهرین را به عظمت یاد کرده و به شهادت حضرت ابی‌عبدالله اشاره نموده و فضیلت زیارت آن حضرت و زوار آن حضرت را تصدیق کرده است و نیز در الواح حسینعلی نظیر این کلمات را فراوان می‌توان یافت چنانچه در نامه‌ی که بیگی از مبلغین خود به نام عندلیب فرستاده می گوید «در مرحله اول قدم به آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده است تمسک باید کرد در آن جائی که می‌فرماید قل [۵] ادعو الله ثم ذرهم فی خوصنهم یلعبون» [صفحه ۱۳] و در کتاب ایقان مطابق نسخه خطی که نزد ما است در اثناء گفتار خود راجع به رسالت موسی و مؤمن آل فرعون چنین می گوید «رب الغزة برای جیب خود می‌فرماید» «و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه الخ» و در باب اول بعد از ذکر آنچه در انجیل راجع به علائم رجعت حضرت مسیح و انقضاء این جهان است می گوید «لهذا از شریعت فیض محمدی و از سحاب فضل احمدی محروم شدند» و در ابتداء کلامش در تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه عبارت خود را این طور آغاز می کند «و بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحاء به یثرب» و در اواخر باب دوم گفته است «مثل در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت (یعنی محمد صلی الله علیه و آله) فرمایش فرموده و لکن رسول الله (ص) و خاتم النبیین [۶] . منظور از تمام این شواهد این بود که با کلمات پیشوایان مذهب باب و بهاء و اعترافات صریح آنان حقانیت اسلام را بر تو ثابت کنیم ولی تو خود می‌دانی که بعضی از مبلغین شما جسته جسته و به طور پنهانی اذهان شما را با یک رازی آشنا کرده‌اند رازی را که ما نیز به خوبی از مدتها پیش بدان پی برده و می‌بینیم بسیاری از مبلغین در دعوت غیر اهل اسلام بدین حربه‌ی متمسک می‌شوند و بالصراحة دشمنان اسلام را به ضدیت و مخالفت با اسلام تحریص و ترغیب می کنند. آری این راز که اذهان شما نیز با آن کم و بیش آشنا شده است همانا جرئت و جسارت به مقام قدس خاتم الانبیاء (ص) [صفحه ۱۴] و جلالت کلام الله مجید است چنانچه در بعض انتشارات آنان که به طبع رسیده این نکته را به خوبی یافته‌ایم و نیز می‌دانیم که این کار به تحریک چه مقام و بدست چه اشخاصی جامه عمل پوشیده است طرز عمل و القاء این شبهه این طور صورت عمل می گیرد که ابتدا با اشارات و کنایه‌ها به تو چنین تلقین می کنند که دین اسلام و کتاب و قانون آن حقیقت ندارد لکن این ظهور و سر نقطه چنین اقتضا می کرده است که قلوب مسلمانان را در بدایت امر تألیف و به حقایق اسلامی مأنوس کنند آنگاه اذهان آنان را آماده کرده و جسته گریخته به آنان گوشزد کنند که دین اسلام مانند سرابی بی‌حقیقت است. به‌به، مرحبا و آفرین بر این ظهور و نوری که مردم را به پرتو خود به خیانت و نادرستی می کشاند و ابتداء آنان را فریب داده و دیانت اصلی ایشان را مانع و سنگ راه قبول این دعوت جدید قلمداد می کنند و مسلم است که اساس این دین با چنین خط مشی برخلاف عقل و منطق سلیم است زیرا ملتفت نیست که تصدیق ضمنی به حقانیت اسلام و انکار بعدی آن خود یگانه موجب ضعف و شکست است.

علت ۰۲

اما جواب دوم تو در مقابل سؤال ما این است که ادعا کنی دین اسلام بر حق است و این مذهب جدید برای اصلاح و تکمیل آن آمده است این جواب را دو گونه می‌توان تفسیر نمود: یکی اینکه بگوئیم مقصود تو اینست پیغمبر اسلام (ص) و قرآن عقاید و احکامی آورده‌اند که شایسته و کامل نیست این جواب نیز شبیه به جواب اول و خود یک نوع انکاری از حقانیت اسلام است که رد

آن را به تصریح پیشوایان مذهب خودتان در صفحات پیش ذکر نمودیم، زیرا پیغمبری که به تصدیق خودتان از جانب خداوند مبعوث شده و کتابی که از طرف رب العزة نازل گردیده است محال است ناشایسته و ناقص [صفحه ۱۵] و یا فاسد باشد، بلی اگر پیغمبری دروغ با کتابی مجعول مدعی مذهب شود خواهی نخواهی بدعت است غیرصالح و ناشایسته.

علت ۰۳

تفسیر دیگر اینکه بگوئی دین اسلام بالذات بر حق و صحیح و کامل است لکن اغراض فاسد دشمنان و هواهای شیطانی آنان زوائد و چیزهائی که برخلاف اصول اسلام است به آن آمیخته‌اند و بابیگری برای آن آمده است که آن زوائد نامأنوس را از اسلام خارج کرد و آنان را از هرگونه آلودگی پاک و منزه نماید چنانچه مذهب پرتستان به عقیده‌ی خود عیسویت را از خرافات و آلودگیهای ناروا تهذیب کرده است. این جواب نیز قابل قبول نیست زیرا متأسفانه بابیگری به طور آشکار برخلاف اصول مسلمه‌ی اسلمی قدمی برداشته بسیاری از ضروریات این مذهب را که مورد اتفاق و اجماع کلیه‌ی مسلمانان است باطل شمرده و در احکامی که به شهادت هر عاقلی از مسلمات قرآن و اسلام است از قبیل احکام ارث و نکاح و طلاق و شهود و روزه و نماز و غیره تغییر و تبدیل داده است خداوند تو را هدایت کند ببین چگونه مبلغین حقیقت را بر تو مخفی داشته‌اند چرا در کتاب بیان (باب) و صحیفة الاحکام بهاء دقت نمی‌کنی چرا آداب نماز و روزه را در این کتابها نمی‌بینی تا خود تصدیق کنی چگونه در این دو عبادت که ضروری دین اسلام است و لب لباب این شریعت مقدس است تصرفهای ناروا به عمل آمده است اینها کجا و اصلاحاتی مانند اصلاحات پرتستانها که در مذهب مسیح نموده‌اند کجا، تو خود می‌دانی هدف نهائی و منظور اصل پروتستانها حفظ حقایق انجیل و احکام نصرانیت است و با یک انقلاب و تحول این شریعت را از افکار موهومه پاپها و خرافات و بدعتهای ننگین آنان مهذب داشته و ادعا کردند که سجده بر صورتهائی که ساخته انسان است [صفحه ۱۶] و تأویل و تفسیرهائی که برخلاف عقل و منطق سلیم است و هیچ ارتباطی با احکام و قوانین شریعت ندارد و اموری مشابه آن در دین نصرانیت به وسیله پاپهائی که خود را فرستاده و نایب خاص مسیح دانسته و خیال می‌کنند آراء آنها الهامات ربانیه است و باید مقدس شمرده شود در دین مسیح وارد شده است این است اصلاحات پروتستانها و آن بود اصلاحات شما سوم جوابی که در مقابل سئوال ما می‌گوئی این است که بگوئی دین اسلام و قرآن بر حق و کلیه دستورات آن از طرف خداوند و حاوی جمیع مراتب کمال و صلاح است لکن طریقه‌ی بابیگری ناسخ آن است چنانچه اسلام نیز خود ناسخ ادیان گذشته بوده است و همان طوری که کلیه‌ی ادیان سلف آمدن دین اسلام را بشارت داده‌اند اسلام نیز بابیگری را بشارت داده است و آنچه در دین اسلام از بشارت بر بابیگری موجود است بر حقانیت این طریقه کافی است و ما بنای صحت طریقه‌ی خود را بر اسلام قرار داده و در دعوت و تبلیغ همه جا رجوع به اسلام کرده و به قرآن و احادیث و روایات ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام تمسک و استدلال می‌کنیم. می‌گوئیم آری اساس و جوهر دعوت شما همین است و پیشوایان این طریقه نیز چنانچه در سابق اشاره نمودیم و بعدا نیز در جای خود متذکر خواهیم شد پیوسته بر این مطلب تصریح کرده‌اند و اگر شما در بین خود به طور خفیه اسراری غیر از این و قراردادهائی متناقض با این مطلب دارید کما اینکه این امر منسوب به شما و از شاهکارهای بسیاری از مبلغین شما است خود بهتر می‌دانید که این اقرار بعد از انکار و این نوع دروغ و حیله و تزویر که دلیل بر سستی اساس و گمراهی این طریقه است از ننگین‌ترین خیانتها و زشت‌ترین خیانتها است. [صفحه ۱۷] اکنون باید دانست که اثبات هرگونه مدعا قبلا۔ مستلزم این است که وجود آن مدعا بالذات امکان‌پذیر بود و موانعی برای تحقق آن نباشد و پس از آن دلیل برای تحقق وقوعش اقامه شود بنابراین در صوتی که این دو اصل موجود نباشد و وجود مدعا ملازم با مانع گردد مسلما اقدام بر اثبات آن بیهوده و حاکی از جهالت و بی‌اطلاعی مدعی است و در این صورت چون دعوای علی محمد بالطبع ملازم با موانع بسیاری است نه تنها مسموع نیست بلکه خود دلیل بر بطلان و غیر منطقی بودن حجت آن است. اکنون ما به ذکر آن موانع می‌پردازیم: و اگر بعد از تو به این موانع برای تو جای

استدلالی بر حقانیت دعوی خود باقی ماند البته ما در آن بررسی کافی خواهیم کرد و اگر آن موانع تو را متقاعد کرده و بطلان این ادعا را برای تو ثابت و آشکار نموده از خداوند سپاس گذار می‌شویم که راهنمای بندگان او است و حق را به آسان‌ترین راه ظاهر فرموده. اینک به توفیق الهی می گوئیم با آنکه کتابهای شما در دسترس ما نیست و هر چه بیشتر در طلب آنها می کوشیم میان ما و آنها (برخلاف حقیقت و حکمت) بیشتر پرده استتار حائل می گردد ولی خوشبختانه با مساعی خستگی‌ناپذیر خود موفق شده‌ایم مقدار کمی از آن کتابها را در نسخه‌های متعدده تحصیل کنیم و در این جا فقط به آنچه مورد اتفاق این نسخه‌ها است اعتماد کرده و از کتاب بیان و الواح شالوده‌ی دعوت و جوهر ادعاء شما را به جامعه معرفی می‌کنیم و آنچه از این گفته استدلال کنیم گوینده کتاب و محل آن را ذکر کرده و عین الفاظ آن را نقل می‌کنیم تا شما با مقابله‌ی آنچه در نزد خودتان است صحت و مطابقت آن را تصدیق کنید.

ادعاهای علی محمد باب

بابیت

نخست آنکه میرزا علی محمد در دعوت خود متزلزل و بر ادعاهای [صفحه ۱۸] گوناگون است یک مرتبه ادعا می کند نائب امام زمان روحیفداه است و از این جهت نام خود را باب گذارده و اول نوری که ظاهر شده است مولای خود حجهٔ الله علیه‌السلام را قرار می‌دهد چنانچه در احسن القصص که در تفسیر سوره‌ی یوسف است بدین عبارت تصریح می کند «خداوند مقدر فرموده که این کتاب در تفسیر احسن القصص خارج شود از طرف م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بر بنده‌ی او (که مرادش خود او است) که بر تمام مردم حجهٔ بالغه‌ی خداوند باشد ای جماعت شاهان و شاهزادگان دست از مملکت خداوند بردارید علی الحق بالحق جمیلا تا آخر «مخاطبه‌ی او با پادشاه ایران محمد شاه» و باز در تفسیر سوره‌ی یوسف گفته است «نگوئید چگونه کسی که بیست و پنج ساله است از طرف خداوند سخن می گوید بشنوید به پروردگار آسمان و زمین قسم من بنده‌ی خدایم و از جانب بقیهٔ اله المنتظر امام شما که خداوند بینات و براهین به من داده است» و حسینعلی نیز در اواخر کتاب ایقانش از اول کتاب قیوم الاسماء این کلام را از علی محمد نقل می‌کند «جانم سر تا پا فدای تو این بقیهٔ الله از دشنام در راه تو خشنود و جز کشته شدن در راه محبت تو آرزوئی ندارم و خداوند حافظ قدیم مرا کافی است» و در کلام خود خطاب به ملامحمدعلی مازندرانی ملقب به قدوس مطالبی می گوید که خلاصه‌ی آن چنین است «اول طرزی که ظاهر و پرتافکن شده و سپس عالم را به نور خویش منور کرد حضرت نور و محکننده‌ی حجابهای ظلمت حجهٔ الله مولای من است» و به زرین تاج که لقبش را قرهٔ العین نهاده خطاب کرده می گوید «رجعت قائم عج الله فرجه همانا ظهور این نور است» ولی همین علی محمد که تا این جا خود را فقط باب امام می‌دانست. [صفحه ۱۹]

مهدویت

جای دیگر ادعا می‌کند که او خود حضرت مهدی (ع) دوازدهمین از ائمه‌ی اثنی‌عشر شیعیان و چهاردهمین معصوم است چنانچه در کتاب بیان در ذکر بسمله و نقطه و اعتماد بر تأویل حروف مقطعه و ذکر کلامی بر طریقه شیعه اثنی‌عشری در شماره‌ی امامان و معصومین می گوید «رسول الله و امیرالمؤمنین و زهرا (ع) و امامها را یک‌یک ذکر می کند تا آنجا که سیزدهم حسن عسکری است (ع) چهاردهم بهائی است که در شب قدر نازل گردید» و در نامه‌ی که به شهاب‌الدین آلوسی نوشته می گوید «همانا منم مهدی موعود هر که به قرآن ایمان دارد فرض است بداند که منم آن کسی که به ظهور وی وعده داده شده است» همین علی محمد مدعی

مهدویت جای دیگر ادعا می‌کند که او پیغمبری است که خداوند او را مبعوث و در بین خلائق فرستاده است و کتابی بر وی نازل فرموده که جن و انس از آوردن مثل آن عاجزند و همچنین ادعا می‌کند که احکام عملیه از میان مردم برداشته شده و آنان را نهی می‌کند به غیر از کتاب بیان به کتاب دیگری عمل نشود و در مقابل قرآن افتخار می‌کند و مدعی است قادر است قرآنی که در مدت بیست و سه سال نازل شده است در ظرف چهار روز نظیر آن را بیاورد حتی می‌گوید «امر من از امر رسول اله صلی اله علیه و آله عجیب‌تر است». اینک شمه‌ی از دعاوی او را از بعض کلمات خودش شرح می‌دهیم: - از نامه‌ی که به ملا محمدعلی مازندرانی نوشته است می‌گوید «تفسیر شأن پیغمبر و مناجات شأن ولی و علم شأن بابها است و ما این شئون را ظاهر کردیم».

نبوت

و در تفسیر سوره‌ی یوسف گفته است:«خدا به من وحی فرموده که اگر خدا را دوست می‌دارید مرا اطاعت کنید» و در نامه‌اش به آلوسی می‌گوید [صفحه ۲۰] «خدا مرا مبعوث نمود همان طوری که پیش از من محمد رسول الله (ص) را مبعوث کرد» و نیز گفته است «ما آنچه عمل می‌کردید از شما برداشتیم» آنگاه می‌گوید «و جز آنچه در بیان نازل شده است پیروی مکنید که آنچه نفع و صلاح شما در آن است همین است» و نیز گفته است «روزی که فرقان بر محمد (ص) نازل شده تا روزی که خداوند بیان را بر من نازل فرمود هزار و دویست و شصت سال است و گفته است آنچه در بیست و سه سال نازل شده اکنون در چهار روز نازل می‌شود پس نزد من حاضر شوید تا صدق این مدعا را مشاهده کنید [۷] » و در تفسیر سوره‌ی یوسف می‌گوید «اگر جن و انس دست در دست هم دهند همانند این کتاب را نتوانند آورد هر چند تمام اهل زمین و برابر آنها از کسان دیگر دستیار آنها باشند» و همان طوری که در جای دیگر اشاره کردیم در کتاب بیان چنین می‌گوید «به جان خودم قسم است اگر فکر کنید خواهید دید امر خداوند درباره‌ی من عجیب‌تر است از امر رسول الله (ص) پیش از من اگر شما فکر کنید...» و نیز می‌گوید «او در عرب تربیت شد و بعد از چهل سال آیاتی بر وی نازل شد و برای مردم پیغمبر شد بگو من در عجم تربیت شدم و در بیست و پنج سالگی آیاتی را خدا بر من نازل کرده که تمام از آوردن همانند آن عاجزند و گفته است به جان خودم اول کسی که بر من سجده کرد محمد است و پس از آن علی و شهداء بعد از علی و سپس ابواب هدایت اینها هستند که با پروردگارشان سبقت جسته‌اند و اینهایند رستگاران» اینها بد شمه‌ی از ادعاهای علی محمد که تا آنجا که در دسترس ما قرار داشت بیان نمودیم و ما جز به اندکی از نوشتجات او دست [صفحه ۲۱] نداریم و شک نیست ادعاهای دیگری نظیر اینها دارد که در موقع خود ذکر کرده در اطراف آن بحث خواهیم نمود.

دعاوی حسینعلی بهاء

اکنون می‌پردازیم به دعاوی حسینعلی ملقب به بهاء وی ادعا می‌کند که خداوند او را مبعوث فرموده و با معجزات او را پیغمبر (ص) قرار داده است و اینکه وی مسیح است که برای دفعه‌ی دوم آمده است تا گفتارهای قبلی خود را تکمیل نماید و نیز مدعی است کتابی به نام اقدس بر وی نازل شده است که دارای شریعت و احکام است (البته شریعتی سر تا پا مخالف شریعت اسلام). همچنین در نامه‌ی که در آن بابیهای ازلی و اتباع میرزا یحیی صبح ازل را تکفیر می‌کند می‌گوید «خدا مرا مبعوث کرده و با آیات بینات» (مقصود معجزات آشکار است!) به سوی شما فرستاده است. من تمام کتب الهی و صحف آسمانی و آنچه در کتاب بیان نازل شده است تصدیق می‌کنم» در ضمن همین رساله به نامه‌ی که در جواب نامه‌ی یکی از کشیشهای اسلامبول نوشته و به خیال خود کلام خداوند دانسته تذکر داده و در آن می‌گوید «قوله تعالی همانا نوشته‌ی تو در ملکوت پروردگار رحمن تو حاضر شد... تا آخر» آنگاه به کشیش خطاب کرده و از او می‌خواهد که ملت مسیح را به طریقه وی دعوت نماید و می‌گوید: «بگو ای قوم بار دیگر روح القدس به سوی شما آمده تا آنچه را که قبلا گفته است برای شما کامل کند همان طوری که در الواح وعده‌ی این امر به شما داده

شده است اگر اهل معرفت باشید.... بدان آن کسی که به آسمانها بالا رفت بار دیگر به درستی نازل شد و نسیم‌های بخشش او بر عالم وزید»

موانع اعتقاد به بابیه و بهائیه

اشاره

حال برگردیم و قدری در ادعاهای میرزا علی محمد که بیانش گذشت تأمل کنیم و از روی کمال مروت و انصاف قضاوت کنیم آیا این گونه دعاوی ممکن است بر اساس حق و حقیقت باشد یا نه؟ [صفحه ۲۲]

تناقض در ادعاها

اشارهٔ

بر هیچ کس پوشیده نیست که هرگاه مدعی در دعاوی خود مطالب متناقض اظهار کند و آنچه را در یک مورد تصدیق می‌کند در مورد دیگر تکذیب یا انکار نماید به طور قطع ادعای او از درجه اعتبار ساقط است و این نوع تناقض و خلاف گوئی خود شاهد کذب آن ادعا و دلیل بارزی بر فساد و نادرستی آن است: حال خود از روی وجدان پاک قضاوت کن اگر کسی بگوید من نائب فلان شخص هستم بعد بگوید خود فلانی هستم آیا هر ممیز با شعوری نمی‌فهمد که این دو کلام متناقض است و حتما شخص دروغگوئی برای پیشرفت مقصود خود به اقتضاء زمان و مکان و حال مخاطب خود به چنین کلامی مبادرت کرده است: مگر نمی‌بینی در یک جا می‌گوید من بنده خدایم که به من آیات بینات داده است و از جانب بقیهٔ الله امام منتظر شما آمده‌ام و آن طرزی که ظاهر شده حجهٔ الله مولای من است و در جای دیگر می‌گوید من آن مهدی موعودم که شما را به ظهور آن وعده داده‌اند، آیا هر کدام از این دو ادعاء دیگری را تکذیب نمی‌کند و آیا این تناقض گوئی خود یکی از موانع قبول صدق این دعوی و دلیل بطلان آن نیست و برای هر شخص عاقل و منصفی کافی نیست که به نحو کامل از ماهیت آن اطلاع حاصل کند؟ اما خوشبختانه اینگونه تناقض‌ها یکی دو تا نیست و ما مجبوریم چند مورد دیگر را نیز ذکر کنیم؟

اقرار به حقانیت اسلام

اشاره

این مرد همان طوری که ذکر کردیم به دفعات متعدده به حقانیت اسلام اقرار نموده و رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) و امامت یازده امام را تصدیق کرده و آن را از جانب خدا می‌داند حتی پایه دعاوی و خیالات واهیه خود را بر اساس این تصدیق می‌گذارد ولی او به این اعترافات سند بطلان سائر [صفحه ۲۳] دعاوی خود را به طور آشکار به دست می‌دهد زیرا شکی نیست که این دعاوی مخالف با احکام شریعت اسلام و ضروریات این دیانت مقدس و مذهب حقه امامیه است مثلا ادعا می‌کند من مهدی موعودم و خداوند مرا به رسالت مبعوث نموده و به من وحی فرستاده است و کتابی نیز با خود می‌آورد که مبنای یک شریعت جدیدی است که کاملا مخالف با شریعت اسلام است با اینکه این دعاوی به آنچه به طور یقین از دین اسلام و قرآن و مذهب امامیه و اخبار پیغمبر و ائمه طاهرین (ص) ثابت گردیده مخالفت و مباینت تامه دارد.

جواب از ادعای مهدویت علی محمد باب

اکنون به شرح این مخالفتها مبادرت می‌نمائیم اولا او مدعی است که مهدی موعود است در حالی که اسم او میرزا علی محمد و پدرش میرزا رضای بزاز شیرازی و مادرش خدیجه است و اول محرم یک هزار و دویست و سی و پنج هجری در شیراز متولد شده. پدرش در زمان شیرخوارگی او مرده و در دامان دائی خود میرزا سید علی تاجر تربیت شده است و در اوائل بلوغش دائی مذکور وی را به تجارتخانه‌ی خود آورده و دستورات لازمه‌ی تجارت را به وی آموخت سپس او را با خود به بوشهر برد و تا سن بیست سالگی در آنجا اقامت داشت در ایام اقامتش در شیراز و بوشهر مقداری از صرف و نحو را آن طوری که تاجرزاده‌ها از روی تفنن می‌آموزند تعلیم گرفت اندکی از حکمت نیز بیاموخت ولی تجربه‌های متعددی نشان داد که آنچه را خوانده است به طور کامل فرانگرفته و اغلاط بی‌شماری در کلمات وی موجود می‌باشد. خودش می‌گوید در نزد نظام العلماء تبریز در کودکی صرف و نحو را خوانده‌ام و این بهترین شاهد این مدعی است. بلی چیزی که قابل انکار نیست ریاضت‌های سخت و مشکلی است که در بوشهر برای تسخیر ستارگان تحمل کرده به طوری که خالویش از اعمالش به تنگ آمده برای [صفحه ۲۴] اینکه او را از خیالات ریاضت‌کشی خارج کند و وی را به تکمیل مدارج علمی نائل سازد او را به عتبات می‌فرستد. نامبرده ابتدا مدتی در کربلا اقامت نموده و در جلسات تدریس سید کاظم رشتی که مطالب شیخ احمد احسانی را تقریر می‌کرده است حاضر می‌شود و تا بیست و پنج سالگی در عراق می‌ماند و آنگاه به بوشهر مراجعت می‌کند. در نوزدهم شعبان ۱۲۶۱ حکومت وقت وی را به شیراز احضار نموده زندانی نمود. وی مدتی در زندانهای شیراز به سر برد سپس به اصفهان منتقل می‌شود و از آنجا به قلعه چهریق در باکوی آذربایجان فرستاده تا بالاخره در ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ در تبریز کشته می‌شود با اینکه ضرورت مذهب امامیه و صریح اخبار متظافره و فرمایشات ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام و موافقت جمعی از علماء اهل سنت و جماعت آن است که مهدی موعود فرزند صلبی امام حسن عسکری علیه‌السلام و در سامراء از حضرت نرجس که امام ولد است شب پانزدهم شعبان ۲۵۶ هجری متولد شده و پدر بزرگوارش آن حضرت را به عده‌ی از شیعیان خود نشان داده و مخصوصا تنصیص فرمود که مهدی منتظر علیه‌السلام او است که غیبت خواهد کرد و جماعتی از اهل تاریخ مانند ابن خلکان در کتاب تاریخ خود و ابن‌حجر در صواعق ولادت و صفات آن حضرت را ذکر نموده‌اند و احدی تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است و این مطلب به قدری واضح بود که خلفاء عباسی معاصر آن حضرت از گفته‌های خود ائمه علیهم‌السلام می‌دانستند که حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری است و به این جهت با جدیت تمام در تعقیب آن حضرت بودند و حتی چند نفر از کنیزان حضرت عسگری را تحت مراقبت و تفتیش قرار داده بودند که مبادا به حضرت مهدی علیه‌السلام آبستن باشند. [صفحه ۲۵] اکنون به ذکر پاره‌ای از آن اخبار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت پرداخته و از هر حدیثی قسمتی که تصریح به نام و نسب مهدی علیه‌السلام نموده ذکر می‌کنیم و برای اجتناب از اطاله کلام از نقل تمامی حدیث خودداری می‌نمائیم ولی مأخذ هر یک را به انضمام مصنف و تاریخ تصنیف آن کتب می‌نگاریم: تا برای طالبین مراجعه به آن اخبار و سند آن‌ها ممکن و سهل [۸] باشد اینک به ذکر کتابهائی که از آن‌ها نقل حدیث می‌شود می‌پردازیم. ۱- کتاب سلیم و او کسی است که درک حضور امیرالمؤمنین (ع) و سلمان فارسی را کرده و از آن دو بزرگوار روایت کرده است. ۲- کتاب غیبت فضل بن شاذان که از اصحاب خاص حضرت رضا (ع) و درک زمان ولادت حضرت حجت را کرده و در زمان حضرت عسکری (ع) وفات نموده است. ۳- کتاب اصول کافی ثقهٔ الاسلام که از تمام محدثین در نقل حدیث محتاطتر و اتقان و دقتش بیشتر می‌باشد شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی متوفی در سال ۳۲۸ هجری یعنی یک سال قبل از غیبت کبری. ۴- کتاب غیبت شیخ أبوعبدالله، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی که در سال سیصد و چهل و دو هجری تألیف شده است. ۵ و ۶ و ۷- کتاب اختصاص و امالی و ارشاد دانشمند عالیمقدار شیخ مفید متولد در سال ۳۳۳ هجری. ۸ و ۹- کتاب اکمال‌الدین و کتاب عیون الاخبار شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی متوفی در سال سیصد و هشتاد و یک هجری [صفحه ۲۶] ۱۰- کتاب کفایت الاثر شیخ بزرگوار علی بن محمد بن علی خز از معاصر ابوجعفر صدوق. ۱۱- کتاب مقتضب الاثر شیخ احمد بن محمد بن عیاش

متوفی در سال چهارصد و یک هجری ۱۲- کتاب غیبت شیخ ألطائفهٔ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی متوفی در سال چهارصد و شصت هجری. ۱۳- کتاب فرائد السمطین حموینی شافعی. ۱۴- کتاب مناقب خطیب فقیه بن مغازلی شافعی. و غیر از کتب نامبرده کتابهای دیگری که در محل خود اساس آن‌ها را ذکر خواهیم نمود.

اسامی ائمه اطهار در لوح حضرت فاطمه

۱- کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت روایت نموده‌اند از کتابی که در سنه سیصد و سیزده هجری تالیف شده و مؤلف آن شفاها حدیث را برای آن‌ها روایت نموده و نیز صدوق در کتاب عیون و باب بیست و هشتم اکمال‌الدین و شیخ مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج و حموینی شافعی در باب سی و دوم از سمط ثانی از فرائد السمطین با سندهای متعدده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند که وی در نزد فاطمه علیهاسلام اله لوحی دیده است که در آن خداوند اسامی هر یک از ائمه علیهم‌السلام و شماره‌ی آن‌ها را ذکر فرموده است. در این لوح بعد از ذکر حسن عسکری می‌فرماید «آنگاه خداوند آن را (دین و حقایق آن را) به فرزندش م ح م د کامل فرمود که آن حضرت رحمت عالمیان و دارای جمال موسی و بهاء عیسی و صبر أیوب است» ۲- و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به [صفحه ۲۷] سندی که غیر از سند گذشته است از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که امام باقر علیه‌السلام فرزندان خود را جمع فرمود و برای آن‌ها نوشته‌ی به خط علی علیه‌السلام و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد که در آن آنچه در حدیث لوح جابر اشاره کردیم به تمامی ذکر شده بود. ۳- همچنین صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به سندی غیر از اسناد مذکوره از امام ششم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود صحیفه‌ی یافتم که به املاء رسول الله (ص) است و در آن صحیفه همان حدیث لوح را بالتمام ذکر می‌فرماید. ۴- و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و خزاز در کفایهٔ الاثر از جابر انصاری حدیثی روایت کرده‌اند که در آن حضرت رسول الله (ص) تعداد ائمه علیهم‌السلام را ذکر می‌فرماید که قسمتی از آن چنین است. «بعد از آن حسن بن علی (یعنی عسگری علیه‌السلام) آنگاه هم نام و هم کنیه‌ی من که حجت خدا در روی زمین و بقیهٔ الله در میان بندگان خدا و پسر حسن بن علی است و بدست خود شرق و غرب زمین را فتح خواهد کرد و از میان مردم غیبت می‌کند غیبتی که کسی جز آن که خداوند قلب او را به ایمان امتحان فرموده است به امامت وی باقی نخواهد ماند. ۵- صدوق در کتاب عیون و در باب بیست و هفتم از اکمال الدین و طبرسی در احتجاج و حموینی در باب سی و دوم از سمط دوم از فرائد السمطین روایت کرده‌اند که حضرت باقر علیه‌السلام به جابر انصاری فرمود «ای جابر آنچه از صحیفه به چشم خود دیدی برای ما حدیث کن» پس جابر شرح صحیفه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام و آنچه در آن از اسامی ائمه یکی بعد از دیگری و نامهای پدران و مادرانشان در آن ذکر شده است بیان می‌کند تا می‌رسد به [صفحه ۲۸] حضرت عسکری علیه‌السلام و چنین می‌گوید آنگاه ابوالقاسم محمد بن الحسن (علیه‌السلام) حجت خدا بر مردم که قائم است و نام مادرش نرجس می‌باشد. ۶- شیخ طوسی در امالی در ضمن حدیث صحیفه و مقابله امام پنجم نسخه‌ی خود را با نسخه‌ی جابر بعد از بیان اسامی هر یک از ائمه تا حضرت هادی و عسکری (ع) این جمله را از جابر نقل می‌کند «و خلف محمد (علیه‌السلام) و او مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل می‌کند همان طوری که از ظلم و جور مملو شده است. توضیح - مراد از لفظ خلف فرزند صلبی است که پس از مردن پدر در مقامات و آثار جانشین او است بنابراین خلف در این حدیث کسی است که پس از رحلت حضرت عسکری قائم مقام امامت هنگام مردن حسن عسگری می‌شود و آن کس فرزندش حجت بن الحسن «علیه‌السلام» است. ۷- خزاز در کفایهٔ الاثر از پیغمبر (ص) حدیثی روایت کرده که در آن شماره‌ی ائمه علیهم‌السلام و صفات و خصائص آنان ذکر شده و از جمله خصائص حضرت عسکری آن را قرار می‌دهد که او پدر حجت الله است و می‌گوید «خارج می‌شود از صلب «پشت» حسن علیه‌السلام قائم ما خانواده که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همچنانکه از

ظلم و جور پر شده باشد» ۸- و نیز خزاز در کفایهٔ الاثر و حموینی شافعی در باب سی و یکم سمط ثانی از فرائد السمطین از ابن‌عباس از پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند که در ضمن مکالمه‌ای با یک نفر از یهود تعداد ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر می‌فرماید تا می‌رسد به حسن عسکری می‌فرماید «پس از آنکه حسن درگذشت پسر او حجت بن الحسن محمد است که اوست مهدی (ع) و جمله این‌ها ۱۲ نفرند» [صفحه ۲۹] و این حدیث را فضل شاذان در کتاب غیبت از محمد بن ابی‌عمیر و احمد بن محمد بن ابی‌نصر از ابان بن تغلب از عکرمه از عبدالله بن عباس از رسول الله (ص) روایت کرده است. ۹- و خزاز در کفایهٔ الاثر حدیثی از ابن‌عباس از پیغمبر (ص) روایت کرده که در آن شماره‌ی ائمه یکی بعد از دیگری ذکر شده است تا حسن عسگری و بعد می‌فرماید وقتی حسن درگذشت پسر او حجت است. ۱۰- و خزاز در کفایهٔ الاثر روایت نموده به سه سند از اصبغ بن نباته و شریح بن هانی و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی که هر یک روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیغمبر (ص) حدیث مفصلی را در چگونگی خلافت و امامت از آدم علیه‌السلام تا می‌رسد به امام حسن عسکری و می‌فرماید «حسن امامت را به فرزند خویش حضرت قائم تحویل می‌دهد آنگاه آن حضرت از مردم غائب می‌شود تا آن قدر که خدا بخواهد و برای او دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است» سپس می‌فرماید «الحذر الحذر وقتی که فرزند پنجم از هفتمین ایشان غائب شود» ۱۱- و نیز خزاز روایت کرده است از محمد بن حنفیه از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) در حدیثی که آن حضرت به علی (ع) می‌فرماید «و از ذریه‌ی تو می‌باشند ائمه پاک و مطهر و عنقریب بعد از من فتنه‌ی سخت و شدید ظاهر خواهد شد و این هنگامی است که شیعیان فرزند پنجم از هفتمین ائمه را نیابند» توضیح شاید کسی که در این دو حدیث تا قبل از سال یکهزار و دویست و شصت نظر می‌کرد و تعجب می‌کرد و می‌گفت آیا بعد از غیبت چه فتنه‌ی ممکن [صفحه ۳۰] است ظاهر شود که از سایر فتنه‌های اسلامی مهمتر و هولناک‌تر باشد در حالی که آن فتنه‌ها موجب آن اندازه اختلاف شدید بین مسلمانان و آن همه خونریزیها و شهادت دودمان پیغمبر و اسیری اهل بیت آن حضرت و شیوع ظلم و جور و فسق و فجور و ریختن خون مردمان پاک طینت و درستکار و دور کردن امامان از حقوق حقه الهیه و غیره گردید لکن اگر همین شخص وقایع و حوادث بعد از ۱۲۶۰ هجری را می‌دید معنای این دو حدیث و اسراری که در این دو روایت نفته است می‌فهمید خواهی نخواهی تصدیق می‌کرد که این فتنه از سایر فتنه‌های اسلامی امتیاز دارد و اعتراف می‌نمود که بسیار جا دارد مردم را از این فتنه ترسانید و برحذر داشت زیرا سرلوحه‌ی این فتنه دور انداختن قرآن کریم و تمسک به گفتارهائی از قبیل «انا جعلناک جردانا جریدا للجاردین! یا کلمات به هم بافته‌ی نظیر آن می‌باشد یکی از جنایات این داعیه باطل این است که روزی مجسمه‌ی وجاهت و ملکه زیبائی زرین تاج قزوینی ملقب بقرهٔ العین در قریه‌ی دشت نزدیک بسطام با صورت باز و چهره‌ی زیبا در بهار عمر و نهایت جمال بالای منبر رفت و با صدای بلند در میان مردم فریاد زد «که به ظهور باب شریعت محمد باطل شد و چون احکام این شریعت تازه هنوز به ما نرسیده است اکنون در دوره‌ی فترت هستیم و علم به احکام محمد لغو و باطل است بنابراین امروز ما هیچ گونه حکم یا تکلیفی نداریم نه چیزی بر ما حرام و نه بر ما عتاب و عقابی است» آنگاه حکم داد که زنها پرده از چهره برگیرند و خود با دسته‌ی از بیگانگان داخل خانه شد. (شد آنچه شد که لب نکنم تر بگفتنش) (از من مپرس چون شد و میباش خوش گمان) [صفحه ۳۱] یکی دیگر از جنایات این فتنه این است که ملاحسین بشروئی هنگامی که در جنگ غالب شد و دشمنانش فرار کرده و به دهکده‌ی فراد از دهات مازندران پناهنده شدند. وی آنان را تعقیب نموده و وارد دهکده گردیده اهل آن قریه را که به هیچ وجه در جنگ با او شرکت نداشتند به تمامی از زن و مرد و بچه و پیر و جوان بکشت و ده را خراب کرده آتش زد آن وقت حسین علی بها در صفحه هشتاد و هشت از کتاب ایقان در شأن ملاحسین بشروئی مزبور این عبارت را به فارسی می‌گوید «و از این جمله ملا حسین است که محل اشراق ظهور شدند» آنگاه به عربی جمله‌ی می‌گوید که مفهوم آن این است «اگر او یعین ملا- حسین نبود خداوند بر عرش رحمانیت خود مسلط نمی‌شد و بر کرسی صمدانیت خود قرار نمی‌گرفت» و در نزد ما نسخه‌ای است خطی در هشتاد ورق که عبارات فوق الذکر تقریبا در هشت ورق به آخر مانده‌اش ذکر شده فعلا- به همین مقدار از ذکر لاطائلات آنان

قناعت می‌کنیم و شاید بعدا نیز امثال این کلام را از کفر و الحاد این طایفه بیان نمائیم. و باز از جنایات این فتنه این است که بسیاری از مردم را که بر فطرت اسلام متولد شده‌اند به گمراهی انداختند به نحوی که از روی جهالت ضروریات دین را منکر شده و مرتد فطری گردیدند شریعت حقه را تغییر داده و کتاب خدا را متروک و مهجور نمودند. ۱۲- ابن مغازلی در مناقب روایت کرده است از جابر از رسول الله (ص) حدیثی را که در آن عدد ائمه را برای جندل یهودی ذکر می‌کند تا می‌رسد به حسن عسکری (ع) پس می‌فرماید «و بعد از او فرزندش محمد (عج) است که مهدی و قائم و حجت خوانده می‌شود و غائب می‌گردد و پس از غیبت ظهور می‌کند و بعد از خروج عالم را پر از عدل و داد می‌نماید همانطوری که [صفحه ۳۲] از ظلم و جور پر شده است و خوشا به حال مردمانی که در غیبت آن حضرت پای ثبات استوار کنند و بر این فتنه شکیبا باشند» و این حدیث را فضل بن شاذان در کتاب غیبت نیز از محمد بن حسن واسطی از ذفربن هزیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبدالله انصاری از رسول الله (ص) روایت کرده است. ۱۳- همچنین خزاز در کفایهٔ همین حدیث را با کمی تفاوت ذکر کرده است تفاوت بین این روایت و روایت فضل و روایت ابن مغازلی این است که بعد از ذکر حسن عسکری می‌فرماید «پس امام آنان غائب می‌شود» جندل عرض می‌کند آیا غایب حضرت حسن است رسول لله صلی الله علیه و آله می‌فرماید او نیست و لکن فرزندش حجت است. ۱۴- خزاز در کفایهٔ از حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرده است و چنین می‌فرماید روزی پیغمبر خدا (ص) خطبه‌ی ایراد فرمود و در آن شماره‌ی امامان را یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا حسن عسکری آنگاه چنین فرمود و خداوند از صلب حسن حجت قائم امام زمان را خارج می‌کند که غایب و از نظرها پنهان می‌شود» ۱۵- و نیز خزاز از حسن مجتبی (ع) و او از رسول الله (ص) حدیثی را روایت کرده است و در آن حدیث می‌گوید رسول خدا و ائمه هدی علیهم صلوات الله به اهل ایمان سزاوارترند از خودشان به خودشان و نیز ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر می‌فرماید تا حسن عسکری بعد می‌فرماید «حجت بن الحسن اولی [۹] است به مؤمنین از خود آن‌ها» ۱۶- و به سند دیگری روایت کرده از حسین علیه‌السلام از رسول الله [صفحه ۳۳] (ص) که پیغمبر از جبرئیل چنین می‌پرسد «کیست قائم ما اهل بیت عرض می‌کند نهمین فرزند حسین» پس ذکر می‌کند جبرئیل ائمه را یکی بعد از دیگری تا می‌رسد به حسن عسکری آنگاه می‌گوید «خارج می‌شود از صلب آن حضرت کلمه‌ی حق و لسان صدق و ظاهر کننده حقیقت و حق حجت خدا بر خلق خدا که از برای او است غیبت طولانی و خداوند به دست او اسلام و اهل اسلام را ظاهر و روشن و اهل کفر را باطل و ناچیز می‌فرماید. ۱۷- و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارش از حسین علیه‌السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است شمه‌ی از آنچه در شب معراج مشاهده کرد و بدان حضرت وحی شد و اینکه آن حضرت نورهای ائمه علیهم‌السلام را رؤیت فرمود که اسامی آنان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری (ع) ذکر کرده آنگاه می‌فرماید «و محمد بن الحسن قائم (ع) در میان آن‌ها مانند ستاره درخشنده‌ی بود» ۱۸- ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی و حموینی در فرائد السمطین از ابی‌سلیمان چوپان رسول الله (ص) همین حدیث را نقل کرده‌اند که قسمت اخیر آن چنین است «و محمد بن الحسن مهدی (ع) مانند ستاره درخشنده در میان امامان بود» ۱۹- شیخ طوسی در غیبت از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین روای کرده است در ضمن وصیت پیغمبر (ص) به اینکه هر امامی عهد امامت را به امام بعد می‌سپارد پس از بیان عدد ائمه در ذکر حضرت هادی می‌فرماید «پس باید عهد امامت را به فرزندش حسن تسلیم کند و هنگامی که رحلت حسن فرا می‌رسد باید عهد امامت را به فرزندش محمد (ع) که حافظ دین است از آل محمد علیهم‌السلام تسلیم کند. [صفحه ۳۴]

حضرت مهدی در کلام ائمه اطهار

حضرت علی

۲۰- فصل [۱۰] کلینی در اصول کافی در باب غیبت و نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و ششم از اکمال الدین و مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خزاز در کفایهٔ الاثر به روایت‌های مختلفه از اصبغ بن نباته روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرماید فکر می‌کنم در مولودی که در پشت من است و یازدهمین فرزند من است و او است مهدی که او زمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد همان طوری که از ظلم و جور پر شده است. از برای او حیرتی [۱۱] و غیبتی است که درآن گروهی به گمراهی می‌افتند و جماعتی به عقیده‌ی ثابت باقی می‌مانند. توضیح مخفی نماند که در نسخ خطیه مصححه اصول کافی و در کتاب وافی و بحار عبارت (یکون من ظهری الحادی عشر) می‌باشد که ترجمه آن ذکر شد و در نسخه‌ی مؤلف قدس سره ظهر بدون یا بوده به این سبب در بیان معنی در تکلف واقع شده. ۲۱- شیخ مفید در «کتاب جوابات» ذکر می‌فرماید از روایاتی که سنی و شیعی ذکر کرده‌اند خبر کمیل بن زیاد است از امیرالمؤمنین (ع) و در آن خبر است (لیکن من در نهمین فرزند حسین علیه‌السلام فکر می‌کنم که زمین را از قسط و عدالت پر می‌کند همان طوری که از ظلم و جور پر شده است از برای او غیبتی است که اهل باطل در آن متزلزل می‌شوند، ای کمیل برای خداوند به ناچار در روی زمین حجتی است که یا ظاهر است و یا غائب [صفحه ۳۵] و از نظرها مستور و این بدین منظور است که حجت خدای تعالی هیچگاه تعطیل نگردد. ۲۲- صدوق در باب بیست و ششم اکمال الدین از حضرت رضا روایت کرده است از پدران خود تا امیرالمؤمنین (ع) حدیثی که قسمتی از آن چنین است «نهمین فرزند تو ای حسین قائم به حق است و آشکار کننده‌ی شریعت و گسترانندهٔ‌ی عدل و داد است؛ حسین بن علی علیه‌السلام عرض می‌کند یا امیرالمؤمنین آیا این مطلب شدنی است؟ حضرت می‌فرماید آری به حق آن کسی که محمد (ص) را به رسالت مبعوث فرموده و او را بر جمیع خلق برگزیده است و لکن بعد از غیبت وی و سرگردانی و حیرت مردم که در آن به جز اشخاص پاکدل که دارای اخلاص و روح یقین هستند و خداوند عهد و پیمان ولایت و محبت ما را از آنان گرفته و ایمان را در دلهای آنان ثابت و استوار فرموده و به روح خود آنان را مؤید داشته است بدین حق باقی نخواهند ماند. توضیح معنای فرمایش حضرت که ثابت نمی‌مانند بر دین خدا مگر اشخاص با اخلاص سر واقعی آن ظاهر نمی‌شود مگر بعد از سال ۱۲۶۰ هجری. ۲۳- ابن‌عیاش [۱۲] در کتاب مقتضب الاثر در سال دویست و هشتاد و پنج هجری حدیثی را روایت کرده است که خود وی از زبان عده‌ای شنیده و [صفحه ۳۶] سند آن به جماعتی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) منتهی می‌شود و در آن است که در ضمن حدیث از آن حضرت پرسیده شد. فرزند بهترین زنهای زر خرید کیست آن حضرت فرمود «آن گم شده‌ی آواره محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است» و هنگامی که به نام حسین رسید دست خود را روی سر آن حضرت قرار داد و فرمود «این حسین». ۲۴- و در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه‌ی که راجع به بنی‌امیه است می‌گوید این خطبه را جماعتی از اصحاب تاریخ ذکر کرده‌اند و بین آن‌ها متداول و معروف و سند آن مستفیض و بسیار است و در آن خطبه کلماتی است که سید رضی «قده» ذکر نکرده از آن جمله فرمایش آن حضرت که می‌فرماید «خداوند به وسیله مردی از خاندان ما برای خلق گشایش و فرج خواهد رساند پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان زر خرید که به مردمان فتنه‌انگیز و فاسق بهره‌ی جز از شمشیری که بر دوش دارد نخواهد داد». ۲۵- ابن ابی‌الحدید از علماء معتزله که خود نیز از پیروان آن فرقه است نقل نموده که آن مهدی که عالم را از عدل و داد پر خواهد کرد از ام ولد است «چنانچه در اخبار سابق نیز بدان امر اشاره شده». ۲۶- نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق روایت کرده است که امیرالمؤمنین در بالای منبر کوفه فرمود «ای مردم شما بعد از این فتنه‌های [صفحه ۳۷] تاریک و آشوبهای مظلم و بن‌بست در پیش دارید که از آن‌ها نجات پیدا نمی‌کند مگر آن کسی که مردم را می‌شناسد و حال اینکه مردم را از حال او اطلاعی نیست و در گوشه‌ی اعتزال خواهد زیست، ای مردمان بدانید که زمین از حجت و امام خالی نمی‌ماند لیکن به سبب کثرت ظلم و جور و تعدی مردم به همدیگر خداوند آنان را از فیض زیارت او محروم می‌فرماید و اگر یک ساعت زمین خالی از حجت بماند به ناچار اهلش را به خود فرو می‌برد از این رو حجت مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند.

می گویم این دو حدیث اگر چه صراحت ندارد بر اینکه مهدی پسر عسگری است ولی بر روی هم و بابیان اینکه زمین ولو در یک ساعت خالی از حجت نمی‌ماند دلالت دارد بر اینکه غیر از مهدی موعود امامی نخواهد بود و مدعیانی که آمدند و رفتند جملگی به دروغ این ادعا را می‌نمودند.

امام حسن

۲۷- فصل، صدوق در باب بیست و نهم اکمال الدین و طبرسی در احتجاج و حموینی در باب بیستم و چیزی از سمط دوم فرائد السمطین از حضرت مجتبی روایت می کنند حدیثی را که در آن می‌فرماید «خداوند ولادت حضرت قائم را مخفی می‌دارد و شخص آن حضرت تا هنگام ظهور و خروج خود را از انظار پنهان می‌دارد و زیربار بیعت [۱۳] کسی نخواهد بود و آن حضرت نهمین سلاله‌ی برادرم حسین و فرزند خاتون کنیزان است، خداوند زندگانی وی را در دوره‌ی غیبت طویل و او را به صورت جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر می‌فرماید تا مردمان بدانند که خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست». توضیح - از این حدیث ظاهر می‌شود که طول عمر و غیبت آن [صفحه ۳۸] حضرت به قدری زیاد است که با عمر عادی اهل زمان سازش نخواهد داشت و هر کس اعتقاد به قدرت کامله‌ی الهی نداشته باشد در شک و تزلزل می‌افتد بلکه وجود مبارکش را انکار می کند.

امام حسین

۲۸- فصل - خزاز در کفایهٔ از حضرت سیدالشهداء (ع) حدیثی روایت کرده است که شامل شماره‌ی ائمه است تا آنجا که می‌فرماید «علی هادی (ع) و بعد از او حسن پسرش و بعد از او خلف مهدی نهمین فرزند من است که در آخر زمان دین اسلام را برپا خواهد نمود. توضیح مفهوم قسمت آخر حدیث این است که آن حضرت شریعت و دیانت را بعد از آنکه یک باره کهنه و فراموش شده و در اثر هواپرستی‌های اهل باطل حقیقت آن محو و نابود گردیده است «و به جای آن قوانین غیر مشروعه در سراسر دنیا جایگزین شده» از نو تجدید و احیاء خواهد فرمود و بعدا انشاء الله شرح خواهیم داد که دین اسلام تا ابد دین الهی و تغییرناپذیر است چنانچه در قرآن فرموده ان الدین عندالله الاسلام یعنی دین در نزد خداوند منحصر به دیانت اسلام است و اخبار متواتره نیز بر آن شهادت می‌دهد. ۲۹- صدوق در باب سی ام اکمال الدین از حضرت حسین علیه‌السلام روایت کرده است که می‌فرماید «قائم به امر در این امت نهمین فرزند من است و او است که غیبت خواهد کرد». ۳۰- و نیز صدوق از حسین علیه‌السلام روایت نموده که می‌فرماید در نهمین فرزند من سنت و شباهت حضرت یوسف و سنت و شباهت حضرت موسی موجود است و او قائم ما خانواده است. [صفحه ۳۹] ۳۱- همچنین صدوق در باب سی‌ام و ابن‌عیاش در مقتضب و خزاز در کفایهٔ به سندهای مختلفه از حضرت سیدالشهداء روایت کرده‌اند که می‌فرماید «ما دوازده نفر مهدی داریم که اولین آن‌ها امیرالمؤمنین و آخر آن‌ها نهمین فرزند من است و او امام قائم به حق است که دیانت را از نو آشکار خواهد کرد و برای وی غیبتی است که در آن گروهی از مردمان از دین برمی گردند و گروهی پایدار می‌مانند». توضیح پوشیده نماند که مراد از نهمین فرزند سلسله‌ی طبقات متوالی نسلا بعد نسل است یعنی فرزند و فرزند فرزند و به همین ترتیب تا نهمین طبقه زیرا جز این مفهوم دیگری برای آن نمی‌توان تصور نمود. «گروهی از دین برمی گردند و گروهی پایدار می‌مانند» به یک مضمون بسیار دقیق خبر از یک امر غیبی است زیرا تا قبل از پیدایش بابیگری اگر چه بسیاری از مردم غیبت حضرت حجهٔ بن الحسن را انکار و حتی گروهی ادعا داشتند که اصلا حسن عسکری فرزندی نیاورده است لیکن هیچ یک از این دو گروه از دین اسلام خارج نمی‌شدند در صورتی که بعد از پیدایش بابیگری که تا زمان - تالیف این کتاب هفتاد و پنج سال می‌شود پیروان آن یکباره انکار دیانت کردند و قرآن را کنار گذاشته احکام اسلام را تغییر و تبدیل دادند و با بسیاری از ضروریات دین مبین اسلام مخالفت نموده و از فطرت اسلام برگشته رشته دیانت را گسستند و از قید دین بالمره خارج

شدند. ۳۲- فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ثابت بن دینار مشهور به ابوحمزه‌ی ثمالی از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود «حسین بن علی (ع) شب [صفحه ۴۰] عاشورا در میان یاران خود خطبه‌ی خواند و خبر شهادت خود را داد و برای آن‌ها ذکر حضرت قائم را فرمود که از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت آن وقت از آن حضرت سؤال شد این قائم کیست حضرت پاسخ داد وی هفتمین فرزند فرزندم محمد بن علی «حضرت باقر» است و او حجت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من است.

امام زین العابدین

۳۳- فصل - صدوق در باب سی و یکم اکمال الدین بدو سند و طبرسی در احتجاج حدیثی را روایت می‌کنند که سند آن به حضرت زین‌العابدین منتهی می‌شود و در آن حدیث بیان می‌کند چرا جعفر بن محمد را صادق می‌نامند می‌فرماید رسول خدا چنین امر فرموده است زیرا پنجمین فرزند حضرت صادق نیز به نام جعفر است که ادعا امامت خواهد نمود در صورتی که وی در نزد خدا جعفر کذاب است که بر خدا دروغ می‌بندد همانا او می‌خواهد سر خدا «ولادت و وجود حجهٔ بن الحسن» را در وقت غیبت آن بزرگوار آشکار نماید آنگاه فرمود گویا جعفر کذاب را می‌بینم که بدکاران و پادشاهان ظالم زمان خود «بنی‌عباس» را به تفتیش امر حجت و ولی خدا و جستجوی کسی که از نظر مردم غائب و پنهان و محفوظ به حفظ الهی است وادار می‌کند و این اقدام وی با جهل به ولادت آن حضرت برای آنست که اگر متولد شده کشته شود به جهت طمع در میراث برادرش حسن عسکری. آنگاه فرمود پس غیبت ولی خدا به طول خواهد انجامید. می‌گویم - این روایت را فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی‌زیاد از ابوحمزه‌ی ثمالی از ابوخالد کابلی از زین‌العابدین و این روایت از نصوص آشکار است که آن [صفحه ۴۱] حجت قائمی که غائب می‌شود و مدت غیبت و پنهانی او طول می‌کشد پسر حضرت عسکری علیه‌السلام است. ۳۴- و صدوق در باب سی و یکم به دو سند روایت کرده است از امام زین‌العابدین که فرمود در حضرت قائم سنت و نشانه‌ی از نوح موجود است که آن طول عمر است. ۳۵- و نیز روایت کرده است فرمایش آن حضرت را که از برای غایب ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد اما غیبتی که طولانی است مدتش به قدری زیاد می‌شود که اکثر مردمانی که معتقد به امامت او هستند از عقیده‌ی خویش برمی‌گردند. ۳۶- و نیز از آن حضرت روایت شده است که در قائم ما سنت و نشانه‌ی هفته پیغمبر است از آدم و نوح درازی عمر و از ابراهیم پنهان بودن ولادت و کناره‌گیری از مردمان و از موسی ترس و پنهان شدن او است. توضیح البته لازم نیست که عمر امام زمان حجت الله درست به اندازه‌ی عمر آدم یا نوح باشد بلکه ممکن است درازتر باشد زیرا وجه شباهت با آدم و نوح فقط از حیث طولانی بودن عمر آن حضرت است نه مقدار آن و همچنین شباهت با ابراهیم و موسی در غیبت است نه مدت غیبت و نیز باید دانست که این سه حدیث منطبق نمی‌شود مگر با مهدی فرزند حسن عسکری علیهماالسلام ۳۷- خزاز در کفایهٔ از حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام حدیثی را روایت کرده است که در آن می‌فرماید «از پشت فرزندم محمد هفت نفر از جانشینان که در آن‌ها مهدی است بیرون خواهد آمد» [صفحه ۴۲] توضیح این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه مهدی قائم جانشین امام قبل و در زمان وفات آن امام زنده و موجود است. ۳۸- و نیز خزاز از حضرت سجاد در شأن حضرت باقر حدیثی روایت کرده است متضمن اینکه امامت در فرزندان آن حضرت است تا قائم ما قیام فرماید و زمین را پر از عدل و داد کند. توضیح این حدیث دلالت می‌کند بر پایداری امامت تا وقت ظهور قائم آل محمد و قیام آن حضرت. ۳۹- فضل بن شاذان در کتاب غیبت از صفوان بن یحیی از ابی‌ایوب ابراهیم بن ابی‌زیاد خزاز از ابی‌حمزه‌ی ثمالی از ابی‌خالد کابلی روایت نموده است که گفت داخل منزل علی بن الحسین علیه‌السلام شدم و در دست آن حضرت صحیفه‌ی بود که بر آن می‌نگریست و به سختی می‌گریست عرض کردم این صحیفه چیست فرمود نسخه‌ی لوحی است که خداوند برای پیغمبرش تحفه فرستاده و در آن اسم رسول الله و ائمه است و شمرد آنها

را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری و فرمود «و فرزندش حجت خدا که قائم به امر خدا و انتقام کشنده‌ی از دشمنان خدا است وی کسی است که غائب خواهد شد به غیبت طولانی و بعد از آن ظاهر می گردد و زمین را از عدل و داد پر می کند همانطوری که از ظلم و جور پر شده باشد.

امام محمد باقر

۴۰ فصل - شیخ طوسی در کتاب غیبت از حضرت باقر حدیثی را روایت کرده که در آن شماره‌ی ائمه دوازده‌گانه است و در آن بعد از اینکه [صفحه ۴۳] حضرت علی بن محمد هادی امام دهم را ذکر می کند می‌فرماید «آنگاه امامت به فرزندش حسن و سپس به فرزند حسن محمد هادی مهدی (عج) تحویل خواهد شد» ۴۱- کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت و شیخ طوسی در کتاب غیبت به روایت‌های مختلفه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که از آن حضرت سؤال شد تفسیر قول خداوند «فلا اقسم با الخنس الجوار الکنس» حضرت فرمود این آیه اشاره به آن امامی است که در سال دویست و شصت غائب می‌شود آن گاه مانند برق جهنده‌ی که در تاریکی شب پیدا می‌شود ظاهر خواهد شد. توضیح سال مذکور سال وفات حضرت عسکری و سال امامت مهدی و غیبت آن حضرت است. ۴۲- خزاز در کفایهٔ از حضرت باقر روایت کرده است که به کمیت فرمود «ای ابومستهل قائم ما خانواده فرزند نهم حسین علیه‌السلام است» و نام می‌برد امامان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسگری و می‌فرماید «وی پدر آن قائمی است که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد» ۴۳- همچنین روایت کرده است فرمایش باقر را که قائم ما هفتمین فرزند من است.

امام جعفر صادق

۴۴- فصل - صدوق در باب سی و سوم از اکمال‌الدین به دو سند از حضرت صادق (ع) حدیثی را روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که مهدی از فرزندان شما کیست فرمود «پنجمین فرزند هفتمین امام که [صفحه ۴۴] از نظر شما پنهان می‌شود و بر شما جایز نیست که نام [۱۴] وی را بر زبان آورید. ۴۵- هم چنین صدوق از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود «امام بعد از من فرزندم موسی است و آن فرزندی که جمله‌ی مردم در آرزو و انتظار ظهور اویند از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی متولد خواهد شد. ۴۶- و نیز از همان حضرت روایت کرده حدیثی را که در آن شماره‌ی امامان است و بعد از نام بردن از حسن عسکری می‌فرماید «آنگاه محمد بن الحسن علیه‌السلام». ۴۷- و نیز از ابوبصیر روایت کرده است که گفت به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم ای پسر پیغمبر ص قائم شما خانواده کیست فرمود «او پنجمین سلاله از خلف فرزندم موسی است که فرزند خاتون کنیزان زر خرید خواهد بود که غیبت می کند غیبتی که در آن اهل باطل درباره‌ی وجود او دچار ریب و شک می گردند آنگاه خداوند او را ظاهر می‌فرماید و تمام اطراف زمین را از مشرق تا مغرب به دست آن حضرت می گشاید. ۴۸- و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که از آن حضرت در باب مسئله غیبت سؤال شد فرمود غیبت مخصوص فرزند ششم من خواهد بود. [صفحه ۴۵] ۴۹- نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه‌السلام حدیثی را روایت کرده است که متضمن شماره‌ی ائمه علیهم‌السلام یکی بعد از دیگری است و بعد از ذکر نام حسن بن علی یعنی حضرت عسکری می‌فرماید «خلف حجت» و این حدیث را کراچکی نیز در کتاب خود از کتاب غیبت شیخ مفید روایت کرده است. توضیح در صفحات پیش اشاره کردیم که کلمه‌ی خلف به آن فرزندی اطلاق می‌شود که در جمیع صفات و آثار حمیده و هم چنین کلیه مقامات و مراتب مادی و معنوی شایسته‌ی جانشینی پدر است و بعبارهٔ اخری خلف قائم و مقام حقیقی و جبران ضایعه‌ی فوت مخلف است. ۵۰- خزاز در کفایهٔ از حضرت صادق علیه‌السلام حدیثی را نقل کرده است که می‌فرماید «قائم ما از پشت حسن بیرون خواهد آمد و حسن از پشت علی و علی از

پشت محمد و محمد از پشت علی و علی از پشت این فرزند» و اشاره به فرزندش موسی کاظم نمود. ۵۱- هم چنین از آن حضرت حدیثی را در شماره‌ی امامان روایت کرده است که در آن پس از حسن عسکری می‌فرماید «و مهدی فرزند حسن علیه‌السلام» ۵۲- نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب سی و سوم اکمال‌الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خطیب فقیه شافعی معروف بابن مغازلی در کتاب مناقب به اسناد و روایات خود از امام صادق حدیث مفصلی را روایت کرده‌اند که قسمتی از آن چنین است. «من در کتاب جفری که علم گذشته و آینده در آن است نظر کردم و در ولادت قائم خودمان و [صفحه ۴۶] غیبت او و تأخیر ظهور و طول زندگانی وی تأمل نمودم و دریافتم چگونه در این امتحان اهل ایمان گرفتار تزلزل و تردید می‌شوند و از کثرت شبهات اغلب آنان از دین برگشته و علاقه‌ی آنرا از گردن باز می‌کنند» هم چنین می‌فرماید «خداوند تبارک و تعالی برای قائم ما سه چیز را مقرر فرموده است که برای سه نفر از پیغمبران خود مقدر نموده است» سرنوشت ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبت او را مانند غیبت عیسی تأخیر وعده‌ی ظهور وی را مانند تأخیر وعده نوح قرار داد و نیز عمر بنده‌ی صالح خود حضرت خضر را برهان طول زندگانی وی مقرر داشت» در این جا حضرت صادق پس از بیان شباهت ولادت قائم با ولادت موسی می‌فرماید «بنی‌عباس» برای قتل قائم در میانه‌ی دودمان پغمبر شمشیر نهادند همان طوری که فرعون برای کشتن موسی در بنی‌اسرائیل شمشیر گذاشت و در شباهت غیبت آن حضرت با غیبت عیسی می‌فرماید «یهود و نصاری همداستان شدند که عیسی کشته شد در صورتی که خداوند آنان را تکذیب نمود که وی را نکشتند و بدار نزدند ولیکن امر بر آنها مشتبه گردید [۱۵] غیبت قائم نیز مشابه آن است زیرا مردمان در اثر طول غیبت منکر غیبت شوند و جمعی به عبث مدعی شوند که چنین شخصی تولید نیافته است و گروهی ادعا کنند که تولد یافته و از دنیا رفته است. عده‌ی از راه کفر و تمرد گویند امام یازدهم ما خانواده عقیم بود و از وی فرزندی نماند و جمعی عصیان خدای نموده و گویند که روح حضرت قائم در هیکل شخص دیگری حلول کرد» آنگاه حضرت صادق به تأخیر ظهور حضرت قائم اشاره نموده و در شباهت [صفحه ۴۷] آن با تأخیر زمان وعده نوح می‌فرماید: خداوند نوح را هفت بار امر بکاشتن هسته خرما فرمود بدین نحو که هسته از میوه درخت که با هسته‌ی قبلی به بار آمده بود. تا اینکه اهل ایمان امتحان شدند و آن کسانی که در دلشان شائبه‌ی از نفاق وجود داشت از دیانت روی برتافتند. قائم ما نیز چنین است و غیبت او به حدی به طول میانجامد که حقیقت خالص و آشکار و آن مردمانی که دارای طینت و باطن ناپاکند از دین روگردان می‌شوند و از متابعت فرقه‌ی ما خارج می‌شوند و نیز فرمود: «در طول عمل خضر حکمت قابل ملاحظه‌ی جز این نیست که برهان و شاهدی بر طول زندگانی حضرت قائم باشد تا استدلال دشمنان باطل و سخن آنان ناچیز گردد زیرا در علم خداوند گذشته بود که عمر قائم را مانند عمر خضر طولانی و دراز قرار خواهد داد» این بود موارد استدلال ما از این حدیث مفصل و اکنون جا دارد به توضیح چند جمله از آن بپردازیم آنجا که می‌فرماید (قدر ابطائه تقدیر ابطاء نوح) خداوند تأخیر ظهور سلطنت حقه‌ی آن حضرت را مانند تأخیر وعده‌ی نوح مقدر فرمود ولی به قراری که عده‌ی نقل می‌کنند یکی از طرفداران باب از این حدیث بسیار لذت می‌برده آن را برهان حقانیت بابیگری می‌دانسته و گفته است چه خوب بود مردم در معنای این حدیث تأمل کرده و گفته‌های ائمه را درک می‌کردند!! به این دعوی که مراد از کلمه‌ی تقدیر را زمان معین فرض کنیم تا با زمان دعوت علی محمد ملقب به باب منطبق گردد به این نحو که مهدی «ع» در سنه دویست و پنجاه و پنج یا شش متولد شده و حضرت نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ نمود پس با زمان دعوای علی محمد منطبق می‌گردد ولی در اینجا واضح است مراد از تقدیر مقدار زمان نیست چنانچه از این جمله نیز که می‌فرماید «تقدیر ولادت موسی [صفحه ۴۸] و تقدیر غیبت عیسی همین معنی استفاده می‌شود و بنابر این مقصود این است که مشیت خداوند در مورد تأخیر ظهور آن حضرت مانند مشیت او است در مورد تأخیر وعده حضرت نوح که سبب هر دو تأخیر آزمایش اهل ایمان است که آن کسانی که در دل آنان شائبه و خللی هست از دین روی برمی‌تابند در صورتی که اگر مراد از تقدیر زمان معینی فرض شود مستلزم این است که برای ظهور حضرت قائم زمان معینی تعیین شده باشد و این امر با روایاتی که علم زمان ظهور قائم را منحصر به ذات

باری نموده‌اند و هم چنین با حدیث «کذب الوقاتون» مغایرت تامه دارد علاوه بر اینکه سال تولد حضرت مهدی (ع) سنه ۲۵۵ یا ۲۵۶ بوده و نهصد و پنجاه سال هم زمان دعوت نوح بوده پس باید ناچار ظهور او در سنه ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ باشد در حالی که علی محمد در سال هزار و دویست و سی و پنج به دنیا آمد و در سال ۱۲۶۰ در سن ۲۵ سالگی ادعای مهدویت کرده پس چگونه می‌شود آن را با همدیگر منطبق نمود - آیا این سخن خیلی عجیب نیست که کسی اقرار کند که مهدی سنه دویست و پنجاه و پنج متولد شده و به قدر زمان درنگ نوح که نهصد و پنجاه سال است غیبت نموده و بعد ظاهر شده است آن وقت بگوید آن مهدی علی محمدی است که در سال ۱۲۳۵ به دنیا آمده است آیا این شخص نمی‌گوید که متولد در سال ۲۵۵ چگونه می‌شود متولد بعد از نهصد و پنجاه باشد - مگر اینکه بگوید آن مولود اول از دنیا رفت و بعد از سالهای دراز بنابر مذهب تناسخ [۱۶] روحش در بدن دیگری حلول کرد ولی گذشته از اینکه این سخن را عقل و منطق مغایرت دارد این حدیثی که بعضی از این گروه خواسته‌اند [صفحه ۴۹] شاهد مدعای خود قرار دهند خود بنفسه آنان را تکذیب و رسوا می‌کند زیرا به طور آشکار آنهائی که ادعا می‌کنند مهدی به دنیا آمده و از دنیا رفته و روحش به هیکل دیگری حلول کرده است سرزنش و ملامت می‌کند و خلاصه تصریح می‌کند که قائم مهدی پسر امام یازدهم است آنجا که می‌فرماید «و بعضی کافر شده می‌گویند یازدهمین ما نازاد است» و نیز بیان می‌کند که زمان غیبت او به قدری زیاد است که باید دلیل و برهان برای صحت آن آورد و از این جهت برای کسانی که به خضر نبی تصدیق دارند به آن حضرت و طول عمر او استدلال می‌فرمایند و معلوم است که عمر خضر متجاوز از دو هزار سال است.

علت استشهاد امام به عمر حضرت خضر در مورد طول عمر حضرت مهدی

در این جا ممکن است گفته شود چرا امام به عمر خضر استشهاد فرمود و مثلا به عمر آدم و بسیاری از فرزندان آن حضرت که تورات عمر آنها را در حدود نهصد و هزار ذکر می‌کند تمثل ننمود و حتی به عمر حضرت نوح نیز که در قرآن مدت مکث او را در قوم خود نهصد و پنجاه سال تعیین کرده است یا به عمر عیسی که اکنون نزدیک دو هزار سال می‌باشد تشبیه ننمود شاید حکمت آن این باشد که چون خداوند به جمیع افکار و اغراض بندگان خود عالم است و می‌داند که عده‌ی ممکن است در مقام جدال و عناد طول عمر آدم و بعضی فرزندان او را انکار کرده و بگویند تورات صحیح نیست و کتابهای تاریخ اعتبار ندارد و بالفرض صحت آن را نیز تصدیق کنند باز این شبهه پیش می‌آید که اگر اشخاصی مانند نوح یا دیگران عمر طولانی داشته‌اند آب و هوا و محیط ادوار گذشته اقتضاء طول عمر را داشته است به خلاف دوره‌های بعد [صفحه ۵۰] که عوامل طبیعی و مقتضیات زمان و مکان کوتاهی عمر را ایجاب می‌کند و درباره‌ی عیسی نیز ممکن است گفته شود چون آن حضرت به آسمان رفت و از تحت تأثیر عوامل و نوامیس عالم سفلی خارج گردید چنین عمر طولانی یافت لذا علی‌رغم تمام این شبهات آن حضرت به عمر خضر استدلال فرمود زیرا خضر الی الان زنده و در زمین است و تقریبا اهل تمام ادیان به وجود و حیات او معتقدند و بنابراین بر هر کس ثابت می‌شود که خداوندی که خالق آسمانها و زمین‌ها و کواکب و زمان حاضر و ادوار گذشته و جمیع مخلوقات است به هر چیزی قادر و توانا بوده و می‌تواند عمر قائم را برای حکمتهای عظیم زیاد و طولانی نماید چنانچه عمر خضر را در روی همین زمین و در همین زمان که دوره‌ی قائم است طولانی نمود، با اینکه ممکن است بابیگری منکر وجود خضر و طول عمر او گردد لیکن گذشته از اعتقاد سایر ادیان اجماع جمیع اهل اسلام و اتفاق اخبار فراوان که از آن جمله این حدیث است حجت بالغه بر وجود خضر و طول عمر او است و باید دانست که در این حدیث پیش‌گوئی‌هائی است که مرور زمان صحت آن را تأیید نموده مثلا آنجا که می‌گوید «بسیاری از اهل ایمان به واسطه طول مدت غیبت از دین برمی‌گردند و رشته‌ی دیانت را از گردن باز می‌کنند» امروز اشخاصی را می‌بینم که به فطرت اسلام متولد شده‌اند ولی بر اسلام و شریعت اسلامی باقی نمانده و منکر ضروریات دین و نصوص قرآن مجید و روایات متواتره گردیده‌اند. ۵۳- کلینی در اصول کافی از حضرت صادق (ع) روایت نموده است که فرمود «برای قائم ما دو غیبت است

یکی کوتاه و دیگری طولانی که [صفحه ۵۱] در غیبت اول هیچکس جز شیعیان [۱۷] خاص از محل آن حضرت آگاه نیست و در غیبت دوم هیچکس جز موالی خاص علم به مکان آن حضرت ندارد. توضیح مراد از موالی خدم و حشم حضرت می‌باشد. ۵۴- و نیز کلینی و نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود «برای قائم ما دو غیبت است در یکی از آن دو در مواسم [۱۸] و اماکن اجتماع عمومی حاضر می‌شود و مردمان را می‌بینند ولی مردمان او را نمی‌بینند» ۵۵- و نیز هر دو روایت کرداند این گفته‌ی حضرت صادق را که فرمود «امام خود را از دست می‌دهند و او در مجامع عمومی حاضر می‌شود و آنان را می‌بینند ولی مردم او را نمی‌بینند.» ۵۶- ابن‌عیاش در مقتضب الاثر از حضرت صادق در بیان نام دوازده امام و کسی که بعد از حضرت باقر است روایت کرده که من جمله می‌فرماید «من و این پسرم (و اشاره‌ی به موسی کاظم می‌فرماید) و فرزند پنجم وی که غیبت می‌کند و بر زبان آوردن نام او سزاوار نیست». توضیح در این جا فقط به ذکر نام موسی کاظم اکتفا می‌فرماید زیرا نزد شیعیان مسلم و در اخبار بسیار موجود است که امامت بعد از حسین علیه‌السلام در فرزندان و اولاد آن حضرت پشت اندر پشت است پس مثل آن است که [صفحه ۵۲] حضرت بفرماید در اولاد موسی - که آخرین امام و تمام کننده شماره غیبت خواهد نمود.» ۵۷- حافظ ابونعیم در اربعین از حضرت صادق روایت نموده است که فرموده «آن خلف صالح که مهدی این امت است از فرزندان من است نام وی محمد و کنیه ابوالقاسم و اسم مادرش نرجس و در آخر الزمان ظهور خواهد نمود.» ۵۸- فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت نموده از علی بن حکم از سیف بن عمیرهٔ از علقمهٔ بن محمد خضرمی از امام صادق علیه‌السلام که فرمود «امامان دوازده نفراند» و چون از اسامی آنان سئوال شد حضرت یک‌یک را تا حسن عسکری نام برد و سپس فرمود «و بعد از آن فرزندش مهدی (ع)»

امام موسی بن جعفر

۵۹- فصل - کلینی در کافی و صدوق در باب سی و چهارم از اکمال‌الدین و خزاز در کفایهٔ الاثر و شیخ طوسی در کتاب غیبت به اسناد خویش از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده‌اند که فرمود «الله الله [۱۹] در دین شما هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین امام شما از انظار غیبت نماید مبادا کسی شما را از دیانت منحرف سازد. همانا برای صاحب الامر به ناچار غیبتی خواهد بود به حدی که اکثر مردمان معتقد بدین امر (مذهب) از آن منحرف شوند. ۶۰- و نیز صدوق و خزاز در کفایهٔ از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده‌اند که گفت وارد محضر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام شده و پرسیدم ای فرزند رسول خدای آیا قائم به حق شمائید آن حضرت فرمود آری من قائم به حقم لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان پاک خواهد نمود و آن را از [صفحه ۵۳] عدل و داد پر خواهد کرد هم چنین که از ظلم و جور آکنده است پنجمین فرزند من است و به علت خوف از دشمنان برای وی غیبتی است که بسیار به طول خواهد انجامید و در این غیبت گروهی از دین برگردند و گروهی پایدار بمانند. توضیح در اینجا شایسته است ملاحظه شود چگونه امم علیه‌السلام مردمان را از فتنه غیبت می‌ترساند و به ثبات قدم و تمسک به دیانت حقه تأکید می‌فرماید مبادا شبهات اهل ضلال و دعاوی باطل آنان که در همین خبر صریحا بدان اشاره شده است سبب ارتداد و انحراف مردمان گردد و بدین ترتیب صدق گفتار و پیشگوئی آن حضرت امروز بهتر از هر موقع آشکار شده است و نیز جا دارد یک نمونه‌ی دیگر از این حدیث را ذکر کنیم شاید سبب تنبه و هشیاری و نجات گروهی از اهل ایمان گردد. ۶۱- کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت به اسناد خویش از یمان خرما فروش روایت کرده‌اند که گفت نزد جعفرصادق نشسته بودیم و حضرت می‌فرمود «برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که آن کس که در دین بخواهد پایدار بماند مانند کسی است که تنه‌ی درخت پرخاری را با دست خویش بتراشد» و با دست خود نشان داد این طور [۲۰] سپس فرمود «کدام یک از شما می‌توانید خارهای چنین درختی را نگاه دارید به دست خود» آنگاه مدت زیادی سر خویش را به زمین افکنده و پس از آن مجددا فرمود «همانا برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود پس جا

دارد که بندگان از خدای بترسند و رشته‌ی دیانت را نگاه دارند.» [صفحه ۵۴] ۶۲- مفید در کتاب جوابها این حدیث را از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود «حال شما چگونه خواهد بود آن زمانی که هر چند به چپ و راست نظر کنید کسی را (از ما) نبینید. فرزندان عبدالمطلب همگان [۲۱] یکسان باشند چه بسا از معتقدین به این امر (اهل تشیع) که از اعتقاد خویش بازگردند و چه بسا از بین شما مردمانی که در شب از اهل ایمانند و صبحگاهان کافر و مرتد شوند زنهار از خدای بترسید. از خدای در دین و خود بترسید» ۶۳- صدوق در باب بیست و سوم از اکمال‌الدین از حضرت صادق این قول را روایت کرده است که فرمود «برای صاحب الامر غیبتی است پس باید بنده‌ی خدا از خدای بپرهیزد و متمسک به دیانت گردد». ۶۴- کلینی در اصول کافی به دو سند و صدوق در باب بیست و سوم از اکمال‌الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت به اسناد خویش از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود «ای مردم بدانید که قسم به خداوند صاحب این امر غیبت خواهد نمود و شما به ناچار مانند سفینه‌ی که گرفتار امواج دریای متلاطم و در حال غرق است دچار تزلزل و اضطراب خواهید شد و شما را در غربال امتحان هر لحظه از این رو بدان رو خواهند نمود تا آن جایی که از این انقلاب و گمراهی جز آن کسی که خداوند از وی عهد گرفته و ایمان را در قلب وی مستقر داشته و از جانب خویش وی را مؤید فرموده است هیچ کس نجات نخواهد یافت» مفضل گوید من گریان شده و گفتم پس ما در این حال چه کنیم حضرت نظر به آفتابی که در داخل [صفحه ۵۵] ایوان تابیده بود انداخت و فرمود ای ابوعبدالله این آفتاب را می‌بینی عرض کردم بلی فرمود به خدا قسم امر ما روشن‌تر از این آفتاب است. ۶۵- و کلینی در اصول کافی و صدوق در باب سی و سوم از اکمال‌الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت از منصور صیقل از حضرت صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود «ای منصور همانا این امر [۲۲] به جانب شما بازنگردد مگر پس از اینکه همگان از آن مأیوس شوند. ولی نی به خدا قسم به جانب شما بازنخواهد گشت مگر بعد از آنکه دومیان شما تفرقه و جدائی افتد نه به خدا قسم بازنگردد مگر بعد از آنکه اهل شقاوت به شقاوت رسند و اهل سعادت سعید کردند -» ۶۶- شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از جابر جعفی که گفت از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کردم که گشایش و فرج شما خانواده چه زمانی خواهد بود فرمود «هیهات هیهات فرج ما نخواهد رسید مگر بعد از آنکه شما را در غربال امتحان ریزند و غربال کنند غربال کنند و غربال کنند (سه مرتبه تکرار فرمود) تا خداوند ناپاکی و تیرگی‌ها را فرو ریزد و پاکها را نگاهدارد. ۶۷- نعمانی و شیخ طوسی در کتاب‌های خود از حضرت باقر روایت کرده‌اند که فرمود «ای گروه شیعیان همانا می‌بینم که تعداد شما کاسته می‌شود و مانند سرمه‌ی که از چشم بیرون می‌رود از دین حق خارج می‌شوید زیرا اگر کسی سرمه در چشم کند داخل شدن آن را در چشم احساس می‌کند ولی خارج شدن تدریجی آن را نمی‌فهمد آری چه بسا از شما که صبحگاهان به گمان این است که به مذهب ما است و حال اینکه [صفحه ۵۶] شامگاه از شریعت ما خارج شده است یا هنگام شب بر شریعت ما است و بامداد از آن خارج شده است. ۶۸- همچنین شیخ طوسی از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود «به خدا قسم است که شما را درهم بشکنند [۲۳] مانند شکستن شیشه یا از آن بدتر زیرا شیشه شکسته را می‌توان از نو ساخت، آری شما را درهم می‌شکنند همچون درهم شکستن کوزه‌ی سفالی که چون شکست دیگر قابل تبدیل به صورت اول نیست به خدا قسم شما را در بوته‌ی امتحان می‌آزمایند و در غربال فتنه از آن سوی بدان سوی اندازند همان طوری که گندم را برای جدا کردن آن از دانه‌های بی‌حاصل غربال می‌کنند. ۶۸- نعمانی از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که فرمود «به خدا قسم آنچه را که در انتظار [۲۴] آن هستند نخواهد رسید مگر پس از آنکه شما را در بوته‌ی امتحان گذارند و در میان شما تفرقه و نفاق افتد و به جز عده‌ی اندک و کمتر از اندک از شما بر دین ثابت نمانند». ۶۹- و نیز نعمانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود «قسم به آن کسی که جان من به دست او است بدانچه اشتیاق دارند دست نیابند مگر بعد از آنکه گروهی از شما گروه دیگر را تکذیب کنند.... تا می‌فرماید و در میان شما تفرقه و نفاق افتد بدانجا که جز عده‌ی [۲۵] معدودی بر دین ثابت نماند عده‌ی که هیچ‌گونه فتنه و آشوبی [صفحه ۵۷] پای ثبات آنان را نخواهد لغزانید.» ۷۱- همچنین نعمانی از حضرت

باقر علیه‌السلام نیز نظیر این حدیث را روایت نموده است. توضیح مراد از این حدیث این است که فتنه و دعاوی ضلال شیعیان را غربال کرده و پاک را از ناپاک و آنهائی که دارای ایمان ثابتند از بدعت گذاران جدا می‌کند تا آنجا که بر دین حق جز اشخاص نیک‌بخت و سعید و پاک نیت که تند باد حوادث و فتنه‌ها ثبات آنان را متزلزل نکند پایدار نمانند. در این جا نکته را که باید بدان کمال توجه داشت این است که در تمام این روایات و اقوال ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین یک موضوع را بسیار اهمیت داده‌اند و آن سختی و صعوبت دینداری در قبال این شبهات و بدعتها است که گاهی آن را به تراشیدن درخت خاردار با دست و گاهی به تلاطم و غرق کشتی و امثال آن تشبیه کرده‌اند و همچنین همه جا اشاره به امتحان و آزمایش برای تمیز مؤمن از منافق و سعادتمند از شقاوت‌مند است که چگونه اهل ایمان شکسته می‌شوند مانند شکسته شدن کوزه‌ی سفالی و نیز تصریح جمیع این اخبار است که کلیه‌ی این امور در زمان غیبت و قبل از ظهور قائم آل محمد (ص) است و همگی دلالت دارد که به سبب هوی و هوسهای شیطانی و روش‌های ضلالی که درباره غیبت امام و ادامه‌ی مدت آن پیدا می‌شود به ناچار این بلاها و بیچارگیها برای این ملت پیش خواهد آمد حال از این جماعت باید پرسید این اموری که در روایات به آن خبر داده‌اند مثل خروج از دیانت و گسستن رشته‌ی آن و همچنین ارتداد و امثال آن آیا تا قبل از سال هزار و دویست و شصت در مذهب [صفحه ۵۸] شیعه وجود داشت یا نه؟ و آیا در این دیانت اختراعی شما نشانی از عقاید و احکام اسلام موجود است یا نه؟ معلوم است که نیست زیرا این جماعت احکام شریعت را یک باره تغییر داده‌اند و با آیات محکمه قرآن مخالفت نمودند تا آنجا که مخالفت با قول خداوند «ان عدة الشهور عندالله اثنی عشر شهرا» یعنی شماره ماهها نزد خدا دوازده است نموده و سال را هم نوزده ماه قرار داده‌اند!! ولی ائمه هدی علیهم صلوات الله طریقه‌ی حفظ دین و نجات از این فتنه و سائر فتنه‌های آخر زمان را به وسائل مختلف به ما نشان داده‌اند که قسمتی از آن تاکنون در ضمن همین روایات به نظر خوانندگان رسید و قسمتی از آن را بعد از این اشاره خواهیم نمود مثلا همه جا تأکید نموده‌اند به استقامت در مقابل فتنه‌ها و تمسک به دیانت و همچنین اشخاص ثابت قدم را به طرق مختلف ستوده‌اند که اینان در عهد و میثاق خداوندند و خداوند دیانت را در قلب آنان استوار داشته و به لطف و کرم خود جملگی را تأیید فرموده. و نیز مردمان را از ارتداد و تزلزل بیم داده‌اند و طینت اشخاص مرتد را خبیث و ناپاک دانسته‌اند. ضمنا با اندکی دقت می‌توان درک کرد که ائمه علیهم صلوات الله در این اقوال و اشارات خود درست زمان [۲۶] ما را هدف قرار داده و مثل این است که تمام پیش‌آمدهای این دوره در مقابل چشم آنان روشن بوده است. اکنون بازگردیم به منظور قبلی و ذکر روایات از حضرت موسی بن جعفر (ع). ۷۲- صدوق در باب سی و سوم اکمال‌الدین و خزاز در کفایة الاثر به اسناد خویش از امام کاظم روایت کرده‌اند که فرمود «امام ظاهر نعمت [صفحه ۵۹] ظاهر خداوند است و امام غائب نعمت باطن وی» پرسیدم آیا کسی از امامان غایب می‌شود فرمود «آری در چشم و صورت از نظر مردمان غائب ولی از قلوب اهل ایمان غائب نخواهد بود وی دوازدهمین امام است که به وجودش هر جبار عنیدی [۲۷] منکوب و هر شیطان مریدی [۲۸] هلاک خواهد گردید او فرزند خاتون کنیزان است که ولادتش مخفی خواهد بود تا وقتی که خدا او را ظاهر فرماید و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه از ظلم و جور آکنده شده است. ۷۳-فصل - صدوق در باب سی و پنجم اکمال‌الدین و خزاز در کفایة الاثر و حموینی شافعی در فرائد السمطین از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند هنگامی که سؤال شد قائم شما خانواده کیست فرمود «چهارمین فرزند من فرزند خاتون کنیزان که خداوند به وجود او زمین را از هر ظلم و جور پاک خواهد نمود و ریشه‌ی تعدی ظالمان را از آن خواهد کند و او است که مردم در تولد او شک می‌کنند و صاحب غیبت است» توضیح این که امام می‌فرماید صاحب غیبت «پنهان شدن» خود دلالت بر این می‌کند که غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام در بین شیعه امامیه و غیر آنها یک امر معهود و معروف بوده و مردمان با این کلمه مأنوس بوده‌اند و علت آن همانا اخبار و احادیث متواتره کثیره است که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت به مردم رسیده است چنان که کلمه‌ی غیبت در زمان محمد حنفیه هم معروف بوده و جماعت [صفحه ۶۰] کیسانیه [۲۹] محمد بن حنفیه را صاحب

غیبت و مهـدی موعود می‌دانستند و ادعـا داشـتند که آن جنـاب در جبـل رضوی [۳۰] غـایب شـده است و حتی سـید حمیری شاعر معروف در آن زمـانی که معتقـد بـدین مـذهب بـوده است اشـعاری گفته که آیـهٔالله فـانی آن را به نظم فارسـی ترجمه نموده است پیشوایان و امامان زقریشند همه صاحب امر و چهارند علی و سه پسر آن سه سبط نبی و جای‌نشینان ویند هست سبطی به نکوئی و به احسان مظهر وان دگر سبط که در کرب بلا گشت شهید سومین سبط بود زنده و در غیب اندر طعم مردن نچشد تا نکشد تیغ دو سر بیرق افراشـته آماده نماید لشـگر مدتی غایب و منزل بکند در رضوی در برش آب و عسل جمع به حکم داور و همچنین اشعاری که در اینجا [۳۱] به نظم ترجمه شده است. ای کوه که نام تست رضوی هستی تو به شهر پاک بطحا از بهر چه چشم ما نبیند آنکس که تو را نموده مأوا نزدیک بمائی و نهانی تا چنـد چنین کنی تو بر ما گر مـدت عمر نوح غایب شـد از نظر آن امام والا داریم یقین که بـازگردد بـا یـاری حی فرد دانا لکن سـید حمیری به برکت وجود امام صادق از مـذهب کیسانیه دست کشـید و معتقـد به ذهب حق گردیـد و اشـعار زیادی در این باب گفته است. ۷۴- صـدوق در اوائل اکمال‌الـدین از سـید حمیری روایت کرده است که گفت به حضـرت صادق عرض کردم از پدران شـما اخباری در باب [صـفحه ۶۱] غیبت و تاییـد و تحقق آن به ما رسـیده است بفرمائیـد این غیبـت راجع بـه کیسـت حضـرت فرمـود «این غیبت برای ششـمین فرزنـد من که دوازدهمین پیشوایـان هـدایت بعـد از پیغمـبر (ص) می‌باشند صورت وقوع خواهد یافت اول آنان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخر آنها قائم بحق که بقیهٔ الله در روی زمین و صاحب‌الزمان است به خـدا قسم اگر به اندازه عمر نوح غائب باشد از دنیا بیرون نرود تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند همان طوری که از ظلم و جور پر شـده باشـد اینک چند بیت از اشـعاری که سـید حمیری در باب توبه خود و چگونگی غیبت گفته آن طوری که صـدوق در اوائل اکمال‌الـدین و شـیخ مفید در کتاب خود (جوابات) روایت کرده‌اند در اینجا به نظم ترجمه می‌شود. ای آنکه سواره می‌روی در بطحا با این شتری که هست صحرا پیما وقتی که خدا راهنما گشت تو را یعنی دیدی ولی حق جعفر را بر گو تو به او که ای امین بـاری هر چنـد ز من سـرزده بسیار خطـا اینک به سوی خـدای خود برگشـتم وانگاه بود توبه‌ی من نزد شـما دربـاره‌ی پور حنفیه عمت هر چنـد بسـی شـعر نمودن انشـا یا آنکه امام بر حقش می‌گفتم بـدخواه نبوده‌ام به آل‌طه لکن زعلی جای نشـین احمـد این طور رسـیده بود اخبار به ما کز خلق شود غایب و نادیـده شود سالی افزون ولی حق نور هدی مانند کسـی که ترس دارد از جان مانـد بس پرده مـدتی پابرجا پس همچو سـتاره‌ی فروزان گردد با یاری حق زخانه‌ی حق پیـدا در عین جلال و مکنت و استعداد افراشـته روبرویش از نصـر لوا ششمیر کشد به روی دشمن چون شیر چون برگ خزان به خاک ریزد اعدا [صفحه ۶۲] پس چون که عموی تو به غیب انـدر شـد گفتیم که اوست قـائم آل عبـا پور حنفیه است مهـدی که شود عـالم زعـدالتش بهشت دنیا گر زانکه شـما به ما بفرمائی نیست البته بود قول تو حق ای مولا فرمان تو حقت و تعصب نکنیم گفتار تو حجت است بر خلق خـدا یعنی که ولی امر قائم که دلم در سینه طپـد زشوق آن مه سـیما ناچار کنـد غیبت و گردد مسـتور بـد رحمت حق بر آن شه ناپیدا در پرده اسـتار چندی ماند وانگاه شود خارج و ظاهر به ملا دارنده شـرق و غرب عالم گردد هم خلق جهان برند فرمان ورا در سر و علن مرا عقیدت این است وز سـرزنش کسـی ندارم پروا ۷۵- فصل و صـدوق در باب گذشـته و خزاز در کفایـهٔ الاثر و حموینی در فرائـد - المسمطین از دعبل خزاعی روایت کرده‌اند که گفت وقتی خدمت حضرت رضا به این اشعار از قصیده‌ام رسیدم که ناچار امامی باید ظـاهر شود و به تأییـد و برکـات خداونـد قیـام کنـد که حق را از باطـل تمیز دهیـد و اعمال نیکان و کردار زشت سـیرتان را مکافات فرمایـد پیشوائی لاجرم بایـد که گردد آشـکار در پنـاه نـام یزدان و نعیم بی‌شـمار کز قیـام او شود هر حق ز هر باطل جـدا هم جزای خویش بینـد زشـتکار و نیـک کـار امـام رضـا علیه‌السـلام به سـختی بگریست و فرمود «آیـا می‌دانی این امـام کیست و چه وقت قیام خواهـد کرد» عرض کردم نه آقـای من جز اینکه شـنیده‌ام امـامی از شـما ظـاهر می‌شود که زمین را از فساد پاک و از عـدل و داد پر خواهد نمود و فرمود «ای دعبل امام بعد از من محمد است و بعد از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش [صفحه ۶۳] حجت قـائم که در ایـام غیبتش مردمـان انتظار ظهور او را دارنـد و چون ظاهر شود فرمان او بر تمام مردم نافذ

گردد و مردمان خواهی نخواهی اطاعت او را نمایند. ۷۶- صدوق در باب مذکور از ریان بن صلت روایت نموده است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم آیا صاحب امر شمائید فرمود «آری من صاحب امرم لیکن نه آن صاحب الامری که دنیا را از عدل و داد پر می‌کند چنانکه از جور و ستم پر شده است بلکه او قائم است که چون ظاهر شود به سال پیران و صورت جوانان خواهد بود.... این قائم همانا چهارمین فرزند من است که خداوند تا آن اندازه که مشیتش اقتضا کند در پرده‌ی استتار خویش پنهانش خواهد فرمود آنگاه وی را ظاهر می‌کند و به دست او زمین را از عدل و داد پر می‌کند همچنانکه از ظلم و ستم آکنده شده است.» ۷۷- حافظ ابونعیم در اربعین از حضرت رضا روایت کرده است که فرمود «خلف صالح فرزند حسن بن علی عسکری صاحب زمان است که مهدی این امت است» همچنین ابن‌خشاب بغدادی در کتاب موالید الائمه همین حدیث را روایت کرده است. باید دانست که حافظ ابونعیم و ابن‌خشاب هر دو نفر از بزرگان علماء اهل تسنن می‌باشند.

امام جواد

۷۸- فصل - صدوق در باب سی و ششم از اکمال‌الدین و خزاز در کفایهٔ الاثر از حضرت عبدالعظیم [۳۲] حسنی روایت کرده‌اند که فرمود [صفحه ۶۴] به محضر مولای خود حضرت محمدجواد شرفیاب شده و در نظر داشتم راجع به قائم از آن جناب سئوال کنم حضرت خود ابتدا به سخن کرد و فرمود «ای ابوالقاسم قائم ما مهدی است که در ایام غیبت بر هر کس فرض است در انتظار ظهور وی باشد و او سومین فرزند من خواهد بود.» ۷۹- و نیز صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایهٔ از حضرت جواد (ع) روایت کرده‌اند که فرمود «امام بعد از من فرزندم علی و بعد از او فرزندش حسن است» راوی گفت بعد از این حضرت سکوت فرمود مجددا پرسیدم ای پسر پیغمبر پس امام بعد از حسن کیست آن حضرت به سختی گریست و سپس فرمود «بعد از حسن فرزندش قائم به حق منتظر است» راوی پرسید چرا به آن حضرت قائم می‌گویند فرمود «زیرا بعد از اینکه ذکر او از خاطره‌ها فراموش شود و بسیاری از مردمانی که به وجود وی ایمان دارند از عقیده‌ی خود بازگردند آن حضرت قیام خواهد نمود» می‌گوید پرسیدم به چه علت او را منتظر گویند فرمود «برای وی غیبتی است که بس طولانی و دارای علایم و نشانهائی است و اهل ایمان و نجات در انتظار ظهور آن حضرتند و اهل شک او را انکار و تکذیب خواهند کرد و دروغگویان تعیین زمان معین برای ظهور او خواهند نمود و مردمان کم ظرف عجول از طول زمان غیبت به هلاکت انکار گرفتار خواهند شد و فقط گروهی که دارای ایمان و به حکم الهی تسلیمند از این ورطه نجات خواهند یافت.» در این جا همان طوری که کرارا تاکنون به خوانندگان گوشزد کرده‌ایم مجددا یادآور می‌شویم که اینگونه اخباری که از ائمه علیهم‌السلام رسیده است و باید آنها را از اخبار غیبی محسوب داشت همگی دلالت دارد بر [صفحه ۶۵] اینکه در دوره‌ی غیبت بسیاری از مردمان از دین اعراض نموده و مرتد نخواهند شد و امروز بیش از هر موقع این حقیقت ظاهر شده به وسیله اشخاصی که به دعوای مهدویت احکام اسلام را تغییر و تبدیل داده و از طول زمان غیبت سوءاستفاده نموده‌اند.

امام هادی

۸۰- فصل - فضل بن شاذان از سهل بن زیاد از عبدالعظیم حسنی روایت کرده است که هنگامی که دین خود را بر امام علی النقی علیه‌السلام عرضه داشت و اعتقاد خویش را به ائمه یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا به خود آن حضرت رسید حضرت هادی در دنباله گفته‌های عبدالعظیم فرمود: «و بعد از من پسرم حسن و پس از وی با خلف بعد از او چگونه خواهید بود؟» عبدالعظیم پرسید مگر حال او چگونه است فرمود «زیرا خود او از انظار پنهان است و نام وی را به زبان آوردن جایز نیست تا آنگاه که ظاهر گردد و زمینی که از جور و ستم آکنده است پر از عدل و داد نماید» ۸۱- کلینی در اصول کافی و صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایهٔ

الاثر از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده‌اند که گفت از ابوالحسن صاحب عسگر (علی النقی علیه‌السلام) شنیدم می‌فرمود «جانشین بعد از من فرزندم حسن است پس چگونه خواهید بود با جانشین بعد از جانشین من که مراد حضرت قائم است (عج) ۸۲- در حدیث دیگر از حضرت هادی علیه‌السلام روایت شده است که در نامه‌ی برای شیعیان خود چنین نوشت «تا من زنده باشم امر و ولایت با من است و چون قضای خداوند بر من فرود آمد (مقصود مرگ آن حضرت است) فرزند من ولی امر شما است پس رفتار شما با جانشین بعد از جانشین من (یعنی حجة بن الحسن) چگونه خواهد بود.» [صفحه ۶۶] ۸۳- صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة الاثر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود پنجشنبه از آن پسر من و جمعه [۳۳] از آن فرزند فرزند من است که جمیع مردمان در تحت لوای وی جمع خواهند شد و او همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همانطوری که از ظلم و ستم انباشته است. ۸۴- و نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود امام بعد من فرزندم حسن و بعد از حسن فرزندش قائم است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده است. ۸۵- صدوق در باب چهل و چهارم از اکمال‌الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت در شرح خریدن نرجس خاتون مادر حضرت حجت و تزویج او با حسن عسکری از حضرت هادی روایت کرده‌اند که به نرجس فرمود «تو را به فرزندی بشارت می‌دهم که از مشرق تا مغرب عالم را مالک خواهد شد و زمین را که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر خواهد کرد» نرجس پرسید این فرزند از کیست حضرت فرمود «از حسن عسکری است» و در ضمن همین روایت حضرت هادی نرجس را زوجه امام ابومحمد و مادر قائم تعیین می‌فرماید.

امام حسن عسگری

۸۶- فصل - صدوق در باب سی و هشتم از اکمال‌الدین از احمد بن اسحق اشعری روایت کرده است که گوید از امام حسن عسکری پرسیدم امام و جانشین بعد از تو کیست آن حضرت به سرعت از جای خویش برخاسته و به خانه‌ی خویش رفت و پس از اندکی بیرون آمد در حالی که فرزند [صفحه ۶۷] سه ساله‌ی بر دوش داشت و فرمود «اگر برای شرافت و کرامت تو نبود هرگز این فرزند را به تو نشان نمی‌دادم بدان که این امام و جانشین من است و هم نام رسول الله و هم کنیه‌ی او است و آن کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد. مثال وی در میان این امت مثال خضر است به خدا قسم غیبت خواهد کرد و در زمان غیبت او هیچکس از هلاکت و گمراهی نجات نخواهد یافت مگر آن کسی را که خداوند در ایمان و عقیدت ثابت نگاهدارد» در این جا راوی خبر گوید پرسیدم آیا برای آن آثار و علائمی خواهد بود ناگاه آن فرزند سه ساله به زبان فصیح آغاز به صحبت کرده و فرمود «منم حجت باقیه‌ی خداوند در روی زمین که از دشمنان وی انتقام خواهم کشید و دیگر بعد از دیدن حقیقت امر در جستجوی علامت مباش.» می‌گوید فردای آن روز خدمت حضرت عسکری علیه‌السلام رسیده و پرسیدم سنت و روش خضر چیست که در فرزندت مهدی است فرمود «طول غیبت» باز پرسیدم آیا غیبت وی به طول خواهد انجامید فرمود «قسم به پروردگارم آری تا اندازه‌ای که بیشتر مردمان که به وجود او معتقدند از عقیده‌ی خویش بازگردند.» ۸۷- و این حدیث را ملا عبدالرحمن جامی نیز که از اهل سنت است ذکر نموده در کتاب شواهد النبوة تا آنجائی که می‌فرماید «همچنانکه از ظلم و جور پر شده است» ۸۸- فضل بن شاذان از احمد بن اسحق و صدوق در باب گذشته نیز از احمد بن اسحق از حضرت عسکری روایت کرده‌اند که فرمود «خدای را سپاس می‌گویم که مرا از این دنیا بیرون نبرد تا جانشین مرا به من نشان داد کسی که شبیه‌ترین مردمان به پیغمبر خدا است و خداوند او را در [صفحه ۶۸] زمان غیبت به حفظ خویش نگاه خواهد داشت آنگاه ظاهر خواهد نمود و او زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان طوری که از ظلم و جور پر شده است. ۸۹- صدوق در باب گذشته از اکمال‌الدین و خزاز در کفایة از حضرت عسگری روایت کرده‌اند که فرمود بدانید مثل کسی که به امامت ائمه اقرار کند و امامت فرزندم را انکار نماید مثل کسی است که به تمام پیغمبران اقرار دارد و به نبوت [۳۴] رسول الله (ص) معتقد نیست. بدانید برای فرزند من غیبتی است

که در آن مردمان گرفتار تزلزل و شک خواهند گردید.» ۹۰- همچنین صدوق این حدیث را از حضرت عسکری روایت کرده است که فرمود «فرزند من محمد (روحیفداه) بعد از من امام و حجت است هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مانند کسی است که در زمان جاهلیت مرده است بدانید که برای او غیبتی است که در آن مردمان نادان به حیرت و سرگردانی می‌افتند و اهل باطل هلاک و گمراه می‌شوند و آن کسانی که برای ظهور او تعیین زمان می‌کنند دروغ می‌گویند. ۹۱- صدوق در باب چهل و پنجم اکمال‌الدین و کلینی در اصول کافی و شیخ طوسی در غیبت و خواجه پادسا حنفی در فصل الخطاب روایت حکیمه دختر حضرت جواد علیه‌السلام را درباره‌ی ولادت حضرت حجت علیه‌السلام روایت کرده‌اند که امام حسن عسکری به ولادت او خبر داد و هنگامی که [صفحه ۶۹] پس از ولادت او را دید وی را به سخن گفتن امر فرمود و آن حضرت به وحدانیت خداوند و رسالت پیغمبر شهادت داد و به امامت ائمه اقرار کرد و در روز هفتم ولادت نیز به همین طریق عمل فرمود و این آیه را تلاوت کرد و نریدان نمن علی الذین استضعفوا [۳۵] فی الارض و نعجلهم ائمهٔ و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون. سوره‌ی ۲۸ آیه‌ی ۴ و ۵ که مضمون آن چنین است. «ما اراده داریم (و قضاء حتمی ما تعلق گرفته) که بر آن مردمانی که در زمین ضعیف و بیچاره شمرده شده‌اند منت نهیم (یعنی ظالمین آنها را اسیر و محکوم به حکم خود پنداشته‌اند) و آنان را پیشوایان اهل زمان و وارث سلطنت و آب و خاک و ثروت و عزت قرار داده و در زمین به آنان تمکن دهیم و به فرعون و هامان و لشگریان آنان آنچه را که از آن می‌ترسیدند (از غرق و هلاکت و زوال دولت و سلطنت) نشان دهیم. ۹۲- در روایت دیگری است که امام حسن عسکری (ع) فرزند خود حجت را در روز سوم ولادت به اصحاب خویش نشان داد و فرمود «این است صاحب شما بعد از من و جانشین من - وی همان قائمی است که [صفحه ۷۰] گردنها از شدت انتظار دائم به سوی او کشیده می‌شود و هنگامی که بساط ظلم و جور روی زمین را بپوشاند ظهور خواهد فرمود و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد. ۹۳- همچنین خبر دیگری است - وقتی حجت متولد شد حضرت عسکری (ع) به خط مبارک برای احمد بن اسحق نوشت «برای من فرزندی تولد یافت و باید این امر نزد تو مکتوم باشد و آن را از مردم مستور داری.» ۹۴- صدوق در باب چهل و یکم اکمال‌الدین و خزاز در کفایهٔ الاثر روایت کرده‌اند که ابومحمد حسن عسکری (ع) به جاریه‌ی خود فرمود «به زودی به فرزندی آبستن شوی که نامش محمد و حجت قائم بعد از من است.» همچنین خبر دیگری از جماعتی روایت شده که گفتند ما چهل نفر بودیم و حضرت ابومحمد حسن بن علی فرزند خویش را در خانه خود به ما نشان داد و فرمود «این است امام شما بعد از من و جانشین من.» ۹۵- صدوق در باب چهل و یکم اکمال‌الدین و عبدالرحمن جامی در شواهد النبوهٔ از یعقوب بن منقوش روایت کرده‌اند که گفت داخل محضر ابومحمد حسن بن علی (ع) شد و آن حضرت در خانه خویش نشسته و در طرف راست وی اطاقی بود که بر در آن پرده‌ی آویخته بود من پرسیدم ای مولای من صاحب این امر (مقصود ولایت و امامت است) بعد از تو کیست به من امر فرمود پرده را بلند کنم من آن را بالا زدم در این هنگام پسری پنج ساله بیرون آمد و بر روی زانوی حضرت عسگری نشست آنگاه آن حضرت به من فرمود «این است صاحب شما» در این موقع آن پسر از زانوی پدر به سرعت پائین آمد و حضرت عسگری به وی فرمود «ای فرزند [صفحه ۷۱] داخل شو تا زمانی که معین شده است» ۹۶- فضل بن شاذان از محمد بن عبدالجبار روایت کرده است که گفت به مولای خود حسن عسگری گفتم جان من فدای تو ای فرزند رسول خدا بسیار علاقه‌مندم بدانم بعد از تو امام و حجت خداوند بر مردمان کیست؟ آن حضرت فرمود «بعد از من امام و حجت فرزند من هم نام و هم کنیه‌ی رسول الله (ص) است که خاتم حجتهای خداوند و آخرین خلیفه‌ی او است.» پس پرسیدم آن فرزند کیست فرمود «وی از دختر قیصر است و بدان که عنقریب متولد خواهد شد آنگاه زمان درازی از مردمان پنهان می‌شود و سپس ظاهر می‌گردد و دجال را هلاک و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همچنانکه از ظلم و ستم پر شده است. ۹۷- همچنین فضل بن شاذان از محمد بن علی بن حمزهٔ بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب روایت کرده است که گفت شنیدم حضرت امام حسن عسگری (ع) می‌فرمود «ولی خدا و حجت او بر بندگان و

خلیفه‌ی من بعد از من در حالی که ختنه شده است در شب نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هنگام طلوع صبح متولد گردید.» این بود شمه‌ی از احادیثی که در این مطلب صراحت دارد و ما توانستیم با وجود فرصت کم و تعجیلی که برای تألیف این کتاب منظور بود به نظر خوانندگان برسانیم و البته از ذکر احادیثی که مجمل بود مانند اخبار بی‌شماری که از ائمه رسیده است و جملگی حاکی است که ائمه از فرزندان حسین نه نفر و آخرین آنها قائم است یا احادیث بسیاری که مهدی را نهمین فرزند حسین علیه‌السلام معرفی می‌کند خودداری کردیم اینک بی‌مناسبت نیست به ذکر چند حدیث نیز از کتاب سلیم که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) [صفحه ۷۲] است و همچنین کتاب غیبت شیخ بزرگوار فضل بن شاذان که زمان حضرت رضا (ع) را درک و از آن جناب روایت نموده و در زمان حضرت عسگری (ع) بعد از ولادت حضرت حجت فوت شده است بپردازیم. ۹۸- در کتاب سلیم از امیرالمؤمنین است که حضرت رسول در بیان اولوالامر (صاحبان امر) به وی فرمود «یا علی تو اولین آنان هستی» بعد از آن ائمه را یکی بعد از دیگری تا حسن عسگری شماره نمود و فرمود: «پس از وی فرزند او حجت قائم است که وصایت و خلافت من بدوختم خواهد شد و انتقام از دشمنان من خواهد کشید و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده است»

اخباری که در مورد حضرت مهدی در کتابهای (سلیم والغیبه) از ائمه اطهار رسیده

۹۹- همچنین سلیم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «من و یازده جانشین من هادی و مهدی هستیم» من گفتم یا امیرالمؤمنین آنان کیستند فرمود دو پسرم حسن و حسین پس از آن این پسرم (و دست علی بن الحسین را که طفل شیرخواری بود بگرفت) و بعد از این هشت نفر از فرزندان او یکی بعد از دیگری که جملگی وصی و خلیفه‌اند. توضیح سابقا نیز اشاره کردیم که توصیف ائمه به اوصیاء دلالت دارد که هر امامی باید امام سابق را درک کند تا وصی او باشد زیرا وصی به کسی اطلاق می‌شود که شخص او را سرپرست کارها و وصایای بعد از مرگ خود نماید. ۱۰۰- فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبدالرحمن بن أبی‌نجران از عاصم بن حمید از ابوحمزه‌ی معروف به ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که حضرت رسول در ضمن حدیثی به امیرالمؤمنین اشاره به ستمکاران [صفحه ۷۳] فرمود و بیان کرد که فرزندش از آنان انتقام خواهد کشید در این موقع سلمان پرسید این فرزند کیست آن حضرت فرمود «نهمین اولاد فرزندم حسین است که پس از غیبت طویلی ظاهر شده و امر خدای را آشکار و دین او را ظاهر خواهد کرد و از دشمنان خداوند انتقام خواهد کشید. ۱۰۱- فضل بن شاذان از محمد بن سنان از فضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبدالرحمن بن سمرهٔ از رسول خدا (ص) روایت کرده است حدیث خلقت ابراهیم و نورهای پیغمبر و ائمه را که خداوند به حضرت ابراهیم اسامی ائمه را جملگی خبر داد و در ضمن این اخبار خداوند جل اسمه بعد از حسن عسگری می‌فرماید «و حجت بن الحسن پس از اینکه از نظر دوستانش پنهان می‌شود ظاهر خواهد گردید.» ۱۰۲- و همچنین از عبدالرحمن بن أبی‌نجران از عاصم بن حمید از ابوحمزه‌ی ثمالی و در روایت دیگر از حسن بن محبوب از ابوحمزه‌ی ثمالی سعید بن جبیر از ابن‌عباس از پیغمبر روایت کرده‌اند در باب حدیث معراج و اینکه خداوند برای آن حضرت اسامی ائمه را ذکر فرمود و در این حدیث شریف خداوند جل اسمه پس از ذکر حسن عسگری می‌فرماید: «و بعد از وی حجهٔ بن الحسن است.» ۱۰۳- و نیز فضل بن شاذان از فضل بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود «من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم و بعد از من تو به آنان سزاوارتری از خود آنان و این صفت را برای ائمه یکی بعد از دیگری بیان می‌کند تا حسن عسگری (ع) آنگاه می‌فرماید و بعد از آن حجت بن الحسن (ع) که خلافت و وصایت به وی ختم می‌گردد و دیر زمانی غیبت [صفحه ۷۴] می‌کند و سپس ظاهر می‌شود و زمین را که از ظلم و ستم آکنده است از عدل و داد پر می‌کند. ۱۰۴- و از علی بن حکم از جعفر بن سلیمان ضبیعی از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از سلمان فارسی خطبه‌ی مفصلی را

از حضرت رسول روایت نموده است که در ضمن آن می‌فرماید «امام نهم از فرزندان حسین مهدی ایشان است» و پس از اینکه ائمه (ع) را تـا حضرت عسگری یکی بعـد از دیگری ذکر می کنـد، می‌فرمایـد «و بعـد از وی حجت قـائم است که در زمان غیبت مورد انتظار مردمان و پس از ظهور مطاع عامه‌ی خلق خواهـد بود» ۱۰۵- و از حسن بن علی بن فضال از عبـدالله بن بکیر از عبدالملك بن اسـماعیل اسـدی از پـدرش از سـعید بن جبیر از عمـار بن یاسـر از رسول خـدا حـدیثی را روایت کرده که در ضـمن آن می‌فرمـاید «خداونـد بـا مـن عهـد فرمـود کـه دوازده خلیفه به من عطـا فرمایـد» و اسـامی این خلفـا را یك‌یـك تـا حسن عسـگری ذکر کرده و می‌فرماید «و بعد از او فرزندش که دیر زمانی غیبت خواهد کرد و آنگاه خارج شده و زمین را از عدل و داد پر می کند همچنانکه از جور و سـتم مملو شده باشد» ۱۰۶- و نیز از عبـدالله بن جبله از عبـدالله مسـتثیر از فضل بن عمر از جابر جعفی از ابن‌عباس حـدیثی را روایت کرده است که در ضـمن آنان می گوید از رسول خدا (ص) پرسـیدم شـماره‌ی امامان بعد از شـما چند نفر است آن حضـرت فرمود «دوازده نفر که نخستین ایشـان علی» و بعـد از وی ائمه را تا حضـرت عسـگری ذکر می کنـد آنگاه می‌فرمایـد «و چون دوره‌ی امامت حسن (ع) طی شود فرزنـد او حجت امام است.» ۱۰۷- همچنین فضل بن شاذان از حسن بن علی بن فضال و ابن [صـفحه ۷۵] ابی نجران از حمـاد بن عیسـی از عبـدالله بن مسـکان از ابان بن تغلب از سـلم بن قیس هلالی از سـلمان فارسـی از رسول خـدا (ص) حدیثی را نقل می کند که قسمتی از آن چنین است که می‌فرماید «شما را به مهدی بشارت می‌دهم که پادشاه عدالت پرور و پیشوای دادگستر است و زمین را از عـدل و داد پر می‌کنـد همان طوری که از ظلم و سـتم پر شـده باشـد و او فرزنـد نهم از دودمان فرزنـدم حسین علیه‌السلام است.» ۱۰۸- و در کتاب ایضاح الدفائن محمد بن احمد بن شاذان قمی (به طوری که خود مصنف در آغاز کتاب اشـاره کرده احادیث و روایات را سال ۳۷۴ هجری شـنیده است) در ضـمن منقبت نود و دوم از حضرت صادق علیه‌السلام از پـدرانش از رسـول خـدا (ص) حـدیثی را روایت کرده است که متضـمن شـماره‌ی ائمه علیه‌السـلام است و در این حـدیث حضـرت رسول پس از ذکر حضرت هادی می‌فرماید «آنگاه حسن بن علی و سپس فرزندش قائم به حق که مهدی امت من است» ۱۰۹- و در کتـاب اربعین شـیخ حافـظ محمـد بن احمـد بن ابی‌الفوارس که بنـا به قول ذهبی در کتاب دول الاسـلام در سال ۴۱۲ فوت شـده در حدیث چهارم از حضـرت رضا (ع) از پدرانش از پیغمبر (ص) حدیثی در فضـیلت دوستی و متابعت هر کدام از ائمه نقل کرده و در این حدیث نیز ائمه (ع) را یکی بعد از دیگر تا حضرت عسگری ذکر نموده و می‌فرماید (هر کس دوست دارد خداوند عزوجل را با ایمان صافی و کمال اسـلام ملاقات کنـد باید فرزند منتظر عسـگری محمد را که صاحب زمان و مهدی است دوست بدارد و از وی متابعت و پیروی کنـد» حال بعـد از این روایات قـدری در دعوت میرزا علی محمد و ادعای [صـفحه ۷۶] او که همان مهـدی و قائم اهـل بیت که مردم در انتظـار اوینـد دقت کنیم و ببینیم اگر این ادعا را در مقابل آن همه اخبار و روایات که جامع کلیه خصوصـیات این امر است که بگـذاریم آیا باز می‌توان آن را باور کرد و آیا کوچکترین تردیدی در بطلان این ادعا می‌توان داشت و آیا می‌توان این داعیه را بـا آنچه در این اخبـار به طور صـریح ذکر شـده است منطبق و هم‌آهنـگ دانست؟ در صورتی که غـالب این روایات به اصـطلاح علم اخبار به مرحله‌ی تواتر رسیده و به قدری شماره‌ی آن زیاد است که خواهی نخواهی سبب ایجاد یقین کامل و حصول علم جزم است و به صـراحت جمیع این اخبار به طور قطع مهدی و قائم منتظر آل محمد علیهم‌السـلام حضـرت محمد عجل الله فرجه فرزند حسن عسگری و خلف صالح او است که در سال ۲۵۵ متولد شده است. و از طرف دیگر چگونه ممکن است این ادعا صحیح و به حق و این تغییرات و تبـدیلات آشـکار و صـریحی که در شـریعت و احکام نموده است مطابق با واقع باشد در حالی که چنانکه دیـدیم در اغلب این احادیث و روایات تمسک به دیانت حقه تأکید و مردمان را از ارتداد و برگشـتن از دین ملامت و تحذیر نموده است خداوند ما و تو و جمیع مسلمانان را در پناه خویش حفظ فرماید. و الله الهادی و منه التوفیق و التسدید.

اخباری که دلالت دارد بر اینکه مهدی پسر کنیز یا خاتون کنیزان است

مانع [۳۶] سوم اینست که در بسیاری از روایت‌های گذشته ذکر شده است که مهدی قائم پسر کنیز یا پسر خاتون کنیزان است چنانکه حدیث ۵ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۴۷ و ۵۷ و ۷۲ و ۷۳ و ۸۵ و ۹۴ و ۹۹ [صفحه ۷۷] بر این نکته دلالت صریح دارد و ابن ابی‌الحدید نیز که از علمای عامه است به این موضوع اشاره کرده و می گوید در اخبار بسیار و تواریخ بی‌شمار وارد شده است و علماء ما نیز بدان قائلند که مهدی فرزند کنیز است اینک علاوه بر احادیث فوق الذکر اخبار دیگری نیز در تأیید این موضوع ذکر می کنیم تا حجت تمام و جای بحثی نماند. ۱- نعمانی در کتاب غیبت از حضرت باقر یا صادق (ع) (این تردید از راوی است) روایت کرده است که در اوصاف حضرت مهدی فرموده «وی فرزند جاریه اسیر و پسر بهترین کنیزان است - یعنی جاریه که به اسیری آورده باشند و او بهترین کنیزان است» ۲- همچنین نعمانی روایت کرده است که روزی حضرت صادق (ع) خطبه‌ی فرموده و در آن خطبه از مهدی قائم علیه‌السلام یاد نموده و در صفت آخر وی فرموده «فرزند جاریه اسیر پسر بهترین کنیزان» ۳- و نیز روایت کرده است که از حضرت باقر سئوال شد مقصود امیرالمؤمنین که فرمود «پدرم فدای فرنزد بهترین کنیزان» آیا حضرت فاطمه است؟ فرمود «فاطمه علیهاالسلام بهترین زنان آزاد است». ۴- و نیز روایت کرده که به حضرت صادق گفته شد زید عموی شما خروج کرده و چنان می‌پندارد که پسر جاریه اسیر و قائم این امت و فرزند بهترین کنیزان (که در اخبار بدان اشاره شده است) او است حضرت صادق فرمود) این گفته صحیح نیست و چنانچه کسی قبل از قائم خروج کند ناچار کشته خواهد شد و او (یعنی قائم) فرزند بهترین کنیزان است. توضیح - این حدیث دلالت دارد بر اینکه یکی از صفات حضرت مهدی [صفحه ۷۸] قائم که از طرف ائمه همه جا بدان تصریح شده است و در نزد جمیع مردم بدین صفت شناخه شده این است که آن حضرت فرزند یک کنیز یعنی جاریه‌ی اسیر است. ۵- و نیز نعمانی از ابوحازم حدیثی روایت می کند که مؤید این مطلب است می گوید حضرت صادق در شأن قائم مهدی فرموده «آیا نمی‌دانید که او پسر یک جاریه اسیر است؟» ۶- و نیز از حرث همدانی از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است که درباره مهدی فرمود «پدرم فدای پسر بهترین کنیزان» ۷- و شیخ طوسی در کتاب غیبت از امیرالمؤمنین روایت کرده است که آن حضرت صفات مهدی قائم را برای عمر بیان نمود سپس فرمود «پدرم فدای پسر بهترین کنیزان» این حدیث با آنچه در سابق گذشت جمعا نوزده خبر است که جملگی دلالت دارد بر اینکه مهدی فرزند جاریه اسیر سیده کنیزان و بهترین آنان است. اکنون با اطلاع از این مطلب و این همه تأکید چگونه می‌توان علی محمد را مهدی منتظر و قائم آل محمد دانست در صورتی که مادر وی خدیجه بیگم دختر میرزا علی تاجر است که از سادات معروف بود و آیا ادعا این شخص قابل قبول است که وی قائم مهدی منتظر موعود آل محمد است؟ ممکن است در اینجا گفته شود که این روایات و روایات قبلی که در بیان مانع دوم اشاره شد از خبرهای آحاد [۳۷] است که به حد تواتر نرسیده. در جواب این ایراد می گوئیم اگر خود اخبار متواتر نباشد مطالب آن جملگی متواتر است به این معنی که همه آنها دلالت دارد که مهدی فرزند حسن عسگری [صفحه ۷۹] و مادر وی جاریه اسیر است و این قبیل اخبار اگر متواتر نباشد در ردیف اخبار متظافر [۳۸] مستفیض است که موجب حصول یقین است زیرا تمامی این روایات به وسیله علماء صحیح القول با اعتماد از شیعه و سنی که زمان آنها نزدیک به زمان ائمه بوده است روایت شده و چگونه می‌توان این همه روایات و صحیح معتبر را نادیده گرفت از آنها سرپیچی کرد در حالی که باب پیشوای این مذهب در کتاب بیان روایت مرسلی [۳۹] را که عیاشی از ابولبید مخزومی از حضرت باقر روایت نموده مستند ادعای خود قرار داده گذشته از مغالطه‌هائی که در حساب حروف آن را نموده تا با عدد دلخواه او منطبق شود و این خبر دلیل مدعای او گردد اکنون به کتاب بیان مراجعه نما بعد از آنجا که می گوید «هر چه در قرآن نازل شده در بسم الله نازل شده است» تا سفسطه‌های او را مشاهده نمائی و شاید مبلغین برای فریب دادن مردمان ساده لوح ادعا کنند که ما نیز این اخبار را قبول داریم و اعتقاد ما اینست که قائم آل محمد فرزند حسن عسکری (ع) و پسر زن اسیر شده و بهترین کنیزان یعنی نرجس است که در سال ۲۵۵ در سر من رأی متولد شده امام دوازدهم و نهمین فرزند از سلسله فرزندان حسین (ع) کسی جز آن حضرت نیست ولکن او از دنیا رفته و روحش در جسد میرزا علی محمد که در سال ۱۲۳۵ از سید رضای

شیرازی و [صفحه ۸۰] خدیجه متولد شده حلول نموده است و با روح مهدویت دعوت قائم را ظاهر کرده و آثار از ارواح است نه از اجساد! در جواب این شبهه می‌گوئیم اولا کافی است در رد این ادعا اینکه علی محمد اقرار می‌کند که کتاب «احسن القصص» او از طرف محمد بن حسن عسگری بر وی نازل شده و نیز می‌گوید «به خدای آسمان و زمین من بنده خدا هستم که از طرف بقیهٔ الله منتظر که پیشوای شما است به من بینه و حجت‌ها رسیده است.» و نیز در کتاب قیوم الاسماء می‌گوید «ای بقیهٔ الله من خویشتن را به تمامی فدای تو می‌کنم و خرسندم از اینکه در راه تو تحمل دشنام و ناسزا کنم» و هم‌چنین در جای دیگر می‌گوید «اول طرزی که ظاهر شد و پرتو افکند حضرت نور و محو کننده تاریکی حجهٔ الله مولای من است» و به علاوه نویسندگان شما در نوشته‌های خود اعتراف دارند و به شعر شاه نعمت‌الله تمسک می‌جویند که میرزا علی محمد در آغاز کار فقط ادعا داشت که نایب مهدی بن حسن عسکری (ع) و باب [۴۰] آن حضرت است کما اینکه اسم شما طایفه نیز بر این نکته شهادت می‌دهد و ثانیا از ایشان می‌پرسیم آیا می‌دانید چه اندازه دلائل و براهین برای اثبات این ادعا لازم است قطع نظر از اینکه برای این دعوی موانع عقلی و نقلی موجود است زیرا حلول روح مهدی به بدن علی محمد موقوف به اعتقاد به مذهب تناسخ است و باید اول ثابت کنید که این مذهب عقلا و شرعا محال نیست و ثانیا مدلل بدارید که حلول روح کسی به بدن دیگری در این عالم نظیر داشته است زیرا هر امر ممکنی ملازمه با وقوع ندارد و ثالثا بر شما لازم است [صفحه ۸۱] اثبات این مطلب که پسر حضرت عسگری (ع) از دنیا رفته و رابعا ثابت کنید که روح او در جسد میرزا علی محمد حلول کرده و اثبات هیچ‌یک از این امور برای شما مقدور نیست و برای اینکه شما در دست‌انداز این مشکلات و پرتگاه این غوامض نیفتید ما موانع این دعوی و فساد و بطلان آن را به چند طریق نزدیک‌تر از اخبار گذشته و غیره ثابت می‌کنیم: - اول - روایت پنجاه و یکم از حضرت صادق که صریح است در بطلان این ادعاء زیرا در این خبر حضرت صادق می‌فرماید که حضرت مهدی در غیبت طولانی خود زنده می‌ماند و عمر وی نظیر عمر خضر است تا ظاهر شود و نیز سرزنش می‌کند کسی را که منکر غیبت و قائل به موت امام است و مورد ملامت قرار می‌دهد کسی را که قائل است روح قائم بر هیکل غیر او حلول کرده صریحا چنین عقیده را گناه می‌داند [۴۱] و این همان امری است که شما بدان معتقدید و مبنای دعوت خود قرار می‌دهید. دوم - همین خبر دلالت دارد بر اینکه زندگانی حضرت مهدی بن حسن عسگری (ع) مانند زندگانی نوح و خضر دراز است و اینکه آن حضرت مدت طویلی غیبت می‌کند تا پس از غیبت ظاهر شود و عالم را پر از عدل کند و بیعت هیچ کس بر گردن نداشته باشد. سوم - پیغمبر و ائمه فرزند حضرت عسکری را به نام و نشان تمام ذکر کرده و تعظیم و تجلیل نموده و تصریح فرموده‌اند که مهدی و قائم منتظر او است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنانچه قسمتی از این اخبار در سابق ذکر شد در صورتی که اگر این قضیه طبق گفته و عقیده‌ی شما بود ذکر اسم آن [صفحه ۸۲] حضرت و این گونه تعظیم و تجلیل از آن زائد بلکه غلط و خطای فاحش بود برای اینکه عقیده تناسخ و قدیمی بودن روح و این که از جسدی به جسدی و از هیکلی به هیکلی منتقل می‌شود مستلزم آن است که روح فرزند حضرت عسکری نبوده بلکه فرزند او شخص آن جسدی باشد که از نطفه‌ی او تکوین شده و از این جسد ظاهر نشده و ظاهر هم نمی‌شود اثری از آثار مهدویت و قائمیت تا زنده است بنابر گمان شما. و اگر بگوئید این تعظیم و تجلیل از اسم فرزند حسن عسگری (ع) در این روایات به اعتبار تعلق گرفتن این روح است به او اگر چه آثار مهدویت و قائمیت تا هنگام مردن و مفارقت این روح هیچ گونه از وی ظاهر نگردد می‌گویم این عمل یعنی تمجید و تعظیم از یک اسم بدون مسمی به طور قطع اشتباه و ظلم فاحشی است به این دلیل که باید در این صورت اقرار کنیم که پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام از جسدی تعظیم و تجلیل به مهدویت و قائمیت و سایر آثار حسنه‌ی آن نموده‌اند که از وی هیچ گونه آثار مهدویت ظاهر نمی‌شده است و در مقابل از میرزا علی محمد که به عقیده‌ی شما مظهر حقیقی نورانیت این روح است و آثار مهدویت از وی ظاهر شده است هیچ گونه ذکری و تعظیمی به عمل نیاورده‌اند - آیا این گمراه کردن مردم ظلم نیست و آیا می‌توان گفت این همه احادیث از روی ظلم و یا از روی اشتباه بوده است! خدا تو را هدایت کند چه معنای صحیحی از برای این روایات ممکن است جز آنچه صریح آنها است از باقی

ماندن مهدی (پسر حضرت عسگری) و طول زندگانی آن حضرت مانند نوح و خضر تا آنکه پس از غیبت طولانی شخص او ظهور نماید و پاک کند زمین را از کثافات گمراهی و پر کند آن را از عدل و داد نمی‌توان جز طبق ظاهر صریح آنها به طرز دیگری آنها را تعبیر و تفسیر نمود و شاید بگوئی [صفحه ۸۳] حرف ما مبتنی بر تناسخ و انتقال روح از بدنی به بدن دیگر نیست بلکه مبتنی بر تجلی و ظهور خداوند در پیغمبران و دوستان خدا می‌باشد (همان طوری که کلام باب و بها بر این موضوع دلالت دارد) البته این کلمه بزرگی است شما نفهمیده به آسانی بر زبان جاری می‌کنید و فعلا در رد این ادعا و بیان کفر بودن آن تعجیل نمی‌کنیم و از همان اخبار گذشته بطلان این ادعا را بر تو ثابت می‌نمائیم زیرا اگر خداوند در پسر حسن عسگری (ع) تجلی ننمود یا آن تجلی ننمود یا آن تجلی سبب ظهور آثار مهدویت از او نگردید و آن حضرت مظهر تجلیات خداوندی نشد پس بسی خطا و ظلم و فریب دادن بندگان خدا است که در این همه اخبار فقط نام پسر حضرت عسگری (ع) برده شود با آنکه او مظهر تجلیات خداوند و ظاهر کننده آثار مهدویت نیست و از علی محمد که به گمان باطل شما مظهر تجلیات و ظاهر کننده آثار مهدویت است هیچ اسمی برده نشود و اگر سئوال کنی به چه علت شما در اینجا از تشریح دعوای تناسخ و عقیده جلوه خداوند در پیغمبران و ائمه و ظهور او در هیاکل آنان و بیان فساد آن خودداری می‌نمائید علت آن این است که از میزان استعداد و دانش تو کاملا اطلاع ندارم و بطلان این مطالب را باید از راه عقل و فلسفه بیان نمود آنگاه ممکن است خیال کنی که می‌خواهم به سخن‌های پیچیده با تو از در مغالطه درآیم و اگر میزان دانش و استعداد خود را معرفی نمائی ممکن است در خور استعداد شما بطلان و غیرمعقول بودن تناسخ و جلوه خداوند در بشر را واضح و مبرهن نمایم ولی در هر صورت این موضوع فعلا از بحث ما خارج است و هیچگونه رابطه با استدلال ما ندارد زیرا با فرض صحت عقیده باطل تناسخ یا تجلی خداوند در هیاکل بشر معذلک این اخبار و احادیث با خیالات واهیه و دعاوی شما به هیچ صورت منطبق نخواهد شد [صفحه ۸۴] چنانکه بیان کردیم که تعیین و تمجید و تعظیم از فرزند عسگری به قائمیت و مهدویت با اینکه به گمان شما آن حضرت از دنیا رفته و کوچکترین نشانه آثار مهدویت از او ظاهر نشده است غلط زشت و خطای فاحش و ظلم بزرگی است نسبت به آن کسی که به عقیده‌ی شما مظهر حقیقی این آثار بوده است و به چه نحو می‌توان این ظلم را به پغمبر و ائمه علیهم‌السلام نسبت داد. این برادر چشم خود را باز کن خدا تو را به راه راست هدایت فرماید.

روایات متواتره اهل سنت و شیعه در مورد حضرت مهدی

از اموری که مانع از امکان صدق ادعای علی محمد است و بطلان او را بدیهی و آشکار می‌نمایـد اینست که روایات متواتره اهل سنت در صحاح شش‌گانه آنها و غیر آنها و روایات شیعه از پیغمبر و ائمه (ع) چندین برابر آنچه گذشت حضرت مهدی را معرفی و توصیف می‌نماید به اینکه او مالك شرق و غرب زمین خواهد گردید و سلطنت آن حضرت در تمام عالم بوده و تمام سلطنت‌ها را از بین خواهد برد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آنکه از ظلم و جور پر گشته باشد و کمتر خبری است راجع به علائم مهدی (ع) که این صفت و نشانه در آن نباشد - این کجا و میرزا علی محمد کجا که از اول ادعای او یك سال و سه ماه و یازده روز بیشتر نگذشت که او را گرفتند و در زندانهای شیراز و اصفهان و ماکو زندانش کردند تا بالاخره روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری برحسب اتفاق کلیه مورخین و ضبط دفاتر رسمی دولت ایران یا روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ هجری بنا بر اعتقاد بابیها در تبریز او را کشتند و ابتدای دعوت او بعد از ساعت دوم شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ ساعت تحویل خورشید به برج حمل است کما اینکه خودش در کتاب بیان در فصلی که در آن اسامی ایام و ماهها را شرح می‌دهد ذکر می‌نمایـد و در این فصل عدد ایام ماه را نوزده و ماههای سال را نوزده قرار داده است سپس در روز شانزدهم [صفحه ۸۵] شعبان ۱۲۶۱ هجری وی را تحت الحفظ از بوشهر جلب نمودند ولی ما با وجود این همه تصریحاتی که در این اخبار متواتر موجود است برای همراهی کردن با شما راجع به تأویلاتی که در این اخبار برای مغلطه کاری و مشوب کردن ذهن شما نموده‌اند وارد بحث می‌شویم - اگر بگوئی مراد از

این بشارت (زمین را از عـدل پر خواهد کرد) فقط اینست که احکام عادلانه باب در بلاد منتشر شده و به مردم تعلیم داده می‌شود و تعلیمات آن سراسر زمین را توسط مبلغین فرامی گیرد گرچه قوانین آن در روی زمین رسمیت پیدا نکند و قوانین دیگر در آن جاری باشـد می گویم بـا توجه به اینکه احکام قرآن و پیغمبر و امامان غیر از مهـدی نیز در روی زمین منتشـر شـده و سراسـر عالم را گرفت بلکه «به عکس احکام باب» قانون رسـمی مملکت‌های اسـلامی میلیونها مسـلمان گردیـد بر شـما واضح می‌شود که این معنا صـحیح نخواهـد بود مگر در صورتی که گوینـدگان این اخبـار (پیغمبر و ائمه) احکـام خود را ظالمـانه و خارج از عـدل و انصاف بداننـد تا آنکه احکام عادلانه از مختصات مهـدی گردد و بخواهنـد به مردم تسلیت دهنـد و از آنها دلجوئی نماینـد به بشارت به اینکه مهدی احکام عادلانه خواهد آورد آیا یک نفر که کمترین نصیبی از عقل و فهم داشته باشد می‌تواند چنین ادعائی کند؟ آن وقت چه رسد به راهنمایـان بشـر و امنـاء وحی الهی. و اگر بگـوئی مراد از این بشـارت اینست که احکـام بـاب در میـان بشـر جـاری و بـدانها عمل می‌شود به طوری که در تمـام روی زمین یک نفر از آن سـرپیچی نخواهـد کرد و هیـچ قانون ظلم و حکم جوری در میان بشـر باقی نمانـده و اجراء نخواهـد شـد هر چنـد این جریان در زمان خود باب نباشـد و بعد از صدها سال واقع گردد. می گویم در این صورت باید تصدیق کرد که پیغمبر و ائمه (ع) در حق [صـفحه ۸۶] کسـی که فی الواقع مجری این احکام است و در دوره‌ی حکومت خود این احکام را بسط و نشـر داده و دنیا را پر از عـدل و داد می کنـد سـتم روا داشته‌اند که از او اسـمی نبرده و از فضیلت و کمال وی کمترین اشاره یا ذکری ننموده‌اند بلکه بالعکس کلیه‌ی این فضایل و امور خطیر و پرافتخار را به مهدی نسبت داده‌اند در صورتی که وی در حقیقت منشـاء این امور نبوده و به انجـام کارهـای مهمی توفیق حاصـل نکرده است هر چنـد احکـامی آورده باشـد. (زیرا بنا بادعای شـما باب نیز مثل سایر اشخاصـی که شریعتی آورده‌اند می‌باشد) به علاوه این عدالت گستری در صورتی قابل آرزوست که اقلا نامقـداری صورت عمل به خود گرفته و نمونه از پیشـرفت احکام باب نیز در روی زمین دیـده شده باشد در صورتی که خود به خوبی می‌دانیـد که از زمـان ادعای باب تا به حال در روی زمین چه وقایع ناگوار و چه ظلمها و خونریزیها و فتنه‌هائی که بعـدا بـدان اشـاره خواهیم کرد علی‌رغم این ادعـا اتفـاق افتـاده است. و اگر ادعا کنیـد بعـد از عصـر حاضـر تمام امور به سوی سـیر طبیعی خود متوجه شده و کلیه دول عظیم و متمدن با یکدیگر اتفاق و یگانگی حاصل خواهند کرد و قوانین عادلانه‌ی در میان بشـر بسط و نشـر داده و بـدین وسـیله حقوق همه‌ی مردمان را محفوظ شـمرده و بشـر را در تمام ربع مسـکون به صـلح و امنیت دائمی خواهنـد رساند می گوئیم در این صورت این امور چه ربطی به باب و مهـدی دارد و آیا نسـبت دادن چنین قضایای واقعی یا خیالی به باب یا مهـدی ظلم و باطـل گوئی نیست. چون شـما چیزی را به باب نسبت می‌دهیـد که هیـچ گونه ارتباط مسـتقیمی به وی نـدارد در این صورت واضح است که نسبت به مؤسسین و مجریان حقیقی این امور خطیر به طور آشـکار ستم شده است که از آنان کوچکترین تجلیل و تقدیر به عمل نیامده است. [صـفحه ۸۷] ای برادر دقت کن و ببین با این تأویل و تفسـیرهای غیرمعقول که مضـحکه صاحبان خرد و مخالف نصوص صـریح قرآن و حتی مخالف کتابهای مذهبی خود شـما است به کجا می‌روی و به چه منزلی خواهی رسـید وانگهی اگر بنا باشد در هر سخنی اینگونه تأویل‌ها به عمل آید حق را از باطل و راست را از دروغ هرگز نمی‌توان تشخیص داد.

ادعای نبوت و آوردن شریعت علی محمد باب

مـانع پنجم - اینست که علی محمـد به طوری که از گفته‌هـای خود او به خوبی اسـتنباط می‌شود و مـا نیز بـدان اشـاره کردیم ادعای پیغمبری می کند و این دعوی را ضـرورت اسـلام دروغ و باطل می‌داند و اتفاق کلیه فرق مسـلمانان است که بعد از محمد رسول الله (ص) پیغمبری نخواهـد آمـد و آن همه روایات متواتره‌ی قطعیه از قبیل حدیثی که پیغمبر خدا به امیرالمؤمنین فرمود «انت منی بمنزلهٔ هارون من موسـی الا انه لا نبی بعدی» یعنی مقام تو نسبت به من مانند مقام هرون است نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیسـت. و هم چنین اخبـار بسیاری که دلالـت دارد بر ختم شـدن پیغمـبری به حضـرت محمـد (ص) و صـریح قرآن مجیـد آنجـا که

می‌فرمایـد مـا کـان محمـد ابـا احـد من رجـالکم و لکن رسول الله و خـاتم النبیین و خـاتم به معنی چیزی است که به آن ختم و مهر می‌شود و ختم و نهایت و تمامیت امری به آن معرفی و شناخته می‌شود و از این جهت انگشتر را خاتم گویند زیرا نامه را به آن ختم و مهر می‌کرده‌اند - تمام اینها به طور صریح این ادعا را تکذیب می‌کند چنانچه صدوق در فقیه حدیثی از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که پیغمبر خدا فرمود «ای مردم بعد از من پغمبری نیست و سنتی بعد از سنت من نخواهد بود بنابراین اگر کسی چنین ادعائی کند جای او و بدعت او در آتش است او را و پیروان او را بکشید زیرا جملگی در [صفحه ۸۸] آتش است. تا آخر حدیث - و حضرت امیر (ع) در نهج‌البلاغه درباره‌ی پیغمبر اکرم می‌فرماید «خداوند او را هنگامی فرستاد که فترت بود و دیر زمانی می‌گذشت که پیغمبران مبعوث نمی‌شدند و مردمان در عقاید خویش مختلف بودند پس خداوند او را در قفای همه پیغمبران و آخر آنها فرستاد و وحی و نبوت را به وی ختم فرمود...» و در خطبه‌ی دیگر می‌فرمایـد «امین وحی خداونـد و خاتم پیغمبران که بشیر به رحمت حق و منذر از غضب او است» و همچنین گفته آن حضرت هنگامی که مشغل غسل دادن پیغمبر بود «پدر و مادرم فدای تو ای کسی که به مردن تو قطع گردید آنچه به مرگ پیغمبر دیگری جز تو قطع نمی‌شد از نبوت و خبرهای آسمانی» و گفته آن جناب در ضمن خطبه‌ای که پیغمبر را یاد می‌کند «محمد (ص) بنده‌ی تو و فرستاده‌ی تو است که ختم کننده است آنچه [۴۲] پیش از او بود و گشاینده بود هر امر مشکل و سخت را» و در کتاب سلیم است از قول امیرالمؤمنین «اما رسول الله (ص) همانا وی خاتم پیغمبران است که بعد از او فرستاده و پیغمبری نیست و خداوند به او پیغمبران را و به قرآن کتاب‌های آسمانی را ختم فرمود.» و در اصول کافی در باب ان الائمهٔ محدثون به سند صحیح از ابوعبدالله (ع) حضرت صادق (ع) حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن می‌فرماید «خداوند عز ذکره به پیغمبر شما پیغمبران را ختم نمود که بعد از وی هرگز پیغمبری نخواهد بود و به کتاب شما «قرآن» کتاب‌ها را ختم کرد که بعد از آن هرگز کتابی نیست» در باب فرق بین رسول و نبی به سند معتبر از حضرت باقر و صادق (ع) [صفحه ۸۹] حدیثی روایت کرده که در ضمن آن می‌فرماید «همانا خداوند به کتاب شما کتابها را و به پیغمبر شما پیغمبران را ختم فرمود»

شریعتی مخالف شریعت اسلام آوردن باب

مانع ششم - اینست که باب ادعا کرده است که شریعتی مخالف شریعت قرآن کریم و سنت پیغمبر آورده است و این امر با آنچه معلوم و بدیهی است از دین اسلام و عموم مسلمین می‌دانند که حلال محمد (ص) حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت مغایرت تام دارد و همچنین مخالف صریح آیات قرآنی است از قبیل: - ۱- ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین سوره ۱۷ - آیه ۹ (که این قرآن به طریقه‌ی راهنمائی می‌کند که از کلیه طرق محکم‌تر و مستقیم‌تر است) و آیه ۱۷ سوره ۳ ان الذین عندالله الاسلام (دین در نزد خداوند اسلام است) و آیه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخر من الخاسرین (هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کس در قیامت از زمره‌ی زیان‌کاران است) و همچنین خطبه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه در توصیف دین اسلام می‌فرماید «همانا اسلام دین خدا است که برای خویش اختیار فرموده و آن را طوری قرار داده که هیچ‌گاه ریسمان آن قطع نگردد و شمل آن پراکنده نشود و شالوده آن به هم نریزد و ستونهای آن ویران نشده و شجره‌ی آن منقطع نگردد و زمان آن به پایان نرسیده و احکامش کهنه و شاخهایش شکسته نگردد» و در اصول کافی در باب بدع به سند صحیح و معتبر از حضرت صادق (ع) روایت شده است که می‌فرماید حلال محمد (ص) پیوسته تا روز قیامت حلال و حرام وی تا روز قیامت حرام خواهد بود غیر از آن حلال و [صفحه ۹۰] حرامی نیست و حرام و حلالی نخواهد آمد» و در باب «اخذ به سنت» به سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که می‌فرماید «هر کس با کتاب خداوند و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند کافر است» و در باب بدع به سند معتبر از حضرت کاظم (ع) حدیثی را روایت کرده

که در ضـمن آن می‌فرمایـد «هر کس کتاب خداونـد و قول پیغمبر را ترک کند کافر شده است» و صدوق در عیون به سـند معتبر از حضـرت رضا (ع) حدیثی را روایت کرده که قسـمتی از آن چنین است «... و شـریعت محمد (ص) تا روز قیامت نسخ نخواهد شد و بعـد از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهـد بود بنابراین هر کس بعد از وی ادعای پیغمبری کند یا کتانی بیاورد ریختن خون او بر هر کس که آن دعوت را بشـنود حلال خواهد بود». و تردیدی نیست که علی محمد تمام احکام اسلام را باطل کرده و دین را به هوای نفس خویش تغییر داده و در حقیقت این همان ارتدادی است که در روایات به آن خبر داده شده و مردم را از آن برحذر داشـته‌اند. و اینکه علی محمـد رسول الله و قرآن را تصـدیق می کند خود بیشتر سـبب آن است اگر کلامی برخلاف گفته‌ی خداوند و پیغمبر و قرآن بگوید مشـتش باز شود و دروغش ظاهر گردد. شاید بگوئی در بعضـی از روایات رسیده است که حضرت مهدی هنگام ظهور خود امر تازه و کتاب جدیـدی خواهـد آورد چنانچه در روایت نعمانی از ابوعبدالله (ع) است که درباره‌ی حجت می‌فرماید «گویا او را در میان رکن و مقام می‌بینم که با مردم بر کتاب تازه بیعت می‌کنـد و بر عرب سـخت باشد» و همچنین روایت نعمانی از حضـرت باقر [صفحه ۹۱] که می‌فرمایـد: «قائم ما به امر تازه و کتاب تازه و احکام تازه قیام خواهـد کرد و بر عرب سـخت خواهد بود و کار وی جز شمشـیر نبوده و توبه‌ی هیچکس را نخواهـد پـذیرفت» در جواب این اعتراض می گوئیم اولا آنچه تاکنون در بحث قبل «مانع ششم» از آیات و اخبار ذکر کردیم برای رفع شبهه و روشن شدن ذهن از این دو حدیث کافی است زیرا جمله‌ی از روایات صراحت داشت که کتـاب و دین تغییر نخواهـد کرد. و ثانیـا - روایت اول را هر طور تعبیر کنیم با میرزا علی محمـد تطبیق نمی‌کنـد زیرا او را کشـتند در حالی که هیچ گاه کسـی در بین رکن و مقام با وی بیعت نکرد چه رسـد به اینکه بر کتاب جدیـدی بیعت کند. و ثالثا - مفیـد در ارشاد از حضـرت باقر (ع) روایت نمود که فرمود «وقتی قائم آل محمـد (ص) قیام کرد امر فرماید برای کسانی که قرآن را طبق آنچه نازل شـده است به مردم تعلیم دهنـد خیمه‌هائی برپا کننـد و چه بسا برای اشخاصـی که اکنون حافظ قرآننـد فراگرفتن آن دشـوار است زیرا قرآن [۴۳] حضـرت قـائم بـا ترکیب و تـألیف فعلی تفـاوت دارد بنـابراین مقصود «از کتاب جدیـد» همین است. و نعمـانی در یـک حـدیث از حضـرت باقر (ع) و در حـدیث دیگر از حضـرت صادق (ع) روایت کرده است که درباره‌ی مهـدی (ع) فرمودند [صفحه ۹۲] «وی آنچه قبـل از وی بوده است منهـدم خواهـد کرد چنانچه رسول الله (ص) آثار جاهلیت را منهـدم فرمود و دین اسـلام را از نو شـروع خواهد کرد. و شیخ طوسی در تهذیب از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت از حضرت باقر (ع) سؤال کردم وقتی قـائم قیام کنـد سـنت وی و رفتارش با مردم به چه نحو خواهـد بود آن حضـرت فرمود «همچنانچه رسول الله (ص) رفتـار کرد تـا اسـلام را ظـاهر نمایـد) پرسـیدم سـنت و رفتار رسول الله در مردم چگونه بود فرمود «آنچه از آثار جاهلیت بود منسوخ نمود و مردم را به شـاهراه عـدل و عـدالت سوق داد به همین طریق چون قائم قیام کنـد آنچه در زمان هـدنه [۴۴] در بین مردم رائج گردیده است منسوخ و باطل نموده و بساط عدل و معدلت در بین آنان خواهد گسترد» توضیح مقصود از هدنه آن دوره‌ی از زمان است که حکومت شـرع نافذ نیست که مردم را به احکام و سیاسات شـرعیه ملزم نموده و اسـلام را از حشو و زوائد و شاخ برگهای خارجی و نامأنوس حراست نمایـد. همچنین نعمانی از ابوبصـیر روایت کرده است که گفت به حضـرت صادق (ع) عرض کردم این گفتـه امیرالمؤمنین را که فرمـود «اسـلام از اول غریب بـود و بعـد از این هم غریب خواهـد شـد» برای من توضـیح دهـد فرمـود «ای ابامحمـد چون قائم قیام کنـد دعوت به اسـلام را از نو شـروع خواهد کرد هم چنانکه رسول الله (ص) مردم را دعوت فرمود» و نیز از حضرت باقر روایت نموده است که فرمود «وقتی قائم قیام کند مردم را به امر تازه و جدیدی دعوت خواهد کرد همچنانکه رسول الله مردم را بدین تازه دعوت نمود و [صـفحه ۹۳] اسـلام در اول غریب بود و روزی باز هم غریب خواهد گردید» توضیح بنابر روایات فوق امر جدیـد همانـا چیزی جز دین اسـلام نیست که در دوره‌ی فترت و قبـل از ظهور قـائم ارکان آن متزلزل گردیـده و در حجاب ظلمت و جهالت مسـتور وماننـد آغاز دعوت غریب مانـده و از پیروان حقایق آن انـدک انـدک کاسـته شده است در این موقع قائم ظاهر شده با دعوت و نفوذ شمشیر مردم را به اجبار به قبول حقایق شریعت وادار خواهد کرد و این دین را از این حالت غربت خارج

خواهـد کرد و با قهر و غلبه آن را به نفوذ و قـدرت حقیقی آن خواهـد رساند چنانکه پیغمبر نیز در اول بعثت به همین نحو اسـلام را بسط و نشـر داد بنابراین دعوت حضرت قائم با اینکه امر تازه‌ی است ولی در حقیقت همان تجدید دعوت پیغمبر (ص) است زیرا در فاصـله‌ی بین این دو دعوت دین اسـلام سـستی گرفته و ضـعیف و غریب گردیـده چه ضـربات و لطمه‌هائی که از گمراهیها و کفر و زندقه و الحاد دشـمنان به پیکر این شـریعت وارد شده و چه جنایات و خیانتهائی به اسم دین به وسـیله‌ی دشـمنان و مدعیان دروغ از قبیل بابی و بهائی و غیره که باز هم خود را مسلمان می‌دانند در حالی که از اسلام بیزارند نسبت به این شریعت و آئین به عمل آمده است خـدایا از این همه دردها و مصائب دین به تو پناه می‌بریم و مؤید این مطلب است روایت نعمانی از حضـرت باقر (ع) که فرمود «گویـا می‌بینم دین شـما را که ماننـد پیکر مجروحی در خون خود دست و پـا می‌زنـد و او را کسـی جز مردی از مـا خـانواده نجـات نخواهـد داد...» تا آنجا که می‌فرماید» در زمان او همگی شـما به پایه‌ی از معرفت و علم و حکمت خواهید رسـید که زنها در خانه‌ی خویش به کتـاب خـدا و سـنت پیغمبر قضـاوت خواهنـد کرد» [صـفحه ۹۴] و در خطبـه امیرالمـؤمنین (ع) در نهـج‌البلاغه اسـت که می‌فرمایـد «ای جمـاعت برای شـما زمـانی فراخواهـد رسـید که پیمانه‌ی اسـلام واژگون گردد چنانچه جام لب‌ریزی واژگون شود و آنچه در آن است پراکنـده و نـاچیز گردد» و در خطبه‌ی [۴۵] دیگری از آن حضـرت است که می‌فرمایـد «از بـدعت و امور تازه در دین برحـذر باشـید و دست از شـاهراه واضـح و روشن برنداریـد زیرا شایسـته‌ترین امـور سـابقه‌دارترین آنهـا است و بـدترین کـارها کارهای بدیع و من‌درآورد است. و مفید در ارشاد از حضـرت صادق روایت کرده است که فرمود «وقتی قائم قیام کند مردم را از نو به اسـلام دعوت خواهـد کرد و آنان را به شـریعتی راهنمائی خواهـد نمود که در بین مردم کهنه و فراموش شده و اکثر ایشان از آن پای بیرون نهاده و بضـلالت افتاده‌اند. توضیح مراد اینست که حقیقت اسلام به طوری که از انظار مردم دور و مهجور افتاده است که دعوت نمودن حضـرت قائم آنان را بـدین اسـلام ماننـد اینست که آنان را به دین تازه دعوت می‌کند چنانچه روایت فضل بن شاذان در کتاب رجعت از کابلی و همچنین حدیث عیاشـی در تفسـیر از عبدالاعلی حلبی از حضرت باقر مؤید همین مطلب است که فرمود «چون قـائم قیـام کنـد بـا مردم به کتاب خـدا و سـنت پیغمبر وی بیعت خواهـد نمود...» تا آنجا که می‌فرمایـد «آنگاه آمـده و بین دو مسجد [۴۶] مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبر دعوت [صفحه ۹۵] خواهد نمود» و باز مفید در ارشاد از مفضل بن عمر از حضرت صـادق (ع) حـدیثی را روایت کرده است که در ضـمن آن می‌فرمایـد «... چـون قـائم قیـام کنـد مردم را به حق [۴۷] خاصه خویش دعوت نموده و در بین ایشـان به سـنت پیغمبر رفتار خواهـد کرد به طوری که عمل او در میان مردم ماننـد عمل پیغمبر خواهـد بود.» همچنین صـدوق در بـاب بیست و دوم از اکمال‌الـدین از رسول الله (ص) روایت کرده است که در صـفت قائم می‌فرمایـد «سـنت او سنت من خواهـد بود و مردم را به پیروی از ملت و شـریعت من وادار خواهـد نمود». ترمذی و ابوداود و ابن‌ماجه در صـحاح خود از ام‌سـلمه از رسول الله (ص) روایت کرده‌اند حدیث حضـرت مهدی و بیعت گرفتن او را میان رکن و مقام که در ضمن آن می‌فرماید (.... و در میان مردم به سـنت پیغمبر ایشان رفتار نموده و دین اسـلام را بر روی زمین ثابت و نافذ خواهد ساخت» و باز شیخ مفید در امالی از ابوسـعید خـدری از حضـرت رسول (ص) روایت کرده است که بعـد از اشاره به ظهور فتنه‌ها و گمراهی‌ها می‌فرماید «آنگاه خداوند عزوجل مردی را از عترت من برخواهد انگیخت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود همچنانکه آن را از ظلم و ستم پر کرده‌انـد زمین برای وی دفائن خویش را بیرون خواهـد افکند ولی او از ثروت و مال چشم خواهد پوشـید تا آنگاه که دین اسـلام را در تمام روی زمین نافذ و مسـتقر گرداند. توضـیح قبل از ظهور حضرت قائم (ع) در اثر فتنه‌های گوناگون و تندباد هواهای آنان که مولود هوی و هوس و شـبهات اهل ضـلال است اسلام و ایمان متزلزل [صفحه ۹۶] و مضـطرب می‌گردد و به همین جهت در اغلب این روایـات بشـارت داده‌انـد که به ظهور حضـرت قائم دین اسـلام تجدیـد و نافـذ خواهـد گردیـد. و در خطبه امیرالمؤمنین (ع) در ملاـحم در صـفات حضـرت مهـدی می‌فرمایـد «وی هـدایت و حقیقت را جـایگزین هوا و هوس خواهـد کرد در زمـانی که مردمـان هـدایت و حقیقت را تـابع هوای خود نموده‌انـد و نیز رأی و نظر را پیرو قرآن خواهـد نمود و در موقعی که مردم قرآن را تابع فکر و

آراء خویش کرده‌اند» و همچنین گفته‌ی آن حضرت است «... و زمین جگر پاره [۴۸] های خویش را برای او بیرون خواهد ریخت - ریاست و سلطنت در کف قدرت وی قرار خواهد گرفت و در آن وقت است که به شما عدالت و راه و رسم آن را نشان خواهد داد - کتاب و سنت را پس از آنکه یک باره متروک و مهجور نموده‌اند احیاء [۴۹] خواهد کرد». و در جای دیگر پس از اشاره به قضیه‌ی سفیانی می‌فرماید «به سنت‌ها تمسک کنید و به دستورات روشن شرع عمل نمائید و در انتظار زمان نزدیکی باشید که شاهد و ملازم عنصری از بقیت و خاندان نبوت است. همانا شیطان [۵۰] راه و رسم خویش را در نظر شما آسان می‌کند که به سهولت از وی پیروی کنید.» اکنون می‌پرسیم آیا با این حال همه روایات روشن هیچ اندیشه‌ی باطل و توهم ناروائی می‌تواند معنی «کتاب جدید» و «امر جدید» را تفسیر و [صفحه ۹۷] و تأویل کند و مثلا آن را به کتاب بیان و دعوت میرزا علی محمد منطبق کند کتاب و دینی که سر تا پا بدعت و مخالف سنت و در تمام دعاوی آن چه عقائد و چه احکام برخلاف دین اسلام و شریعت پیغمبر است وانگهی برای بطلان و رد کلیه این بدعتهای ضلال این گفته‌ی پیغمبر کافی است - گفته‌ی که متواتر و مورد اتفاق کلیه‌ی فرق مسلمین است که می‌فرماید «من در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم: یکی کتاب خداوند و دیگری عترت خویش را تا زمانی که بدین دو چیز متمسک باشید هرگز به گمراهی نخواهید افتاد همانا این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من درآیند» و فضل بن شاذان در کتاب غیبت از ابن‌ابی‌عمیر از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) و صدوق در باب بیست و دوم اکمال‌الدین به سند خود از ابن ابی‌عمیر از حضرت صادق (ع) از پدرش از جدش از امام حسین (ع) روایت کرده است که فرمود از امیرالمؤمنین سؤال شد مراد از عترت در این گفته‌ی پیغمبر که «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» کیست فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین (ع) که نهمین آنان مهدی و قائم ایشان است و از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نگردد تا آن گاه که سر حوض کوثر بر پیغمبر خدا وارد شوند. و در کتاب سلیم است که از آن حضرت شنید که در ایام خلافت عثمان خطبه‌ای می‌خواند و همین مضمون را از رسول الله (ص) در خطبه‌ی خود نقل فرموده و جماعتی از نیکان صحابه آن حضرت را تصدیق کردند چنانکه نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و سوم اکمال‌الدین نیز نظیر این را روایت کرده‌اند. خدا تو را هدایت کند اکنون چه خواهی گفت درباره‌ی کسی که ادعا [صفحه ۹۸] می‌کند که قائم مهدی و از عترت طاهره است با اینکه قرآنی را که پیغمبر جانشین خود قرار می‌دهد یک باره پشت سر اندازد و شریعت پیغمبر را تغییر و تبدیل داده و با معالم قرآن تا آن اندازه مخالفت کرده که حتی از قرائت آن نهی نماید چنانچه با کمال بی‌پروائی در باب نهم از واحد ششم از کتاب بیان می‌گوید: «قل [۵۱] ان یوم الذی یظهر الله فیه مظهر نفسه انتم تتلون البیان کلکم اجمعون انتم فلتترکن ما تتلن من قبل ثم بما یتلو الله لتتلن ان یاکل شیئی فلتدخلن فی البیان فان هذا رسول الله للعالمین معنی این عبارت سر تا پا غلط این است که بگو روزی که خداوند مظهر خویش را آشکار کند به تلاوت کتاب بیان خواهید پرداخت و البته آنچه در سابق تلاوت می‌کرده‌اید ترک خواهید کرد و همه به فرمان خدا داخل بیان خواهید شد زیرا این برای جمله‌ی اهل عالم رسول است.

انکار مبعث و معاد

مانع هفتم- اینکه معاد و بعثت مردگان را انکار می‌کند چنانچه این موضوع از مذهب او معروف است و متابعین او بر این منوال گفته‌اند آنچه از کتاب بیان راجع به این مطلب ما می‌دانیم این است که می‌گوید «دنیا تا ابد به همین نحو خواهد بود و به طور اتصال من یظهره الله به تعداد بی‌شمار ظهور خواهند کرد و هر ظهوری خود یک قیامت و نشوری است همچنین می‌گوید: آیا گمان می‌برید حساب و میزان در غیر این جهان است بگو سبحان الله از آنچه گمان می‌برند میزان به پای گردید و همه چیز را به طور مقطوع حساب نمودیم بگو هر کس گفت «بلی» او را داخل رضوان و آنکس که گفت «نه» داخل آتش کردیم» [صفحه ۹۹] و در باب دوم از واحد ششم از کتاب الاسماء می‌گوید «روز قیامت بعد از علامات مربوطه به آن رسید در حالی که تمام مردم به خواب

اندرند - و اولین و آخرین و ظاهر و باطن را در درجات و مراتب خویش بر خدا عرضه داده‌اند همانا گروهی را در برابر خدا بر خدا عرضه داده‌اند و اینان اهل ایمانند و گروهی را عرضه داده‌اند که از خالق و رازق خدا محجوبند در حالتی که غافلند و نمی‌دانند، و این مخالف است با نصوص قرآن و ضروریات دین اسلام زیرا در قرآن به طور مکرر و صریح موضوع معاد و نشر اموات و برانگیخته شدن مردم از قبرها ذکر شده است مثلا سوره ۶ آیه ۲۹ «و قالو ان هی الا حیوتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین و آیه‌ی ۳۰ و لو تری اذ وقفوا علی ربهم قال أليس هـذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» «کافران گویند زندگانی جز در این جهان نیست و ما مبعوث نخواهیم شد و اگر به بینی (ای محمد) آن زمانی که ایشان را بر پروردگارشان بازدارند خداوند (بر سبیل توبیخ) فرماید آیا این امر (بعث و نشر) راست نیست؟ گویند به حق پروردگار راست و حق است آنگاه فرماید بنابراین عذاب را بچشید به علت اینکه بدین امر ایمان نداشتید. همچنین قوله تعالی در سوره‌ی یازدهم آیه‌ی دهم «و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقول الذین کفروا ان هـذا الاسحر مبین» «و اگر بگوئی شما پس از مرگ مبعوث خواهید شد آن مردمی که کافرند گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست» و قول او در سوره‌ی سیزدهم آیه هفتم «و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا أئنا لفی خلق جدید» «و اگر از این امر «ای محمد» عجب داری همانا عجب‌تر گرفته‌ی ایشان است که آیا پس از اینکه بعد از مرگ خاک شدیم از نو به صورت و خلقت [صفحه ۱۰۰] تازه‌ای درمی‌آئیم». و در سوره شانزدهم آیه‌ی چهلم «و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون» و این کفار برای تأکید سوگند خویش به حق خداوند قسم یاد می‌کنند که خدای تعالی کسی را که بمیرد مبعوث نخواهد کرد خداوند این گفته‌ی ایشان را رد کرده و می‌فرماید نه چنین است بلکه مبعوث خواهد کرد و این بعث و نشر یک وعده ثابت تخلف‌ناپذیری است که خداوند بر خویش لازم کرده است و لیکن اغلب مردمان «از فرط جهالت» نمی‌دانند «که این امر لا- محاله به وقوع خواهد پیوست زیرا خلف وعده‌ی خداوند محال است» و در سوره‌ی هفدهم آیه پنجاه و دوم «و قالوا ءاذا کنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا ۵۳ قل کونوا حجارهٔ او حدیدا او خلقا هما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرهٔ» «و کفار گویند آیا پس از اینکه بعد از مرگ به صورت استخوان و آنگاه به صورت خاک سست درآئیم ممکن است به خلقت جدیدی مبعوث شویم «استبعاد می‌کنند که چگونه خاک خشکی مخلوقی تازه شود» بگو ای محمد (ص) اگر به صورت سنگ یا آهن یا هر ماده‌ی که در نظر شما عظیم باشد درآئید «البته حق تعالی شما را بمیراند و پس از آن زنده گرداند» این کفار به زودی خواهند، گفت چه کسی ما را بازگرداند بگو همان کسی که اولین بار شما را آفرید. هم‌چنین قوله تعالی در سوره‌ی نوزدهم آیه‌ی ۶۷ و یقول الانسان ءاذا مامت لسوف اخرج حیا ۶۸ أولا یتذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا فو ربک لنحشرنهم و الشیاطین ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا» [صفحه ۱۰۱] انسان «بر سبیل تعجب» گوید آیا پس از اینکه مردم از نو از قبر زنده بیرون خواهد شد - آیا این انسان به یاد نمی‌آورد که وی پیش از آن چیزی نبود و ما او را آفریدیم و از نیستی به هستی آوردیم پس به حق پروردگارت قسم است که ما البته آنان را و شیاطین را زنده و محشور خواهیم کرد و جملگی را در کرانه جهنم احضار خواهیم نمود در حالی که همگان از شدت خوف و خشیت به زانو درآمده‌اند. و در سوره‌ی بیستم آیه‌ی صد و دوم «یوم ینفخ فی الصور و نحشر - المجرمین یومئذ زرقا» آن روزی که در صور دمیده می‌شود در آن روز گناهکاران را به حال کبود (ذاغ) چشم محشور خواهیم کرد. و در سوره‌ی بیست و یکم آیه‌ی صد و چهارم «یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین» آن روزی که آسمان را مانند طوماری درهم می‌پیچیم همچنانکه در نخست شما را آفریدیم «بی‌ماده و مدت» آن را بازمی‌گردانیم - این وعده‌ای است که ما بر خود لازم کرده‌ایم و به وعده‌ی خویش عمل خواهیم کرد. و در سوره‌ی بیست و دوم آیه پنجم «یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفهٔ ثم من علقهٔ ثم من مضغهٔ مخلقهٔ و غیر مخلقهٔ (ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیئی قدیر، و ان الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور) ای مردم اگر شما از بعث و نشر در شک هستید به یاد

آورید که شما را از خاک آفریدیم آنگاه آن را به صورت نطفه و از نطفه‌ی خون بسته و از خون به گوشت نیم بسته (مانند گوشت جویده) با خلقت [صفحه ۱۰۲] تمام یا غیر تمام درآوردیم این امر بدان سبب است که خداوند بر حق است و مردگان را زنده خواهد کرد و بر هر امری قادر و تواناست و همانا قیامت لا محاله خواهد رسید و در آن شک و شبهه نیست و خداوند جملگی مردگان و آنهائی که در قبور خفته‌اند مبعوث خواهد کرد. و در سوره‌ی بیست و دوم آیه‌ی شصت و پنجم (و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفور» وی کسی است که شما را زنده کرد پس از آن می‌میراند آنگاه زنده می‌کند - همانا آنان بسیار ناسپاس است همچنین قول خداوند در سوره‌ی بیست و سوم آیه‌ی شانزدهم «ثم انکم یوم القیمة تبعثون» سپس شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد و در سوره‌ی سی و ششم آیه‌ی ۵۱ «و نفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون» ۵۲ قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون» و در صور دمیده شود پس در این هنگام مردمان از قبرهای خود بیرون شده و به جانب پروردگار خویش می‌شتابند می‌گویند ای وای چه کسی ما را از خوابگاه خویش برانگیخت این همان امری است که خداوند رحمن وعده داد و پیغمبران خدا به صدق سخن گفتند سوره‌ی سی و هفتم آیه‌ی شانزدهم «ءاذامتنا و کنا ترابا و عظاما أئنا لمبعوثون ۱۷ أو آباؤنا ألاولون ۱۸ قل نعم و انتم داخرون ۱۹ فانما هی زجرة واحدة فاذاهم ینظرون ۲۰ و قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین ۲۱ هذا یوم ألفصل ألذی کنتم به تکذبون (و کفار گویند) آیا پس از اینکه بعد از مرگ خاک و استخوان شدیم آیا ما را از تو زنده می‌کنند یا پدران ما را - بگو آری «جملگی را» و شما در آنجا خوار و بی‌مقدارید. همانا این امر جز به مقدار یک نفخه صور نیست که [صفحه ۱۰۳] ناگاه همگان از قبر خارج شوند و نگران اطراف شوند و گویند ای وای این روز جزا است این روز فصل و مفاصاتی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید. و در سوره‌ی چهل و ششم آیه‌ی سی و دوم أو لم یروا أن الله الذی خلق السموات و الارض و لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحی الموتی بلی انه علی کل شیئی قدیر آیا (این منکرین) توجه ندارند که آن خدائی که آسمان و زمین را خلق فرمود و در خلقت آنان هیچگاه درنماند بر زنده کردن مردگان نیز قادر است - آری همانا او بر هر امری قادر و توانا است. و در سوره‌ی پنجاهم آیه‌ی چهاردهم «افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید» آیا ما در خلقت نخستین دچار ضعف و ناتوانی شدیم نه چنین است بلکه ایشان «منکرین» در خلق جدید یعنی بعثت بعد از مرگ شک دارند. و در سوره‌ی پنجاهم آیه‌ی چهل و سوم «یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر» در آن روزی که زمین شکافته شود و آنان به شتاب خارج شوند - این حشر و بعثی است که انجام آن برای ما آسان است. و در سوره‌ی پنجاه و چهارم آیه‌ی هفتم «خشعا أبصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر ۸ مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر» از قبور خویش با چشمهای متواضع و خاشع خارج شوند و مانند دستجات ملخی باشند که به اطراف پراکنده شوند. به جانب منادی که آنها را می‌خواند می‌شتابند - کافران می‌گویند این روز بس سخت و دشواری است. [صفحه ۱۰۴] و در سوره‌ی پنجاه و ششم آیه‌ی چهل و ششم «و کانوا یقولون ۴۷ ءاذامتنا و کنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون ۴۸ أو آباؤنا الاولون ۴۹ قل ان الاولین و الآخرین ۵۰ لمجموعون الی میقات یوم معلوم» این منکرین پیوسته همی گفتند - پس از اینکه مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا ما را دو مرتبه زنده کنند یا پدران و اجداد پیش از ما را بگو (ای محمد ص) همانا اولین و آخرین (پیشینیان و آیندگان) به ناچار برای روز میعاد معینی جمع خواهند شد. سوره هفتادم آیه چهل و دوم «فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون ۴۳ یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون ۴۴ خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون» بگذار اینان را که به باطل خویش بپردازند و به بازی و هوا و هوس خویش مشغول باشند تا به روز موعود خویش برسند. روزی که با شتاب تمام از قبرها بیرون آیند مانند کسانی که برای سبقت در مسابقه با منتهای سرعت و کوشش به جانب هدف نهائی می‌شتابند - دیدگاه ایشان از دشت خوف و خشیت خاضع و فروافکنده است - ذلت و خواری آنان را فرو گرفته است این است آن روزی که به آنان وعده داده می‌شد. و در سوره‌ی هفتاد و پنجم آیه اول «لا اقسم بیوم القیمة ۲ و لا اقسم بالنفس اللوامة ۳ ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه ۴ بلی قادرین

علی ان نسوی بنانه» به روز قیامت و نفس لوامه سوگند است - آیا انسان گمان می‌کند که ما هیچگاه استخوانهای وی را جمع نخواهیم کرد. نه چنین است بلکه (این عمل انجام خواهد شد) و ما قدرت داریم که انگشتان وی را (پس از پاشیده شدن از هم) مجددا به صورت اصلی راست و [صفحه ۱۰۵] مستوی نمائیم. و در سوره‌ی هفتاد و پنجم آیه سی و ششم «ایحسب الانسان ان یترک سدی ۳۷ الم یک نطفهٔ من منی یمنی ۳۸ ثم کان علقهٔ فخلق فسوی ۳۹ فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی ۴۰ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی» آیا انسان می‌پندارد که همچنان به حال خویش رها خواهد شد (پس از مرگ بازگشت نخواهد کرد و کسی را به او کاری نخواهد بود) آیا این انسان روزی به صورت قطره‌ای از منی که فروریخت نبود که پس از آن به شکل خون بسته در آمد آنگاه خداوند خلقت او را تمام فرمود و وی را به صورت کامل و مستوی درآورد و از آن دو جفت نر و ماده قرار داد - آیا چنین خداوندی قادر نیست مردگان را زنده کند.سوره‌ی هشتاد و ششم آیه‌ی پنجم «فلینظر الانسان مم خلق ۶ خلق من ماء دافق ۷ یخرج من بین الصلب و الترائب ۸ انه علی رجعه لقادر ۹ یوم تبلی السرائر ۱۰ فماله من قوهٔ و لا ناصر ۱۱ و السماء ذات الرجع ۱۲ و الارض ذات الصدع ۱۳ انه لقول فصل ۱۴ و ما هو بالهزل ۱۵ انهم یکیدون کیدا ۱۶ و أکید کیدا ۱۷ فمهل الکافرین أمهلهم رویدا» پس سزاوار است انسان نظر افکند تا ببیند از چه آفریده شده است وی از یک آب جهنده‌ای خلق گردیده که از بین استخوانهای پشت و استخوان [۵۲] سینه مادر بیرون آید - همانا خداوند بر بازگردانیدن وی (حشر و زندگی کردن بعد از مرگ) قادر است - در روزی که جمله‌ی اسرار [صفحه ۱۰۶] نهان آشکار گردد - پس در این روز برای آن انسان ناصر و مددکار و قدرتی نیست - به آسمان دوار و زمین شکافنده سوگند که این یک گفته فصل و قطعی است و شوخی و هزل نیست - همانا این کافران و منکرین کید و مکر کنند من نیز در قبال مکر آنان مکر اندیشم - پس این کافران را اندکی مهلت ده و به حال خویش واگذار. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره در نهج‌البلاغه می‌فرماید «... تا آنگاه که تقدیر الهی فرارسد و گذشتگان و آیندگان به یکدیگر باز رسند (کنایه از اجتماع در برزخ است) و فرمان خداوند در آنچه اراده کند جاری گردد که مخلوقات خویش را از نو تجدید نماید. گاهی که آسمان را متزلزل و از هم شکافد و زمین را به تکان شدید ویران و پاشیده کند - از هیبت جلال و سطوت و غلبه‌ی خویش کوههای عظیم را از جای برکنده و متلاشی نماید و آنان را در همدیگر فروبرد و از زمین آنچه در آن است بیرون آورد و آنها را با اخلاق و صفاتی که داشته‌اند زنده کند و پس از پراکندگی جمع نماید سپس از هر یک جداگانه سؤال نماید. از اعمال و افعال نهانی آنان (که خود آنها فراموش نموده و بر دیگران پوشیده باشد) و نیز از سخنان آن حضرت است که می‌فرماید «... تا آنگاه که امور طی گردد و زمان منقضی و روزگار سپری شود و حشر و نشر نزدیک گردد مردمان را از قبور خویش - از لانه‌های پرندگان - از سوراخ درندگان - از صحنه‌های جنگ - از محل هلاکتشان بیرون آرند و آنان با سرعت تمام به جانب فرمان الهی می‌شتابند در حالی که همگان خاضع و خاشع و سربزیرند و برای معاد حاضر شده‌اند. [صفحه ۱۰۷] و همچنین از سخنان آن حضرت است «بندگان جملگی مخلوق خداوند و در تحت تربیت و در پنجه‌ی قدرت اویند - و به ناچار روزی درگاه احتضار روح آنان گرفته می‌شود و بدنهای ایشان به زیر خاک می‌رود و در آن جا پوسیده و معدوم می‌گردد سپس [۵۳] تنها از خوابگاه خویش مبعوث شوند و پاداش خود را ببینند و با این محاسبه خوب و بد را از هم تمیز گذارند. پس ای بندگان خدای در آنچه برای آن خلق شده‌اید جانب تقوی را فرونگذارید - و از خداوند به حد کمال بترسید زیرا وی شما را از خود ترسانیده است و با تصدیق وعده‌ی خداوند و خوف قیامت بعث و نشر خویشتن را سزاوار آنچه برای شما آماده کرده است قرار دهید». و از کلمات آن حضرت است که می‌فرماید «خلایق را از قیامت گزیری نیست و جملگی برای دیدن نتایج اعمال خویش به سمت میدان محشر می‌شتابند و از قبرهای خویش بیرون شده و در آنجا مجتمع می‌شوند و به پاداش خویش نزدیک گردند - برای هر کس در آنجا جائی معین است که از آن قدم فرانهد و جائی بیرون از آن برای خویش نیابد». اینها شمه‌ای بود هم از کلام خداوند و آیات قرآن که بر پیغمبر خویش نازل نمود و آنهارا شفای قلوب و هادی بندگان خود قرار داده است و جملگی از نصوص ظاهر و حجتهای

قطعی و براهین روشن و ادله‌ی محکم و مواعظ بلیغی است در بیان معاد و چگونگی آن و هم از کلمات حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیشوای هدایت و نور عرفان و نماینده‌ی حق و [صفحه ۱۰۸] حقیقت و اگر ملاحظه‌ی اختصار و ضیق مجال نبود بسیاری از روایات متواتره و احادیث مورد اجماعی که از حضرت رسول و ائمه‌ی طاهرین «ع» در این موضوع وارد شده و چگونگی معاد جسمانی و حضور جمیع مردگان در میدان محشر برای محاسبه‌ی اعمال و سزای خوب و بد آن رسیده است بیان می‌کردیم. بنابراین مسلم است که انکار معاد جسمانی با وجود این همه آیات و نصوص جز تکذیب قرآن و پیغمبر خداوند نیست و چنین عقیده مستلزم خروج از دیانت اسلام است و شکی نیست که تأویل این گونه آیاتی که از نصوص [۵۴] قرآن است به هیچ وجه شایسته نیست و مردود و باطل است پس چشم و گوش خود را باز و در اعمال مؤسس مذهب خود دقت کن و حال و رفتار وی را در نظر بیاور که چگونه از یک طرف به حقانیت قرآن اعتراف می‌کند و آن را کتابی بر حق و نازل از طرف خداوند به پیغمبر اکرم می‌داند و از طرف دیگر معاد جسمانی را منکر می‌شود و مسلم است این انکار در حقیقت انکار خدا و رسول خدا است و عجب اینکه شنیده می‌شود یکی از همین هواپرستان معاد را انکار کرده و در این عقیده به یک روایتی تمسک نموده که معنای آن را نفهمیده است زیرا با کلمات اهل فصاحت و بلاغت هیچ‌گاه سر و کار نداشته است که به مفهوم حقیقی آنها پی ببرد بلکه نه راوی آن روایت را شناخته است و نه گوینده‌ی اصلی آن را و آن روایت این است «اذا مات الانسان قامت قیامته» أولا اگر معنای این روایت رد قضیه‌ی معاد باشد به طور حتم باید آن را طرد و مردود نمود زیرا برخلاف نص قرآن و کلمات اهل بیت عصمت (ع) است و ثانیا اگر کسی ملتفت نکات کلمات و رموز سخن باشد [صفحه ۱۰۹] مثل اینکه می‌گویند دو ثلث مسافرت رسیدن به در خانه است کنایه از این که عمده‌ی سفر در اتخاذ تصمیم و قطع علاقه و بیرون آمدن از منزل به قصد سفر است یا درباره‌ی شخصی که مرده است می‌گویند از وقت ولادت مرده بود کنایه از اینکه انسان وقتی قدم به دنیا گذاشت رو به مرگ حرکت می‌کند پس مثل آنکه از همان ساعت اول ولادت مرده بوده است و بنابراین معنی حدیث این می‌شود که وقتی انسان مرد قیامت و حساب و مکافات او به قدری نزدیک می‌گردد که گویا همان موقع فرارسیده است و در این حالشخص نیکوکار قلب او مطمئن و آسوده می‌شود زیرا یقین پیدا می‌کند که به نعمتهای آخرت رسیده است و شخص بدکار در هول و هراس می‌افتد زیرا به چشم یقین می‌بینید که سخنان انبیاء و اولیاء جملگی بر صدق بوده و بالعکس آنچه خود فکر می‌کرده است از انکار قیامت و مکافات یک باره بر باطل بوده است بدین جهت به قدری در اضطراب و خوف می‌افتد که گویا از همین اکنون در آتش و عذاب جای گرفته است. حال ای کسی که به دست آویز این حدیث می‌خواهی معاد و قیامت را انکار کنی آیا ملتفت نیستی که هم با قرآن و اخبار مخالفت کرده‌ی و هم یک روایتی که عبارات آن روشن است برخلاف منطق و قوانین محاوره به رأی خود تفسیر کرده‌ی و هم با پیشوای خویش علی محمد مخالف شده‌ای زیرا وی قیامت را انکار نمی‌کند بلکه قیامت و حشر و نشر را با دعوت خویش منطبق می‌کند و مذهب من درآورد خود را یک نوع قیامتی می‌گیرد چنانچه ما در ضمن گفته‌ی او که «هر ظهوری قیامت و نشوری است» بدان اشاره کردیم. خدا تو را هدایت کند مقیاس سخن گفتن تنها این نیست که انسان دهن خود را باز کرده زبان خود را حرکت دهد و هر چه از سرچشمه‌ی وهم [صفحه ۱۱۰] بدان می‌رسد به مقام بیان درآورد بلکه نخستین صفت ممیزه‌ی کلام عقلانی همانا ارتباط آنها است با یکدیگر و با قوانین موضوعه و در حقیقت زبان شخص عاقل ترجمانی از فکر و اندیشه او است. اکنون بازگردیم به مطلب اصلی و گرفتن نتیجه‌ی کلی از آنچه در صفحات قبل در موانع قبول دعوت علی محمد ذکر کردیم. چنانچه اشاره شد میرزا علی محمد اقرار می‌کند که دین اسلام بر حق و قرآن کلام خداوند است و نیز تصدیق می‌کند به نبوت محمد بن عبدالله (ص) و به اینکه ائمه هدات حجتهای الهی و راهنمایان دین اویند در این صورت هر چه در قرآن باشد و مکررا تصریح به آن شده باشد لا محاله باید تصدیق کند و چنانچه خلاف این باشد هم قرآن و هم تصدیق خود را تکذیب کرده است. از طرف دیگر اگر ضرورتی از ضروریات این دین را انکار کند در حقیقت پیغمبر اسلام را انکار کرده است و همچنین اگر سخنی برخلاف سخنان و کلمات اهل بیت عصمت

بگوید به ناچار ائمه را تکذیب کرده است و چنین امری موجب تکذیب خود او و بهترین شاهد دروغگوئی و تناقض در گفته‌های او است که بیش از هر چیز از وی سلب اعتماد می‌کند و هرگز شخص عاقل به چنین کسی اعتماد نخواهد نمود. زیرا خویشتن و به دست خویش اسم خود را در طومار دروغ‌گویان ثبت نموده است در ضد و نقیض‌گوئی همین یک مسئله کافی است که در آغاز امر خود را نائب مهدی می‌داند چندی بعد ادعای مهدویت نموده و خویشتن را شخص مهدی موعود (ع) معرفی می‌کند گذشته از اینها گاهی نیز ادعای پیغمبری و احیانا دعوای خدائی هم می‌نماید البته این تناقض در کلام و دعاوی [صفحه ۱۱۱] وی نه تنها دلیل قاطع ما مسلمانان است برای رد وی بلکه ملل غیر مسلمان نیز می‌توانند به همین برهان دعوت وی را مردود دانسته و بوی بگویند خوب جناب میرزا شما که از اول به محمد (ص) و قرآن و دین و جانشینان وی که از عترت اویند اعتراف و اذعان می‌کنید و در تمام دعاوی خودتان قرآن و کلمات آنان را تکیه‌گاه و شاهد گفته‌های خود می‌شمارید چگونه است که اندکی بعد دعاوی و گفته‌های شما یک باره خلاف قرآن و کلمات محمد (ص) و اهل بیت او می‌شود. حال ببین چگونه قرآن و پیغمبر (ص) و عترت او جملگی تو را تکذیب می‌کنند و در حقیقت آنهائی که باید شاهد صدق مدعای تو باشند دلیل بارز و برهان قاطعی بر کذب مدعا و دروغ‌گوئی تو هستند زیرا از یک طرف ادعای مهدویت تو را انکار می‌کنند همان طوری که در مانع دوم و سوم و چهارم اشاره کردیم که مهدی فرزند حسن عسگری (ع) و پسر خاتون کنیزان است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و از طرف دیگر در ادعاء نبوت و نزول وحی و کتاب آسمانی و شریعت جدید نیز چنانچه در مانع پنجم و ششم مفصلا ذکر کردیم تو را تکذیب می‌کنند به علاوه آیات صریح قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او نیز تو را در مسئله معاد که تو آن را انکار می‌کنی بیش از هر چیز تو را تکذیب می‌کنند و این امر را در مانع هفتم به طور تفصیل بیان کردیم حال وقتی اینان تو را تکذیب کنند و تو نیز با اقرار به حقانیت ایشان به ناچار قضاوت آنان را بر حق دانسته بدین طریق دلیل واضحی بر کذب خویش اقامه کرده‌ای و اگر بخواهی قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او را طوری تأویل کنی که با دعاوی تو سازگار باشد این نیز برخلاف عقل است زیرا جمیع [صفحه ۱۱۲] مردمانی که از هر ملت در احوالات پیغمبر اسلام و اهل بیت او و سخنان ایشان مطالعه و غور کرده‌اند خواهی نخواهی برزانت فکر و اصابت رأی و کمال خرد و استقامت طریق و عقل سلیم آنان اعتراف نموده و کلمات آنان را فوق کلمات عادی و از هر لحاظ منطبق با حکمت و منطق دانسته‌اند و بنابراین به هیچ وجه امکان ندارد کسی که خویش را در ردیف عاقلان می‌پندارد و به طریقه و شیوه عقلا سخن‌رانی می‌نماید و نمی‌خواهد گفته وی به هذیان و نامربوط تعبیر شود بتواند چنین سخنان صریح و روشن را برخلاف مراد واقعی خود بگوید تا بتوان در نصوص و ظواهر کلام او در تأویل را باز نموده و مطابق دلخواه خود تأویل نمود به ویژه با آنکه قرآن را کلام خداوند می‌دانی آیا فکر نمی‌کنی که اینگونه تأویلات ناروا در نصوص قرآن و سخنان اهل بیت موجب آن می‌شود که این کلمات را از مقام شامخ خود فرود آورده و در قیاس هذیان گوئی و یاوه‌سرائی به شمار آوری شاید اگر یک باره آنها را به کذب نسبت می‌دادی به مراتب بهتر از آن بود که سخنان آنان را از روش منطق و بیان صحیح و عقلائی خارج کنی - و شاید از این گفته خویش شادمان باشی و اقرار کنی که آری چنین است و این رازی است که فقط برای خواص فاش می‌کنم که نصوص گذشته از آیات قرآن و گفته‌های پیغمبر اسلام و اهل بیت او همگی از روی سیاست و دنیاداری بوده و هیچ گونه حقیقت و معنویتی ندارد آن وقت من می‌گویم آفرین من نیز در انتظار همین کلام بودم زیرا با این اقرار یک باره دروغ خود را ثابت می‌کنی زیرا از یک طرف در ابتدای دعوت خود بر حقانیت آنها اقرار می‌کنی و آن را پایه و مبنای داعیه خویش قرار می‌دهی و از طرفی اکنون ادعا می‌کنی که گفته آنها دروغ و به سیاست زمان گفته شده است و ناچار این امر مسلم [صفحه ۱۱۳] می‌شود که عادت جاریه تو این است که دروغ را وسیله ترویج و پیشرفت کار خود قرار داده‌ای و البته هیچ عاقلی حتی در امور کوچک و جزئی هم به کسی که از وی دروغ شنیده باشد اعتماد نخواهد داشت تا چه رسد در امور بزرگ آن هم امر مذهب و دعوی نبوت و شریعت و الوهیت که مفاد کتاب بیان و الواح است! این است احتجاج ملت غیر مسلمان با شما.

موانع قبول ادعای حسینعلی بهاء

اشاره

و چون حسینعلی دعوت خود را دنباله دعوت علی محمد قرار داده و مبنای ادعای وی چیزی جز دعاوی علی محمد نیست ناچار موانعی که تا اینجا برای قبول دعوت علی محمد بیان کردیم برای دعوت حسینعلی هم خواهد بود زیرا وقتی اصل فاسد و بر باطل شد؛ بالطبع فروع آن نیز فاسد و بر باطل خواهد بود وانگهی حسینعلی ادعاء می‌کند که خداوند او را فرستاده و به او وحی نازل کرده و کتاب و شریعتش داده است و بنابراین موانع پنجم و ششم و هفتم درباره‌ی او هم خواهد بود - باید دانست که این شخص نیز به طور صریح معاد جسمانی را انکار می‌کند چنانچه این موضوع در کتاب ایقان وی موجود است به این معنی قیامت را که از ضروریات دین اسلام است قیامت موهوم می‌نامد و این موضوع را در اواخر باب اول این کتاب به طور مکرر ذکر می‌کند و نیز همان طوری که در باب دوم این کتاب می‌توان دید به طور آشکار بسیاری از عقاید اسلامی و غیر آن را انکار می‌نماید- غیر از موانع مذکور موانع دیگری مخصوص برای قبول دعوت حسینعلی است که موجب رد آن و تکذیب وی در این دعوت می‌باشد که شایسته است در این مقام ذکری از آناه به میان آید.

ادعای بر اینکه وی پسر مریم است

نخست آنکه این شخص ادعا می‌کند که وی مسیح پسر مریم است که رجعت نموده تا آنچه در سابق آورده است تکمیل کند حتی در نامه‌ای که سابقا نیز بدان اشاره شد می‌گوید «بدان آن کسی که به آسمان رفت [صفحه ۱۱۴] اکنون به حقیقت فرود آمد و جهان را با رجعت و ظهور وی معطر گردید... تا آخر این نامه». و بر هیچ کس پوشیده نیست که مورد اعتقاد نصاری و مسلمین و آن چه قرآن و انجیل به آن تصریح می‌کنند این است که مسیح با همان بدن شریف خود و روح قدسی به آسمان رفت و کاش می‌دانستیم این مدعی که نامش حسینعلی و پدرش میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ نوری مازندرانی مأمور مالیه است و روز سه‌شنبه دوم محرم الحرام سال ۱۲۳۳ هجری متولد شده است چگونه همان عیسی بن مریم است که در بیت اللحم در تاریخ معین (۱۹۵۰ سال قبل) به دنیا آمده است یا چگونه آن مسیحی است که به آسمان بالا رفت و چطور و چه موقع حسینعلی از آسمان پائین آمده در حالی که جای تولد و نشور و نمایش معلوم است. بعضی از بهائیها ماده تاریخ حسینعلی را در این شعر گفته‌اند: - مستعد باشید یاران مستعد جاء یوم غیب لم یولد ولد ملاحظه کنید در این شعر چقدر کفر و زندقه و جسارت بر پروردگار عالم موجود است زیرا شاعر می‌خواهد بگوید آیه‌ی مبارکه‌ی لم یولد که در سوره‌ی توحید است نفی [۵۵] تولد را در زمان گذشته برای خداوند می‌کند و [صفحه ۱۱۵] در زمان آینده نفی نمی‌کند بنابراین مفاد آیهٔ طبق این عقیده این است که خداوند از کس متولد نگردیده است ولی با اشاره‌ی غیبی می‌رساند که در آینده متولد خواهد گردید و اکنون روزی است که آیه بدان خبر داده و این است که معنی اینکه در این شعر می‌گوید «آمد روز غیب لم یولد» اگر بگویند مسیح بودن حسینعلی بر اساس اصل تناسخ و حلول روح مسیح است در جسد حسینعلی می‌گویم به فرض اینکه ما از فساد عقیده‌ی تناسخ صرف‌نظر کنیم مسیح که هنوز نمرده است که طبق این عقیده روح وی به جسد حسینعلی منتقل شود زیرا در مذهب نصاری و مسلمین این امر از مسائل قطعی و بدیهی است که حضرت مسیح از صبح روز یکشنبه که سومین روزی بود که وی را بدار آویخته بودند (به قول نصاری) این ساعت هنوز زنده و در آسمان است و نصاری می‌گویند از آسمان برای مجازات بدکاران روزی فرود خواهد آمد و مسلمین (بنابر روایات متواتره) می‌گویند فرود آمدن مسیح از آسمان در عهد حضرت مهدی (ع) خواهد بود و وزیر امام زمان (ع) خواهد گردید - بلی نصاری (بنابر آنچه صریح اناجیل اربعه یعنی لوقا- متی - مرقس - یوحنا است) می‌گویند حضرت مسیح روز جمعه مرد و شب همان روز

نزدیک طلوع صبح شنبه دفن گردید و روز یکشنبه زنده شد و از قبر بیرون آمد و مکرر با شاگردانش اجتماع کرد و با آنها غذا خورد و بعد به آسمان بالا رفت و پولس می‌گوید مسیح را در راه شام ملاقات کردم و مرا رسول خدا قرار داد (رجوع شود به بابهای آخر انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و به کتاب اعمال رسولان) جای بسی تعجب است از تو که اعتراف می‌کنی به اینکه این اناجیل کتابهای آسمانی و از جانب پروردگار می‌باشد و در آنها تحریفی به عمل نیامده است چگونه خود بر [صفحه ۱۱۶] خلاف آنها سخن می‌گوئی - اناجیل صراحت دارد که مسیح سه روز بعد از آویخته شدن به دار زنده شد و از میان مردگان برخاست و با مجد و عزت به آسمان بالا رفت و تو ادعاء می‌کنی مسیح توئی - آیا اینها را نمی‌دانی و یا آنکه می‌دانی و مستور می‌داری و جهل و نادانی پیروان خود را مغتنم می‌شماری و از بی‌اطلاعی آنان استفاده می‌کنی به هر حال دعای حسینعلی بر اینکه وی حضرت مسیح است و منطبق نمودن آن با مذهب باطل تناسخ و اینکه روح مسیح بعد از مردنش به بدن او حلول کرده برخلاف ضرورت اسلام و نصرانیت و مخالف اناجیل اربعه و نص قرآن است که می‌فرماید و ما قتلوه و ماصلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک من ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما و یعنی مسیح را نکشتند و او را بدار نزدند لکن این امر بر آنان مشتبه گردید و کسانی که درباره‌ی وی اختلاف عقیده دارند در این امر به شک هستند و آنان را نسبت به وی اطلاعی نیست جز اینکه به دنبال حدس و گمان خویش روند و او را به طور یقین نکشند بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند در کارها غالب است و امور را بر وجه حکمت انجام می‌فرماید- اگر گویند خداوند در آیه‌ی دیگر به مرگ مسیح خبر داده است که می‌فرماید انی متوفیک و رافعک الی و در آیه‌ی دیگری که از قول مسیح می‌فرماید فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم - در جواب می‌گوئیم معنای توفی اماته و میراندن نیست بلکه استیفاء به معنی پس گرفتن چیزی است که از شخصی نزد غیر باشد به دلیل آیه‌ی چهل و دوم از سوره‌ی زمر «الله یتوفی ألا نفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل ألاخری الی اجل مسمی» یعنی خداوند جانها را هنگام مرگ و هنگام خواب می‌گیرد پس جان آن کسانی که مرگ را بر آنان [صفحه ۱۱۷] مقدر فرموده است نزد خویش نگاهداشته و دیگر جانها را باز پس می‌فرستد تا زمان معینی و در سوره‌ی انعام می‌فرماید «هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار» یعنی او است آن کسی که شما را در شب می‌گیرد و بدان چه در هنگام روز کسب کردید آگاهست پس معنای آیه‌ی اول این است که ای عیسی من تو را از میان مردم می‌گیرم و معنای آیه‌ی دوم این است که پس چون گرفتی مرا از میان مردم. و نباید تصور شود که ما بدین صورت این دو آیه را تأویل می‌کنیم زیرا معنی حقیقی و لغوی آن دو آیه همین است که ذکر شد و کتب لغت و تفسیر و همچنین دو آیه‌ی بعدی شاهد گفته‌ی ما است.

ادعای بودنش رجعت حسینی و ظهور عیسوی

و هم‌چنین جای بسی شگفتی است که حسینعلی یک جا می‌گوید من حسین بن علی هستم و ایام من ایام رجعت [۵۶] حسینی است که در اخبار به آن خبر داده شده و لابد منظورش این است که روح حسین (ع) به نحو تناسخ در جسدش حلول کرده است و جای دیگر می‌گوید من مسیح می‌باشم - آیا بچه صورت این دو گفته را می‌توان با یکدیگر تألیف نمود؟. آیا مثلا یک مرتبه می‌میرد و روح حسین از بدنش خارج گردیده و روح مسیح به وی دمیده می‌شود و از نو زنده می‌گردد؟ آیا هیکل وی به منزله‌ی دامی است که هر روز شکاری در آن می‌افتد؟ شاید بگوئیم ما نمی‌گوئیم روح مسیح و حسین در جسد حسینعلی به نحو تناسخ حلول کرده بلکه مقصود ما از اینکه حسینعلی همان حضرت حسین نبیره‌ی پیغمبر و ایام او رجعت حسینیه است این است که در حسینعلی نورانیت حسین بن علی (ع) است و اخلاق و سیره‌ی او اخلاق و سیره‌ی حسین [صفحه ۱۱۸] علیه‌السلام است و همان اعمال و رفتاری که حسین علیه‌السلام (ع) در رجعت انجام خواهد داد حسینعلی انجام می‌دهد و هم چنین مقصود از اینکه حسینعلی مسیح

است این است که نورانیت مسیح در او است و طرز عمل و رفتار او در مردم طرز عمل و رفتار مسیح است در مردم از سلامت نفس و صلح خواهی و امر کردن به عفو و بخشش و مدارای با مردم و ترک جنگ و جدال و سایر صفات و اخلاق مسیح. در جواب می گوئیم اولا کلام حسینعلی چنانچه گذشت صریح است در دعوی اینکه او مسیحی است که به موجب اعتقاد نصاری و مسلمانان به آسمان بالا رفته است در این صورت این ادعا کجا و قصه نورانیت و اخلاق باطنیه کجا؟ و ثانیا ما می‌پرسیم آن سلامت نفس و عفو و بخشش و مدارا و صلح و صفای مسیح که به عقیده‌ی شما در وی موجود است کجا است؟ با مراجعه‌ی مختصری به تاریخ حال حسینعلی این موضوع معلوم می‌شود که در ادرنه بین او و برادرش «یحیی» چه اتفاقاتی افتاد و چه فتنه‌ها برخاست و چه شمشیرها کشیده شد تا آنجائی که حکومت وقت ناچار بین آنان تفریق انداخت و یکی را به (قبرس) و دیگری را به (عکا) فرستاد. و نیز حسینعلی و رفقایش در یک شب هشت نفر از پیروان برادر را با کارد و ساطور کشتند در حالی که این کشتگان از بزرگان و اعیان و مبلغین بابیه بودند و اگر بعدا هم دیده می‌شود که تا حدی آتش نفس و ستیزه‌جوئی وی تسکین یافت از ترس حبس و زجر و منع حکومت وقت بود یعنی در حقیقت عفت بی‌بی از بی‌چادری بود ثالثا نورانیت سیدالشهداء (ع) در ایام رجعت بنابر آنچه از روایات برمی‌آید درست نقطه‌ی مقابل با نورانیتی است است که برای حضرت مسیح شرح می‌دهند زیرا سیره‌ی حضرت حسین در ایام رجعت عبارت خواهد بود [صفحه ۱۱۹] از جنگ و خونریزی و انتقام از ستمکاران و خونخواهی خود و یاران و ستمدیدگان و همچنین سلطنت و قدرت تامه است در حالی که شما می گوئید نورانیت مسیح در حسین علی عبارت از سلامت نفس و نرم‌خوئی و صلح‌خواهی و مداراست در این صورت این دو نورانیت ضد و نقیض چگونه در یک هیکل جمع می‌شود. رابعا در حسینعلی چیزی از مظهریت حسین بن علی آن طوری که احادیث رجعت بر آن مشعر است و ما به سبب آن امور به رجعت وی اعتقاد داریم ظاهر نگردید زیرا در ایام حسینعلی جنگ و جدال و انتقامی نه از خود او و نه از پیروانش به جز یک عده دستبرد و شبیخونهای خائنانه و ناجوانمردانه هواخواهانش هیچ‌گاه دیده یا شنیده نشد که در این دستبردها نیز غالبا تعداد کشتگانشان به مراتب زیادتر بود و مکافات عمل خود را شدیدتر می‌دیدند و فتنه‌ی ملا حسین بشروئی و ملا محمد علی زنجانی هم به طوری که تاریخ خود بابیها گواهی می‌دهد قبل از کشته شدن میرزا علی محمد بنا بود شدن آنها از بین رفت و جمعیت آنان پراکنده و نابود گردید و آنگهی اگر از فتنه و آشوب زنجانی بعد از علی محمد آثاری باقیمانده باشد باز ربطی به حسینعلی ندارد در صورتی که ثمره‌ی این دسیسه‌ها و فتنه انگیزیها جز هلاکت و اتلاف پیروان او و به مکافات رسیدن آنها چیزی نبوده است. خامسا - مراد شما از نورانیت مسیح چیست؟ آیا نورانیت مسیح را از اول رسالت او تا زمان آویختن وی بدار می گوئید که به آرامش و صلح و صفا و عفو و بخشش و مدارا در بین مردم زندگی می کرد و پیروان خود را به آن امر می‌نمود یا نورانیت او را بعد از رجعتش آن طوری که انجیل می گوید و خود مسیح به پیروانش وعده [صفحه ۱۲۰] داده پس اگر منظور شما نورانیت مسیح در زمان رجعت است که قابل قبول نیست زیرا همان کتاب انجیلی که شما به حقانیت آن اقرار دارید و آن را وحی آسمان می‌پندارید و معتقدید که تحریف نشده است شما را تکذیب و ادعای شما را مردود می‌داند و دلالت می کند بر اینکه حسینعلی و امثال وی از نورانیت و مظهریت مسیح بهره‌ی ندارند زیرا انجیل می گوید مسیح در هنگام رجعت خود با جلال پدر و ملائکه او خواهد آمد و هر کس را در خور عملش سزا و پاداش خواهد داد چنانچه در بند بیست و هفتم باب شانزدهم انجیل متی است «و ملائکه را می‌فرستد و جستجو می کنند و جمیع گمراه کنندگان و بدکاران را جمع می کنند و آنها را در تنور آتش می‌اندازد» همچنین در بند چهلم باب سیزدهم انجیل متی است - و روایات مسلمین از رسول الله (ص) و اهل بیت او می گوید که مسیح در امر حضرت مهدی و قیام او در پاک کردن زمین از پلیدیهای کفر و ظلم شریک خواهد بود و وزیر آن حضرت خواهد شد آن وقت این بیانات کجا و حسینعلی کجا و اگر مرادت از نورانیت مسیح که در حسینعلی حلول کرده نورانیت مسیح است از زمان رسالت تا هنگامی که خواستند او را بدار بیاوزیند باز هم می گوئیم حسینعلی از این نورانیت هم خالی است زیرا نورانیت مسیح در این زمان عبارت از زهد عظیم آن حضرت

است تا آن درجه‌ی که انجیل می گوید «... برای روباهان سوراخی و برای پرندگان لانه‌ای است در صورتی که پسر انسان را خشتی نیست که بالش سر کند» کنایه از اینکه مسکن و مأوائی برایش نیست و این کجا و حسینعلی که در خانه‌ها و عمارات عالیه‌ی تهران و بغداد و ادرنه و عکا زندگی می کرد کجا صرف‌نظر از [صفحه ۱۲۱] خوشگذرانی و عیاشی‌های دیگرش که جملگی مخالف و مباین با حالات مسیح است. هم چنین یکی از آثار نورانیت مسیح معجزات فراوان و عجیب و مکرر وی بوده در حالی که از حسینعلی هیچ معجزه‌ی ظاهر نشد نه مانند معجزات مسیح و نه غیر از آنها قرآن خبر می‌دهد به اجازه‌ی خداوند مسیح چشم کور مادرزاد را روشن می کرد و مبروص را شفا می‌داد و مرده‌ها را زنده می‌فرمود به امر خداوند از گل شکل پرونده‌ای می‌ساخت و در آن از نفس مبارکش می‌دمید و آن هیکل خاکی پرنده‌ای می گردید و نیز مسیح مردمان را در خانه‌های خویش به آنچه ذخیره کرده بودند خبر می‌داد و انجیلی را که عقیده داری وحی است و تحریف نشده می گوید مسیح با ۵ یا ۷ قرص نان هزارها از مردم را دو مرتبه سیر کرد در حالی که از پاره‌های آن دو چندان خود نانها باقی بوده. در باب چهاردهم و پانزدهم انجیل متی و باب ششم و هشتم انجیل مرقس و باب نهم انجیل لوقا و باب ششم انجیل یوحنا می گوید «... مبر و صین را به مجرد کشیدن دست بر بدن آنان شفا می‌بخشید و چشم نابینایان را روشن می‌فرمود و زمین گیرها و فالج‌ها را شفا می‌داد و جن‌ها را از دیوانگان و دیوزدگان بیرون می کرد و بسیاری از دردهای سخت را شفا می‌داد و مرده‌ها را زنده می کرد (تمام از برکات حضرت و در اثر معجزات آن جناب بود) و اما حسینعلی هیچ معجزه از او صادر نشده و پرتوی از آن نورانیت از وجودش ظاهر نگردیده - اگر بگوئید معجزاتی که ذکر شده حقیقت آن در خارج نبوده بلکه مراد شفا دادن از پیسی نادانی و مرض غفلت است و مراد باز کردن چشم دلهای کور است و این [صفحه ۱۲۲] صفات را حسینعلی به بهترین وجهی دارا بود زیرا در ایامش پیسی مرض جهل را بدون اینکه بگوید پاك شو شفا داد و به ظهور او عالم از هر درد و مرضی نجات پیدا کرد و این شرافتی است که بالاتر از آن نیست. در جواب می گوئیم این عین کلمات پیشوای شما حسینعلی است در نامه‌ای که به عنوان یکی از کشیش‌های قسطنطنیه فرستاد و در کتاب الواح نیز از آن یادآوری می کند - مطلع نامه این است «مکتوب آن جناب به منظر اکبر شرف وصول یافت... تا آخر» و محقق است که با این حرفها و تأویلها معجزات حضرت مسیح را انکار و با آیات صریح قرآن و هم‌چنین انجیلهای چهارگانه مخالفت و معاندت نموده است زیرا در قرآن آنجائی که قول خداوند را به عیسی نقل می کند می‌فرماید و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی (سوره‌ی مائده آیه‌ی صد و دهم) یعنی «نابینا و مبروص را به فرمان من شفا می‌بخشیدی و به امر من مردگان را از قبر بیرون می‌آوردی...» و در سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی چهل و سوم راجع به قسمتی از آنچه عیسی مأمور بود به بنی‌اسرائیل بگوید می‌فرماید و ابری الاکمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله یعنی نابینا و مبروص را شفا می‌دهم و مردگان را به امر خداوند زنده می کنم و اما در انجیل نیز داستانهای مفصل و وقایع مخصوصی نقل می کند که تمام خصوصیات آنها از زمان و مکان و اشخاصی که مریض بوده و شفا یافته‌اند و بسیاری از نکات دیگر نیز به طور تفصیل ذکر گردیده که چون بسیار مفصل و طویل و به علاوه غالب آنها در اناجیل اربعه مکرر شده است و این اناجیل در همه جا موجود و در دسترس همگان است از ذکر آن در این جا خودداری می کنیم و فقط به اشاره‌ای به محل آن داستانها اکتفا می‌نمائیم تا خوانندگان چنانچه برای [صفحه ۱۲۳] اطلاع بخواهند بدان کتابها مراجعه و تا آخر آن مطالعه کنند آنگاه وجدان خویش را حکم قرار داده و از روی انصاف قضاوت کنند. ای برادر تو را به حق خداوند و شرافت دین و به جان خود سوگند می‌دهم که از آن کسانی مباش که چون در چنگال برهان گرفتار شوند و دلیل او را تام و غیرقابل رد می‌بینند و نمی‌خواهند به استدلال وی تن در دهند به لجاج متوسل می‌شوند و می گویند «امور الهی به ما ربطی ندارد که در آن غور کنیم» و از میدان بحث پای گریز بیرون می‌نهند - خداوند تو را هدایت کند. این چه سخن است مگر یگانه امری که یاور و راهنمای ما در دیانت و نجات دهنده‌ی ما از مهالك آخرت است چیزی جز امور الهی است و آنچه به حق منسوب است که در آن غور و تعمق کنیم و آنچه از خداوند است از آنچه غیر او است تمیز داده ایمان را از کفر و حق را از باطل تفریق کنیم؟ چه بسا که

یک ساعت تفکر و تعمق موجب نجات ابـدی و برعکس غفلت یک ساعت یا تغافل سـبب هلاکت ابدی است - و از طرفی بحث و صحبت من با تو در این کتاب با فلسـفه و ادله و برهانهای پیچیده و مشـکل علم حکمت و معقول نیست بلکه با روش بس ساده و به وسـیله‌ی نقل آیات و اخبار صـحیح و روشن و بر طریق سخت گفتن عقلا است آن هم به چیزهائی که در نزد قاطبه‌ی مردم بدیهی و روشن است حال اگر در مقام تجسـس باشـی مواضـعی که اناجیل معجزات حضـرت مسیح را نقل می‌کند ذکر می‌کنم - انجیل متی باب هشـتم و نهم را تمامی همچنین باب دوازدهم بند بیست و دوم و باب پانزدهم بند سیزدهم را با ما بعد آن - انجیل مرقس را بند سیزدهم باب اول و در باب پنجم تا بنـد ۴۳ و در باب شـشم بنـد پنجاه و پنجم و ما بعـد آن و در باب هفتم از بند بیست و چهارم تا سی و هفتم و باب نهم از بند چهاردهم تا بیست و [صـفحه ۱۲۴] پنجم و در باب دهم از بند چهل و شـشم تا پنجاه و هشتم و انجیل لوقا را در باب چهارم از بند سی و سوم تا چهل و هشتم و در باب پنجم از بند دوازدهم تا بیست و ششم و در باب ششم از بند ششم تا بیستم و باب هفتم تا بند بیست و چهارم و در باب هشـتم از بند شـشم تا پنجاه و شـشم و در باب نهم از بند سی و هفتم تا چهل و سوم و در باب هفـدهم از بند دوازدهم تا بیستم و در باب هیجدهم از بند سـی و پنجم تا آخر و انجیل یوحنا در باب پنجم از اول تا بنـد دهم و بـاب نهم تا بنـد سـی و چهارم و باب دهم از بنـد بیست و یکم تا آخر و باب یازدهم از اول تا بنـد پنجاه و چهارم و باب دوازدهم از اول تـا بنـد دوم. حـال اگر به تمـام آنچه ذکر شـد نظر کنی خواهی فهمیـد مسـلمین و نصاری و قرآن و اناجیل جملگی حسـینعلی را در این عقیده که حقیقت معجزات مسیـح را انکار می‌کند تکذیب می‌کنند. و اگر تو به اجماع مسلمین و اتفاق نصاری اعتنـاء نـداری و به قرآن و انجیـل اهمیت نمی‌دهی و می‌گوئی تمـام اینها خالی از حقیقت است و به امر بهاء لطمه نمی‌زنـد به فرض اینکـه مـا هـم از نظر مسـامحه و اغمـاض در بحـث از مطـالب گذشـته خـود صـرف‌نظر کنیم در مقابـل این امر چه بگـوئیم که خـود حسـینعلی در عین حال که شهادت می‌دهد و اقرار می‌کند که قرآن و اناجیل جملگی از کتابهای آسمانی هستند با وجود این با آنها و داستانهای مفصل و طویل آنها مخالفت کرده و آنها را صریحا تکذیب می‌نماید حال من از تو می‌پرسم که حسینعلی در کدامیک از دو مورد دروغ می‌گویـد - آیـا در آنجـائی که به حقـانیت قرآن و انجیـل اقرار می‌کنـد دروغ‌گو است یا در آنجائی که برخلاف آن‌ها سخن می‌گوید و بدیهی است این امر خود یکی از چیزهائی است که مانع صدق دعوت او می‌باشد. [صفحه ۱۲۵]

انکار معجزات حضرت عیسی مسیح توسط بهاء

اشاره

اگر کسـی بپرسد منظور حسینعلی از انکار معجزات مسیح چه بوده که مخالفت با جمیع فرق مسلمانان و صریح قرآن و اناجیل نماید در حـالی که خود اقرار می‌کنـد که آنها کتابهای آسـمانی است. در جواب این سؤال می‌گویم که یکی از منظورهای وی این اسـت که چون به پیروی از میرزا علی محمـد که ادعای مهـدویت داشت متناسب می‌دیـد که وی نیز ادعای مسـیحیت کنـد و از طرفی این ادعاء مسـتلزم این بود که مانند حضرت مسیح بیماران را شفا دهد و مردگان را زنده گرداند و مردمان انتظار داشتند که حداقل یک سردرد یـا چشم دردی را شـفا بخشـد و چنین عملی از عهـده‌ی وی خـارج بود به ناچـار به فکر این افتاد که اصل موضوع را انکار و یک باره این باب را سد کند به این معنی که بگوید این شـفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان که به مسیح نسبت داده می‌شود به معنای حقیقی نیست بلکه مراد این است که مردمان را ارشاد و راهنمائی می‌نمود سپس ادعاء می‌کند که بالاتر از این می‌تواند انجام دهد و بیماری جهل را شـفا دهد و دلهای مرده را زنده کند. خداوند تو را هدایت کند - اگر لفظ تأویل را در بعضـی عبارات شنیده باشـی ولی برای تو شایسته نیست هر چیزی را در زیر نقاب تأویل بپذیری زیرا عقل سلیم حکم می‌کند که در قبول تأویل باید جانب قواعد محاوره و سخنی‌رانی عقلاء و قانون تفهیم و تفهم را در کلام کاملا رعایت نمود تا حقیقت صلاحیت تأویل و میزان و مقیاس

صحت و عـدم صـحت آن و اینکه چه سـخنی قابـل تأویـل و چه سـخنی غیرقابل تأویل است معلوم گردد. و به فرض [صـفحه ۱۲۶] اینکه شایسـته‌ی تأویل [۵۷] باشـد البته بایـد برهـان و دلیـل و قرینه بر تأویـل آن موجود باشـد زیرا مجرد صـلاحیت تأویـل به تنهائی موجب صـحت تأویـل کلاـم نیست (بلکه بایـد از رویه سـخن‌رانی عقلا در طرز فهمانیـدن مراد و فهمیـدن آن خارج نگردد و ملحق بکلمات صـفهاء نشود) مثلا اگر یکی از دوسـتان برای تو داسـتان خویش را نقل کنـد که به مسافرتی رفته و در آنجا به خدمت نظام وارد شده و در جنگهای سختی شرکت نموده است آنگاه تفصیلهائی از جنگ و حتی اسامی روسای لشکر و سپاهیان و کارهائی که از آنان در جنگ صادر گردیده بیان کند آیا شایسته است اگر چنین دوست خبر دهنده را راستگو بدانی سخنان وی را به میل خود تأویل کرده و مثلا بگوئی مراد وی از این همه تفصیلات این است که در خانه وی بین دو نفر جدالی روی داده و قاضی بین آنان را اصـلاح داد؟ و این درست نظیر همان است که تو و حسینعلی آنچه در قرآن و انجیل است از معجزات مسیح و داستانهای مفصل که در زمان و مکان معلوم و مشـخص و درباره‌ی اشـخاص معین و معلوم با ذکر نام و نشان هر کـدام وقوع یافته است تأویل می‌کنیـد و ادعا دارید که مراد از این داسـتانها این است که مسیح مردم را از پیسـی جهل و کوری قلب شفا داده است - آیا این قول قابل قبول است؟ یا در مثال دیگر اگر کسی مثلا مبلغ ۸۴ لیره برای شما به شخصی حواله نمود و اسم شما و پدر شما و تمام مشخصات شما را مکررا در آن تصـریح نمود آیا شایسـته است با این حال آن شـخص پس از اینکه حواله و امضاء آن را تصـدیق [صـفحه ۱۲۷] کند مفهوم آن را تأویل نمایـد و بگوید مراد این است که من ۸۴ ضـربه عصا به تو بنوازم و دلیلش هم این باشد که تفاوت حروف لیره و عصا به حساب ابجد ۸۴ می‌شود. نظیر آنکه علی محمد آیات قرآن را که در باب معاد جسـمانی و زنده کردن اسـتخوانهای پوسیده است با آن همه تأکید و تصـریح به رأی خویش تأویل کرده و در بیان آن به زبان فارسی می‌گوید - مراد از قیامت و معاد و حشر و نشـر همانا ظهور خود او است و هر کس دعوت وی را بپذیرد داخل نور و آن کس که بدو ایمان نیاورد داخل نار است زیرا تفاوت حروف نارونور به حساب ابجـد عدد پنج است و حروف کلمه‌ی «باب» نیز به حساب ابجد پنج می‌شود یا در مثال گذشـته کسـی که حواله بر سـر او است تصدیق کند که این حواله به نام تو است و باید در مقابل اجناسـی که فروخته‌ی این مبلغ را دریافت نمائی ولی تاویل حواله این است که مبلغ این حواله را بایـد به کسـی بپردازم که سالیان دراز بعـد از این خواهـد آمـد و مـدعی خواهـد شد که روح تو به قاعـده‌ی باطله‌ی تناسخ در بدنش حلول کرده گرچه مردن تو معلوم نباشد یا آنکه مدعی خواهد شد که نورانیت تو در او است هر چند او جنسی تحویل نداده و معامله نکرده است. آیا این است که تأویل یک حواله؟ مگر نه این است که شما احادیثی که درباره‌ی حضـرت مهـدی علیه‌السـلام فرزند حسن عسـگری و سـلطنت و عدالت گستری آن حضـرت وارد شده است تأویل کرده و می‌گوئید مراد از مهدی که در روایات ذکر شده علی محمد است با اینکه هیچ یک از خصوصـیات مهدی که در روایات ذکر شده در او نیست خـدا تو را هـدایت کنـد اگر نه این بود که همه جـا در این کتـاب بنای خود را بر اختصار و اجمال قرار داده‌ایم مثالهای زیادی نظیر تأویلات شـما ذکر می‌نمودیم حال خوب است برای ما بیان [صـفحه ۱۲۸] کنی که قاعـده‌ی تأویل معمول در محاورات اهل سخن چیست تا ما بر اساس همین قاعده تأویلهای تو و باب و بهاء را در میزان مقایسه قرار دهیم و اگر تو میزان تأویل صحیح را نمی‌دانی ما خود آن را بیان می‌کنیم.

منظور از تاویل چیست؟

پس بـدان که تأویل را در ۳ مقام جایز دانسـته‌اند: نخست تأویل عمل است که در مقام ابهام و آنجائی که علت حقیقی عمل واضـح نیست به وسیله‌ی تأویل منظور حقیقی عمل را توضـیح می‌دهند. مانند کلام خداوند در سوره‌ی کهف در باب ملاقات موسی با مرد عالم (خضـر) که پس از ذکر وقایعی از سوراخ کردن کشتی و کشتن طفل و به پای داشتن دیوار منظور باطنی و سبب حقیقی آن را توضـیح داده می‌فرماید «ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا» این است تأویل آنچه تو را بر آن شـکیبائی نبود. مقام دوم تأویل خواب

است که همان تعبیر آن است از روی ذوق و قریحه سلیم که به دستیاری بعضـی مناسبات معنوی و فکری صورتها و وقایع خوابها را تأویل و تعبیر می‌کنند. و معنای لفظ تأویل که در چند مورد در سوره‌ی یوسف ذکر شده است به همین مفهوم است و همچنین تعبیر دانیال رؤیای بخت نصـر و تعبیر ملک رویای دانیال را بر اساس همین قاعده است که البته ربطی به تأویل کلام ندارد بلکه خود عالم دیگری است چنـانچه عـالم رؤیـا نیز که از تصـرف قوای اوهـام و تخیـل است غیر از عـالم کلام است که برای فهمیـدن و فهمانـدن مقاصد ابداع شده و در حقیقت نظام امر معاش و معاد مردم و درک حقایق اشـیاء و شـناختن آن متکی به آن است. مقام سوم تأویل کلام است که هسته‌ی مرکزی و هدف اصلی بحث ما است چون مسلم است که مقصود از این بحث تأویل و تعبیر خوابهائی از قبیل اشـخاص مثل یوحنا و غیره نیست که شما به هر نحوی که بخواهید تأویل [صفحه ۱۲۹] کنید بلکه آنچه میان ما و شما است کلمات خداوند و پیغمبران او و ائمه‌ی هدی است که به منظور آشکار کردن حقایق و ارشاد و راهنمائی خلق گفته شده و بنابراین تأویل در کلام چیزی جز بیان مرادی که بازگشت کلام به آن است نیست به این معنی لفظی که (به واسـطه اشتراک و غیره) چنـدین معنا در آن احتمـال می‌رود و برحسب استعمالات اهل لغت و محاورات عقلا و اهل زبان نسبت هر یک از این معانی به این لفظ متساوی و هیـچ یـک را بر دیگری ترجیحی نیسـت بـه واسـطه قرینـه یکی از آن معـانی را تعییـن نمـوده می‌گـوئیم مراد از این کلام این معنی می‌باشـد بنابراین به صـرف ادعاء تأویلی را نمی‌توان پذیرفت مگر در صورتی‌که قرینه یا دلیلی از عقل یا نقل که مورد پسـند عقلا و دانایان همان لغت باشد برای اثبات آن تأویل موجود باشد. و دیگر از مواردی که تأویل در لفظ یا کلامی جایز است هنگامی اسـت که موجود باشد که از لفظی معنای لغوی حقیقی آن اراده نشده و قرینه لفظی که معنای مجازی آن را تعیین کند نیز در دست نباشد مثل قول خداونـد «یـدالله فوق أیدیهم» ولی چون عقل سـلیم حکم می‌کند که خداوند عالم جسم و جسـمانی نیست و دست به معنی اصـطلاحی ندارد و از طرفی در خود آیه هم دلیل و قرینه‌ی لفظا موجود نیست که مراد از دست را بیان کند از این رو به قرینه عقلیه کلمه‌ی «یـد» را به قـدرت تأویل می‌کنند و بنابراین معنای آیه این طور می‌شود که «قدرت خداوند فوق قدرتهای بشـر است» و دلیل این تأویل این است که نزدیکترین معنای مجازی ید همانا قدرت است و چون در نزد بشـر دست وسیله‌ی اعمال قدرت و قوت است (چنانچه در عبارت فارسی هم می‌گوئیم فلانی فلانجا دست دارد) و باید دانست که این لفظ [صفحه ۱۳۰] و امثال آن از متشابهات قرآن است در مقابل محکمات آن زیرا متشابه لفظی است که معنای آن به چند صورت مشـتبه باشد در حالی که محکم لفظی است که معنای آن واضـح و روشن است و خداوند در سوره‌ی آل‌عمران به این دو موضوع اشاره کرده و می‌فرماید «هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و أخر متشابهات فاما الـذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنـهٔ و ابتغاء تأویله و مـا یعلم تـأویله الا ـ الله و الراسـخون فی العلم» یعنی او است کسـی که قرآن را بر تو نازل فرموده که بعضـی از آن از آیات محکمه است که اساس و مبنای این کتاب است و بعضی از آن از متشابهات است پس کسانی که سیاهی هوا و هوس و معصیت قلب آنها را گرفته و دلشـان به باطـل است به پیروی از متشابهـات به دنبال آشوب و فتنه و یافتن تأویل آن می‌رونـد و حال اینکه تأویل آن را جز خداونـد و کسـانی که در علم قرآن راسـخند (پیغمـبر و ائمه علیهم‌السـلام) نداننـد. و از موارد تأویـل لفظی است که از لحـاظ لغوی دارای معنای کلی و شامل افرادی از یک طبقه باشـد مثل لفظ (انسان) که اطلاق به هر جاندار صاحب عقلی می‌شود و دارای افرادی از قبیل زید و عمرو و بکر است – حال در بعضـی موارد گوینده ممکن است با ذکر لفظ کلی اراده فردی از آن لفظ را داشـته باشـد که در این صورت این لفظ قابل تأویل است مثل اینکه بگویـد انسان را دیدم و مراد مثلا زید یعنی یک فرد به خصوصـی باشد و در حقیقت در این عبـارت زیـد تأویـل لفـظ انسان است و نظایر اینگونه تأویل در قرآن دیـده می‌شود که از آن جمله آیاتی است که بر معاد و حشـر و نشر مردگان و حساب و عقاب دلالت دارد و در این گونه آیات تمام این امور «بیوم الحساب و یوم الدین» تعبیر شده که روزی از روزها است ولی در خود [صـفحه ۱۳۱] آیات این روز تعیین نگردیـده است بنابراین اینگونه آیات از لحاظ کلی که بر معاد و حشـر و نشر و عقاب و ثواب دلالت دارد از نصوص قرآن و از آیات محکمات است لیکن از نقطه نظر اینکه معلوم نیست چه

روزی است از نوع متشابهات است و تأویل این قبیل آیات عبارت است از تعیین روز معاد و حشر مردگان و خداوند در سوره‌ی اعراف در آیه «یوم ۱ یانی تأویله» اشاره به همین معنی فرموده است و جا دارد برای اینکه به خوبی به این معنی آشنا شوی آیات از ۳۶ تا ۵۲ را قرائت کنی. یکی دیگر از نظایر این قبیل تأویل قول خداوند تعالی در آیه «انما انت منذر و لکل قوم هاد» یعنی تو پیغمبر ترساننده‌ی و برای هر قومی راهنمائی است که در آیه بیان نشده است که راهنمای امت پیغمبر آخرالزمان کیست و اگر حدیث احمد بن حنبل در مسند و احادیثی نظائر آن نبود که حضرت رسول (ص) می‌فرماید «یا علی من پیغمبر ترساننده‌ام و تو راهنمائی» دلیلی بر تأویل آیه به حضرت امیرالمؤمنین نداشتیم - این آیه نیز از لحاظ دلالت بر وجود راهنما برای هر قوم از متشابهات قرآن است. همچنین در آیه‌ی «انما ولیکم اله و رسوله و الذین آمنوا الذین - یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکوهٔ و هم راکعون «یعنی همانا ولی امر و صاحب اختیار شما خداوند است و پیغمبر او و کسانی که ایمان آورده و نماز می‌خوانند و در حال رکوع انفاق مال می‌کنند که در خود آیه مراد از کسانی که نماز می‌خوانند و در حال رکوع انفاق مال می‌کنند تعیین نگردیده و اگر احادیث بسیاری نبود که جملگی دلالت بر این [صفحه ۱۳۲] دارد که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) که روز در رکوع نماز انگشتر خود را به سائلی داد نازل گردیده دلیلی در دست نبود که ما آن را این طور تأویل کنیم. خدا تو را هدایت کند - بنابراین تنها موردی که شایسته تأویل است عبارت از لفظی است که نه به طور ظاهر مفید مقصود است و نه صریح است و نه منصوص بلکه احتمالات درک مقصود در آن علی السویه است ولی با این حال به مجرد دلخواه و از روی هوی و هوس یا بدون دلیل و برهان تأویل چنین لفظی جایز نیست زیرا تأویل به میل و هوای نفس را در آیه‌ای که قبلا ذکر شد خداوند مذموم دانسته و آن را از صفات اشخاصی قرار داده است که باطن آنان مریض و دلشان آلوده به باطل است و برای ایجاد فتنه و حکومت بر ضعفاء و همچنین به منظور ترویج أباطیل خود آیات را تأویل می‌کنند و تردید نیست که این تأویل متکی به هیچ گونه هدایت و حجت و برهان عقلی یا نقلی و مستند به قرآن نیست - و اما اگر لفظی بالعکس به طور ظاهر مفید معنی است یا صریح و منصوص است خود از محکمات است که هیچ کس را یارای اظهارنظر شخصی در آن نیست حتی اگر اشخاصی که طبق آیه‌ی شریفه دلشان آلوده به باطل است اندکی هوشیار باشند از ترس دانایان اهل لغت و لسان از اظهارنظر خصوصی در پیرامون اینگونه محکمات یا تأویلی در آن خودداری خواهند کرد زیرا در غیر این صورت به دست خود به رسوائی خویش اقدام نموده‌اند از این رو است که ناچار طبق گفته‌ی قرآن به دنبال تأویل الفاظ متشابه می‌روند تا بدین وسیله اغراض ناپاک خود را تأمین و با تاویلات غیرمنطقی خود مردمان کوتاه فکر و نادان را فریب دهند حال تا چه حد جای شگفتی است که روزگار در پس پرده گروهی را می‌پروراند که الفاظ صریح و معانی [صفحه ۱۳۳] منصوص را بازیچه‌ی اغراض خویش قرار داده و شگفت‌تر اینکه گروهی از همین اشخاص ادعاء خردمندی و روشن فکری و زیرکی و حتی لغت‌شناسی هم می‌کنند (بنگر زمانه را که چه اعجو بها کند).

ادعای الوهیت وربوبیت

و از موانعی که بین علی محمد و حسین علی مشترک است و جلوگیر و سد قاطعی است از قبول ادعاء یا تصدیق به حقانیت آنان و در عین حال دلیل واضحی است بر فساد دعوت و بطلان طریقه ایشان این است که هر دو مدعی خدائی و ربوبیت شده‌اند و این مصیبتی بس بزرگ و فاجعه‌ی بسی شگفت‌آور است و حتی در همین مقدار مختصر و ناچیزی که از نسخه‌های متعدد کتابهای آنان در دسترس ما بوده است می‌بینیم که به طور مکرر با صدای بلند چنین ادعای ناروائی می‌کنند چه بسا در آن کتابهائی که ما ندیده‌ایم و بدان دسترسی نداشته‌ایم مطالبی از این وقیحانه‌تر و شنیع‌تر هم موجود باشد. علی محمد در بیان می‌گوید. تمام نامها نام خدا است در حالی که او را نامی نیست و جمله صفات صفت خدا است و او را صفتی نیست باطن او کلمه‌ی لا اله الا الله و ظاهر وی در قرآن «محمد رسول الله» است و در همین کتاب ذات خداوندی را حروف هفتگانه ع ل ی م ح م د می‌داند و هم چنین در

این کتاب فصلی است مخلوط از عربی و فارسی که در آن می گوید «همانا آن قائمی که جملهی مردم در انتظار روز ظهور اویند و همه به ظهور وی وعده داده شدهاند منم» و به فارسی می گوید «مختصر مقال. من قیوم أسمائم گذشت از ظهور من آنچه گذشت و صبر کردم تاکل ممحض شوند و نماند الا وجهی و بدانکه من من نیستم بلکه مرآتی هستم که در من غیر خدا دیده نمی‌شود» و نظیر این مطلب را در اواخر لوحی که به این جمله آغاز می‌شود «یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدم» نیز می گوید «ای ابراهیم شاهد باش که تو روزی عرش ظهور پروردگار خویش بودی و ما پیش از آن و [صفحه ۱۳۴] پس از آن بودیم و هستیم بنگر تو را آفریدیم و روزی عطا کردیم و سپس میراندیم و از نو حیات بخشیدیم تا این زمان - همانا ایشان از کتابها و صحف در پردهاند پس چون آن صحیفه‌ها بر پروردگار تو - پروردگار آنچه با چشم توان دید و آنچه نتوان دید - پروردگار جمله دنیاها نازل گردید...» و از این کلام همین کافی است که می گوید کتابها و صحف بر خداوند یعنی خودش نازل گردید پس اوست «پروردگار آنچه دیدنی و آنچه نادیدنی است و پروردگار عالمین» ای کاش می‌دانستیم اگر صحف بر خداوند نازل گردید پس نازل کنندهی آنها چه کسی بوده است. حسینعلی هم در این زمینه دربارهی ملاحسین بشروئی و همچنین درباره علی محمد در صفحهی ۱۸۸ کتاب ایقان سخن گفته است در آنجا می گوید «اگر وی نبود مقصود ملاحسین بشروئی است) خداوند بر عرش رحمانی خویش مستقر نمی گردید و بر کرسی صمدانیتش قرار نمی گرفت» و علت این سخن این است که نخستین کسی که دعوت علی محمد را پذیرفت و کلمات و الواح وی را در میان مرم انتشار داد همین ملاحسین بود این شخص به اصفهان و کاشان و تهران و خراسان برای تبلیغ این مذهب مسافرت نمود و در امر تبلیغ و هم چنین جنگ با مخالفان و مسلمانان از هیچ چیز فروگذار نکرد و بالاخره در بارفروش (بابل) مازندران به قتل رسید دربارهی میرزا یحیی ملقب به صبح ازل هم نظیر اینگونه لا طائلات در کلمات میرزا علی محمد می‌توان دید از آن جمله در نامهای است که در اواخر کار خود برای میرزا یحیی فرستاده است و در حقیقت این نامه به منزلهی وصیتی است که در آن عهد خویش را به میرزا یحیی وامی گذارد و مضمون قسمتی از این نامه چنین است «این نامهای است از مهیمن قیوم به سوی عزیز و محبوب [صفحه ۱۳۵] خویش بر اینکه بیان هدیهی من است به سوی تو با یقین به اینکه خدائی جز تو نیست و امر و خلق مختص تو است» و باز نظیر اینگونه صحبتها را ما در کتابی از کتابهای آنها که به نام «الایمان فی اظهار نقطهٔ البیان» است یافته‌ایم و عنوان نوشته که علی محمد به میرزا یحیی فرستاده این است «در مکتب خانه من یظهر الله منور فرمایند» و خود نامه بدین مضمون است «هو الابهی الله لا اله الا هو العزیز المحبوب له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و هو المهیمن المقیوم انه کتاب من المهیمن القیوم... تا آخر» که بعد از ذکر صفات خداوند می گوید این نامهای است از مهیمن قیوم. و حسینعلی در کتاب ایقان در این مقوله از جمله همکاران خویش پیشی جسته است زیرا برای هر کس که ظهور کند و دعوائی داشته باشد مقام الوهیت را ثابت کرده و این امر را یک نوع «ظهور الهی» دانسته است. مثلا در صفحهی دوم دربارهی ظاهر می گوید «لقاء او که عین لقاء الله است و دربارهی خداوند می گوید «به ظهور مظاهر نفس خود» و در اول باب دوم راجع به علی محمد می گوید «این باب در بیان این است که خورشید حقیقت و مظهر نفس خداوند بر هر که در آسمانها و زمینها است فرمانروائی داشت» سپس می گوید «این است مقام انا هو و هو انا» یعنی من اویم و او من است (در حقیقت کنایه از وحدت او و خدا است العیاذ بالله) آنگاه می گوید «و جمیع آنچه به ایشان یعنی الله جل و علا راجع است فی الحقیقهٔ به حضرت ظاهر راجع پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می‌شود بعد از آن می گوید و اگر شنیده شود از مظاهر (انی انا الله) حق است و ریبی در این نیست به ظهور و صفات و اسماء ایشان - ظهور الله و اسم الله و صفت الله) یعنی هر کدام از مظاهر که بگویند من خدا هستم حق است و شکی در آن نیست زیرا ظهور آنها ظهور خدا و صفات آنها صفات خدا و اسم‌های آنها اسماء خدا است. [صفحه ۱۳۶]

زمان نوشته شدن کتاب ایقان

بایـد دانست که حسـینعلی کتاب ایقان را همچنان که در خود کتاب اشاره می‌کنـد هنگام اقامت در بغـداد نوشـته و در این هنگام بر حسب ظاهر بر پیروی از برادرش یحیی خود را مقید می‌دانسته است هر چند در نهانی دسیسه‌هائی ترتیب می‌داده است که مستقلا به نـام خود دعوت کنـد و به این جهت در این هنگـام ادعا نکرده است که مظهر خداونـد یا خود خـدا است لیکن پس از اینکه حال و زمان مقتضـی گردیـد که در ادرنه مسـتقلا به نام خود دعوت نمایـد و آوازه این داعیه را در عکا بلند کند به طور آشـکار به دعوای خـدائی پرداخت و به همین علت است که تظـاهر بـا دعـای الوهیت و ربوبیت از ناحیه‌ی حسـینعلی در کتاب اقـدس او به طور مکرر دیـده می‌شود که از آن جمله این عبارت است «ای جماعت انشاء بشـنوید صـدای مالک اسـماء را که شـما را نـدا می‌کنـد از طرف زنـدان بزرگش که خـدائی نیست غیر از من که با اقتـدار و متکبرم» و در کتاب الواح که در زندان عکا تحریر کرده است در ضـمن کلماتی که با مبلغین خود عنـدلیب و حسن و سـید عبـدالغنی نامی خطاب کرده است می‌گویـد: «این حسن بدین ندائی که از جانب زنـدان است گوش فرادار که گویـد خدائی جز او نیست خدای یکتا و خبیر - هنگامی که سـتارگان آسـمان بیان مرا ببینی و شـراب معرفت را از جـام گرم من بنوشـی بگـو الهی الهی سـپاس می‌کنم تـو را که مرا بیـدار و هشـیار نمـودی و در زنـدان خـویش مرا یـاد فرمودی» هم چنین در کتاب الواح در ضـمن نامه‌ای که در جواب مراسلات جمعی از یاران و پیروان خود می‌نویسد و بدین مضمون آغاز می‌شود که «نامه‌ی آنجناب به منظر اکبر رسیـد» و مضـمون نامه و منظور اصلی آن شکایت از برادر خود میرزا یحیی صبح ازل و همچنین مذمت و حتی تکفیر او و پیروان او و جواز بر آنان است پس از اینکه مقام خود را بیان کرده و خویشـتن [صفحه ۱۳۷] را به نام قیوم می‌نامـد چنین می‌گویـد «ای قوم به یاری خداونـد قیام کنیـد همانا آن قومی که قائم به ظهورش شـما را بشارت داد آمد» هم چنین در این نامه می‌گویـد «بگو ای قوم این است آن قیوم که در زیر چنگال شـما قرار گرفته است (اگر به وی رحم روا ندارید به خود رحم کنیـد» و در مقـام شـکایت از برادر و پیروان وی می‌گویـد «کسـانی که کـافر شده‌انـد به آنکس که نـامش زینت‌بخش صحیفه مکنون است گرفتار خسران و زیان شدند - همانا طلعت احدیت ظاهر و پرچم ربوبیت افراشته گردید و پرده الوهیت برداشته شد و سر مستتری که نقاب بر چهره سر اعم نهاده بود آشکار گردید - به جان او سوگند که بیان از وصف او تعالی هذا القیوم عاجز است به جان [۵۸] رحمن سوگنـد بیان می‌نالـد و می‌گوید ای پروردگار من تو مرا نازل فرمودی برای اعلای ذکر خود و قائم (یعنی علی محمـد) بنابر فرمان تو بنـدگان را امر نمود که به سبب من از درک جمال قیوم تو در حجاب نشوند - لیکن مردمان آن چه در اثبات حقانیت تو در من نازل گردید تحریف نمودند و مرا برای خویش پسری قرار دادند که به آن با تو معارضه می‌کنند - پس ای کـاش نـازل نفرمـوده بـودی و ذکر ننمـوده بـودی - به عزت تو سوگنـد است که اگر مرا نـابود می‌فرمودی مرا خوشـتر بود تـا اینکه موجود باشم و بندگان تو که بر مخالفت تو قیام نموده‌اند و در حق تو خواستند آنچه خواستند به قرائت من بپردازند.

اختلاف در جانشینی باب

بایـد دانست که چون علی محمد کشـته شد بین پیروان وی معروف [صـفحه ۱۳۸] و مسلم بود که میرزا یحیی جانشـین و قائم مقام وی خواهد بود و شـخص مذکور کسـی است که باب وی را صـبح ازل لقب داده و حسـینعلی به منزله‌ی جانشـین و مبلغ میرزا یحیی بود چون یحیی خود را از انظار دوست و دشـمن مستور می‌داشت تا آنکه در اول محرم ۱۲۶۹ که هر دو وارد بغداد شدند حسینعلی را به خـاطر افتاد که این امر را به تنهائی برای خود قرار دهـد و دعوت را به نام خویش اظهار نمایـد (سال مـذکور نزد بهائیها به «عام بعـد حین» موسوم گردیـد) و از همین زمان است که این دو نفر هر کـدام به ترویـج امر خویش پرداختند و به دسـیسه‌ها و نیرنگهای پشت پرده بر علیه یکدیگر قیام نمودند و ناچار یک بغض و عداوت شدیدی بین آنان به وجود آمد که به علت مقتضیات زمان و به دست نیامـدن فرصت مساعـد به صورت مخفی مانـد و مجـال خودنمائی نیافت و چون حسـینعلی از برادر و پیروان وی احساس خطر نمود (زیرا پس از آنکه تابع امر برادر و مبلغ و هواخواه او بود مردم را به خود می‌خوانـد آنان وی را عهدشـکن و مرتد می‌خواندند)

ناچار از ترس به کردستان حوالی سلیمانیه گریخت و دو سال بعد چون به سبب زیاد شدن یاران امر خود را قوی دید دو مرتبه به بغداد مراجعت نمود لیکن در این اوان هر دو دسته را به اسلامبول تبعید نمودند و حسینعلی و هواخواهان وی در ۱۵ ذی قعده ۱۲۷۹ و میرزا یحیی چند روزی قبل از آن از بغداد خارج و در موصل به هم پیوستند سپس در اسلامبول دستور داده شد که جملگی به ادرنه که بها و بهائیان آن را ارض سری (سرزمین راز) می‌نامند تبعید کردند و این حادثه در سال ۱۲۸۰ اتفاق افتاد. در ادرنه اختلاف بین دو برادر و هواخواهان آنان به صورت تحریکات و انقلابات بروز نموده و از آنجا حکم تبعید میرزا یحیی به جزیره‌ی قبرس و [صفحه ۱۳۹] تبعید میرزا حسینعلی به عکا صادر گردید و حکومت وقت برای هر یک از دو دسته جاسوسانی از دسته‌ی دیگر مأمور نمود که از آن جمله هشت نفر مراقب میرزا حسینعلی بودند تا بالاخره در ۱۲ جمادی الأولی ۱۲۸۵ وارد عکا شدند و چون حسینعلی این عده را سنگ راه دعوت و مانع رواج کار خود می‌دید شبانگاهی با جمعی از پیروان خود بدانان حمله برد و با چاقو و ساطور قطعه قطعه نمودند به این سبب حکومت وقت وی و پیروانش را دستگیر کرده و در زندان انداخت طبق مدارک موجوده و گواهی دفتر زندان چهار ماه در حبس ماند و در این مدت است که نامه‌هائی که در صفحات قبل بدان اشاره شد تحریر نمود و در آنها علاوه بر اظهار شکایت از برادر خود کوس تکفیر او را نیز برملا نمود زیرا سختگیری‌هائی که در زندان از او می‌شد بیشتر از ناحیه‌ی برادر و در اثر توصیه‌های وی و هواخواهان او به حکومت بود.

دلیل حسینعلی بر الوهیت خودش

هم‌چنین حسینعلی در جای دیگر در الواحش در موضوع ادعای الوهیت می گوید «موهای من برای جمال من گواهی می‌دهند که خدائی جز من نیست من در ازل قدم اله فرد احد صمد قیوم بودم - این است عرش ظهور خداوند خدائی جز من نیست - با این همه چگونه بر این جمال اعتراض روا می‌دارید» خدا تو را هدایت کند چگونه برای یک فردی از بشر روا می‌دارید که ادعای خدائی کند و خود را پروردگار و رب العالمین بداند و لا اله الا انا (خدائی جز من نیست) بگوید بشری که ضعیف و حادث است و شکمش آلوده است از کثافات عذره و بول، به کمترین چیزی متالم و محزون می گردد و از ستمی که بر وی - می‌شود تظلم و اظهار شکایت می کند و بالاخره و خواه‌ناخواه در معرض مرگ یا قتل است - [صفحه ۱۴۰] خدا تو را به طریق خویش راهنمائی کند - آیا نمی‌بینی آن عرب بادیه‌نشین وحشی بت‌پرست را که چون مشاهده می‌کند روباهی بر بت وی بول کرد ناگهان شعور باطن وی بیدار شد و با خود گفت «آیا این که روباهی بر سر او بول می کند سزاوار است خدا باشد و در معرض عبادت در آید خاک بر سر آن بتی که روباهان بر آن ادرار کنند -» خدا تو را هدایت فرماید آیا به این نکته بر خورده‌ای که در ضمن این مذهب من در آورد چه بدعتها و فتنه‌هائی نهفته است اگر تاکنون به این قبیل موضوعها توجهی ننموده‌ای باید گفت حقا عقل و خرد خویش را تباه نموده و فقط به صرف هوای نفس به این طایفه متمایل شده‌ای بدون اینکه هیچ‌گاه در مقام این برآمده باشی که اندکی بر حقیقت [۵۹] دعاوی آنان و آنچه در کتابهای این دسته موجود است اطلاع حاصل کنی و یا لااقل آن مقداری از اسرار مخفی کتابهای آنان که خواه‌ناخواه مانع تصدیق و در عین حال هر کدام به تنهائی دلیل کذب و تکذیب کننده‌ی ایشان و معرف حال و روحیات و فاش کننده‌ی اغراض آنان است. بشناس تا شاید راه راست را از غیر آن تشخیص داده و در صراط هدایت قدم گذاری و اگر تاکنون بدین نکات برخورده‌ای چگونه بر خود هموار می‌کنی و عقل و وجدان تو جایز می‌شمارد که یک نفر بشر امثال علی محمد و حسینعلی را خدا و پروردگار جمله عالم بشماری اگر تو را دلیل در دست است که تو را قانع کرده است برای من بیان کن تا بیاری [صفحه ۱۴۱] خداوند فساد و ضلال آن را برای تو روشن و ثابت می‌نمایم.

جواب از خود حسینعلی در رد ادعایش

خدا تو را هدایت فرماید - تو و هر آدم عاقلی لا محاله از شخص دروغگو تنفر دارید حال آیا از علی محمد یا حسینعلی نمی‌پرسی «تو که به گمان خویش خدائی مگر نه این است که به ادعای خود می گوئی من آن خدائی هستم که به ظهور موسی و عیسی و محمد (ص) و ائمه طاهرین ظاهر گردیدم - مگر به موجب همین ادعا از کلام و وحی خود تورات و انجیل و قرآن را نفرستادی - مگر در انجیل‌های چهارگانه درباره‌ی معجزات حضرت عیسی داستانهای مشروح و مفصلی درباره‌ی اتفاقات مخصوص و اشخاص معین و معلوم بیان ننمودی و با لفظی روشن و نیکوترین بیان آنها را برای تنبیه مردمان ذکر نکردی - مگر تو خود در قرآن و در ظهور خویش در محمد (ص) و علی (ع) و ائمه‌ی طاهرین (ع) تذکر ندادی که محمد (ص) خاتم پیغمبران است که به مرگ وی رشته وحی منقطع خواهد گردید و از پس او پیغمبری نخواهد بود و تاکید ننمودی که «ان الدین عندالله الاسلام» و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه» و ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» و اینکه اسلام دین جاویدان است و برای آن مدت و زمان مخصوص نخواهد بود و اینکه قرآن به طریقی هدایت می کند که با قوام‌ترین راهها است و اگر کسی به قرآن تمسک جوید رستگار خواهد گردید و هرگز به گمراهی نخواهد افتاد و اینکه خداوند جمیع مردگان را در روز قیامت در صحرای محشر جمع و برای دادن پاداش خوب و بد هر یک آنان را زنده خواهد کرد بعد از آنکه به صورت خاك یا خاکستر پوسیده درآمده باشند و همچنین برای اثبات معاد جسمانی قدرت خویش را در خلق و ایجاد جمیع [صفحه ۱۴۲] ممکنات در مرحله نخست دلیل قرار دادی و کسانی را که انکار [۶۰] معاد می کردند مورد سرزنش قرار دادی و این موضوع را چه در قرآن و چه در کلمات خود در هنگام ظهور خویش در محمد (ص) و ائمه تکرار نمودی و نیز در کلمات خود هنگام ظهور و تجلی خویش در محمد و اهل بیت او علیهم‌السلام بشارت دادی که نهمین فرزند حسین حضرت مهدی فرزند حسن عسگری (ع) از جاریه آن حضرت موسوم به نرجس به وجود خواهد آمد و پس از غیبت طویل و زندگی بسیار درازی که نظیر زندگانی نوح و خضر است و در زمانی که در اثر طول غیبت فتنه‌ها و شبهات به حد وفور رسیده است و بسیاری از مردم از دین برگردند ظهور خواهد نمود. و با ظهور خویش و سطلنت مطلقه‌اش زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنانکه از ظلم و جور پر شده است. حال ای خدا چه شده است که در این تجلی‌های تازه و ظهورهای جدید خود با تمام گفته‌های گذشته‌ی خویش بنای مخالفت گذاشته و خلاف آنها را اظهار می کنی تا آنجائی که مردم چندی از این خلاف گوئیها را جمع‌آوری کرده و (در ضمن موانعی که در گذشته ذکر شد) در دسترس ما می گذارند» آفرین بر آن کسانی که گوش شنوائی برای شنیدن و پذیرفتن این تناقضات و دروغ بافیها ندارند. خدا تو را هدایت فرماید به نظر ما همین یک اصل کافی است که ادعاها و اغراض این طایفه را در نظر تو باطل نموده و موجب آن شود که به شاهراه هدایت و حقیقت بازگشت نمائی و هم چنین کافی است [صفحه ۱۴۳] که با این مطلب حجت خداوند بر تو تمام و جای عذری برای تو نماند. با این همه چنانکه باز احتیاجی باشد که در باب مشکلات خود از ما سئوالاتی نموده یا مطالب گذشته را آنچنانچه لازم است درك نکرده و در آنها متزلزل باشی و در اطراف آن توضیحی از ما بخواهی به ما مراجعه کن و دلائل خود را بیان و شبهات خویش را در میان نه و مطمئن باش که به حول و قوه‌ی الهی هیچ گاه موجب کدورت یا ملامت برای ما نخواهد بود و اگر از اینکه من در موردی در این کتاب گفته‌ام فلان شخص دروغگو یا ضد و نقیض گو است و تو را خوش نیامده است امید اغماض دارم زیرا مسلم است بر طبق قاعده احتجاج هنگامی که با دلیل دروغگوئی شخص ثابت گردید ناچار باید به وی دروغگو خطاب نمود و حال اینکه در این مقام به حداقل آنچه باید گفته شود اکتفا شده است به این معنی که این لفظ دروغگو را ما به کسی خطاب کرده‌ایم که به دیانت و شریعت و قرآن و خداوند و کتابهای آسمانی اهانت و ستم نموده و همچنین در بیان راه راست و دیانت حقه و اهل آن و نیز در لغات زبان و کلمات و اعراب و طرز تفهیم و تفهم آن ظلم و ستم روا داشته است اکنون در خاطر من یک سئوال دیگر باقی است که تو را به شرافت اخلاق و دیانت سوگند دهم که از روی کمال صداقت و آزاد منشی و انصاف پاسخ دهی که مطالب و کلماتی که ما در این کتاب از قرآن و اخبار اهل بیت عصمت مورد استفاده قرار دادیم اگر تو یا کسی غیر تو

بخواهد آن مطالب را با الفاظی ادا کند که دیگر تاویل و تعبیری در آن ممکن نباشد آیا به چه نحو و با چه الفاظی باید ادا کند؟ آیا برای اداء مقصود [صفحه ۱۴۴] لفظی واضح‌تر و روشن‌تر از آنچه در آیات و اخبار گذشته وارد شده سراغ می‌توان داشت؟ آیا به سخن گفتن خود در خانه با خانواده و زن و فرزند و خدمتگزاران توجه نموده‌ای که چگونه و با چه لفظی است که آنان مقصود تو را به نحو کامل درک نمایند؟ آیا طرز این مکالمه غیر از همان نحوه‌ای است که جمیع خردمندان برای اداء مقصود دارند.. آیا نمی‌بینی این راه و رسمی که شما در تأویل و تعبیرهای نچسب و دور از قاعده عقل در پیش گرفته‌اید سبب می‌شود که باب حصول یقین و تفهیم و تفهم مسدود گردد و به هیچ وسیله دروغ از راست تمیز داده نشود و مثلا مطالب گوینده‌ای را نتوان فهمید راست گفت یا دروغ امر کرد یا نهی - زیرا اینگونه تأویلات ناروا و بی‌ملاک شما در هر کلامی راه می‌یابد تا جائی که هیچ گونه مفهوم قطعی و سر براستی برای آن نمی‌ماند بویژه در صورتی که مراعات قواعد و دستورات زبان را چه در ماده‌ی کلمات و چه در اعراب آن ننموده و غلط گفتن و غلط خواندن را شیوه‌ی سخن خود قرار دهیم چنانچه روش کتاب بیان شما همین است و در همین صفحات اخیر کلمات حسینعلی را نقل نمودیم که می‌گوید «بیان می‌نالد و می‌گوید آنچه درباره اثبات حق خود بر من نازل فرمودی مردمان تحریف نمودند». خدا تو را هدایت فرماید از اول تا آخر بیان را خود نگاه کن ببین چه کلام منصوص یا ظاهری در حق حسینعلی در آن هست که مخالفت با آن تحریف و سزاوار این گونه سرزنش باشد با اینکه شما خود مخالفتهای خویش را با نصوص قرآن و اخبار با آن همه صراحت و تاکیدی که درباره‌ی حضرت مهدی فرزند حسن عسکری (ع) و همچنین [صفحه ۱۴۵] درباره‌ی معاد جسمانی و ختم شدن نبوت به حضرت رسول اکرم (ص) و انقطاع وحی پس از آن حضرت وارد شده است همه آنها را به بهانه‌ی تأویل قابل قبول می‌دانید - آیا دیده‌ی بصیرت نمی‌گشائی و مراعات شرافت حق و حقیقت و وجدان نمی‌کنی و از همین مطلب درس عبرت نمی‌گیری هر چند آنچه در موانع قبول دعوت علی محمد و حسینعلی ذکر کردیم برای هر شخص خردمند و منصفی کفایت می‌کند لیکن شاید نظر تو این باشد که در دلائل این دو نفر نیز تأمل و بحث کنیم از این رو ما آنچه دلائل از آنان یافته‌ایم ذکر می‌کنیم و چنانچه غیر از این نیز دلائل دیگری در نزد شما هست ذکر کنید تا در آن بحث و تأمل کنیم. اینک می‌پردازیم به ذکر دلائل آنها که در حقیقت شبهاتی بیش نیست.

شبهاتی که بابیه به آنها احتجاج می کنند

اگر ادعایشان دروغ است چرا خداوند آنها را عذاب نکرد؟

شما می‌گوئید میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی هر یک کتابی آورده و گفتند این کتاب وحی الهی و کلام خدا است و اگر آنان در این امر به دروغ سخن می‌گفتند خداوند به عذاب خویش ایشان را هلاک و ریشه‌ی حیات آنها را قطع می‌نمود و در عقوبت ایشان تعجیل می‌فرمود و آنان را مهلت نمی‌داد زیرا خداوند در سوره‌ی الحاقه می‌فرماید «و لو تقول علینا بعض ألاقاویل لاخذنا منه بالیمن ثم لقطعنا منه الوتین» یعنی اگر این پیغمبر بر ما سخنی به دروغ نسبت دهد البته قدرت و توان وی را گرفته و شاهرگ حیات او را قطع خواهیم نمود. در جواب این شبهه می‌گوئیم ما از جماعت بی‌شماری که تا این زمان به دروغ ادعای پیغمبری کرده‌اند و بر خداوند دروغ بسته‌اند صرف‌نظر می‌کنیم مانند (مسیلمه و عنسی و کسانی که قبل از آنان و بعد از آنان بوده‌اند و [صفحه ۱۴۶] خداوند به آنان مهلت داده است بیش از آنچه به علی محمد مهلت داده لیکن اقلا اندکی تأمل کن مگر همین میرزا یحیی صبح ازل نیست که کتاب و سخنانی آورد و نسبت آن را به وحی داد و برادرش بهاء وی را تکفیر نمود و کاذب خواند و هواخواهان وی را بدتر از فرعون و هامان و اصحاب شیطان دانست و ادعا نمود که آنان کتاب بیان را تحریف کردند و آنها را بدین سبب ملعون خواند و بسیاری از نسبتهای دیگر که در الواح و در ایام زندان در هنگامی که در اثر اختلاف با برادر خود گرفتار بوده و دل پری از

برادر داشته است نگاشته و شمه‌ای از آن را ما در همین مقال در ضمن بیان ادعاء الوهیت حسینعلی ذکر نمودیم و از طرف دیگر همین حسینعلی کتابهائی آورد و نسبت آن را به وحی الهی و کلام خداوند عزوجل داد و در مقابل برادرش میرزا یحیی وی را تکذیب نمود و مرتد و کافر خواند و به منزله‌ی گوساله‌ی سامری دانست و ادعا نمود که اصحاب او مشرکند و از جمله کلماتی که میرزا یحیی در این مقام گفته و به دست ما رسیده است این است که می‌گوید «برای شما از جانب ما نور و راهنمائی روشنی بر حق نازل گردید که کتابهائی که در دست شما است تصدیق می‌نماید - پس بعد از این شما دانسته گوساله را نگیرید - کسانی که از پس نور خداوند گوساله را می‌گیرند مشرکند» و نیز کلمات دیگری از میرزا یحیی از قبیل اینکه می‌گوید «بکشید کسانی را که به نور خداوند کافر شدند تا در میان شما فتنه نباشد و از بیان کمک و استعانت جوئید - روزی که هر دو دسته جمع شوند - در این روز خداوند بر عرش خویش مستقر خواهد گردید - از خداوند بپرهیزید و تقوی را پیشه‌ی خود کنید تا به تقوی برسید» اکنون تو خود [صفحه ۱۴۷] انصاف داده و بگو کدامیک از این دو برادر در این ادعا که کتاب خود را وحی و کلام خداوند دانسته‌اند و هر کدام دیگری را تکفیر نموده‌اند راستگو و بر حقند ناچار باید بگوئی یا هر دو دروغ گفته‌اند یا یک نفر از آنها - در این صورت ما از همین اقرار اتخاذ سند نموده و می‌گوئیم بنابراین یا هر دو و یا یک نفر از آنان به خداوند دروغ و افتراء بسته است در حالی که می‌بینی خداوند او را هلاک ننموده و رگ حیات وی را قطع نفرموده است بلکه به وی مهلت داد و وی را به جمیع نعم دنیوی متنعم فرمود و بالنتیجه این یک دلیل شما مردود است و ثابت می‌شود که مفهوم و معنی آیات سابقه مثل الفاظ آنها مختص [۶۱] به حضرت خاتم النبیین است که چون دارای اعتبار نامه و ما ینطق عن الهوی (سخن نمی‌گوید از روی هوای نفس) بود اگر فرمانی به مردم می‌داد از روی [صفحه ۱۴۸] هوا و هوس بر خدا لازم بود قطع حیات او.

استدلال به استقامت طرفداران باب

شبهه یا دلیل دوم موضوعی است که از عده‌ای از هواخواهان شما شنیده‌ایم که به گمان خویش استقامت جماعت بابیه و بهائیه را بر مذهب خود دلیل بر حقانیت آنان دانسته‌اند اینک ما تو را به این همه مذاهب و ادیان پوچ و باطل متوجه می‌کنیم که خود ببینی چگونه سالیان دراز بلکه قرون عدیده این مذاهب و پیروان آنها بر عقاید باطل و افکار فاسد خویش استقامت نموده و از بذل مال و جان خویش در پیشرفت آن هیچ گونه مضایقه ننموده‌اند آن وقت است که می‌گوئیم این راه ضلال نیز مانند سایر راههای ضلال است. به علاوه چه بسا از اشخاصی که سالیان دراز پیرو این مذهب بوده و حال اینکه از ترس رسوائی و افتضاح تظاهر به اسلام می‌کرده‌اند و چه بسا از بهائی‌هائی که از خوف همین رسوائی بدین اسلام برگشته‌اند و اگر بنا شود عده‌ای که از ترس افتضاح و بی‌آبروئی به نسبت بابیگری پس از پی بردن به فساد آن به دین حق و اسلام برگشته‌اند در اینجا اسم ببریم شاید یک باره انکار کنی که اصلا چنین اشخاصی وجود نداشته‌اند و علت این انکار نیز شاید این باشد که غالبا اشخاص غیر معروف و گمنام بدین مذهب ایمان می‌آورند به همین لحاظ بهتر است که اشخاص برجسته و افراد بارز این دسته را ذکر کنیم که جای انکار نباشد. نخستین کس خود شخص علی محمد است زیرا عموم مورخین که شرح حالات وی را نوشته‌اند متذکر می‌شوند که چون در شیراز وی را چوب زدند از دعاوی خویش دست برداشت و به دست والی نظام الدوله حسین خان مراغه‌ای توبه کرد و هم چنین در مسجد نو شیراز که از [صفحه ۱۴۹] بزرگترین مساجد آن سامان است در حضور علمای وقت توبه نمود و در بالای منبر از تمام دعاوی خویش بازگشت کرد و در حضور عامه مردم توبه خود را علنی نمود و پس از اینکه یک یک آنها را برشمرد از جمله‌ی آنان مکررا استغفار نمود - همچنین هنگامی که وی را از شهر ماکو به تبریز [۶۲] احضار نمودند (در دفعه اول) در محضر عده‌ای از علماء حضور شخص ناصرالدین شاه که در این هنگام مقام ولایت عهدی را داشت و حکمران آذربایجان بود (در سال ۱۲۶۳) از گفته‌ها و دعاوی خود استغفار نمود ولی مرتبه‌ی دوم که او را به تبریز جلب کردند و کشتند توبه نکرد زیرا یقین داشت که اکنون

توبه نتیجه نـدارد و ناچار وی را خواهنـد کشت چون در آن موقع تنها موضوع دیانت و مذهب نبود بلکه بیشتر از لحاظ سیاسی بود که وجود او مخل امنیت سیاسی گردیده و مبلغین و هواداران وی فتنه و آشوب و کشتار و غارتهائی در میان مردم برپا کرده و صدها اطفال بی‌گناه و زنان بی‌دفاع از مسلمان و غیر مسلمان را به قتل رسانیده بودند و این جمله به دستور خود باب بود - اکنون [۶۳] ملاحظه کن چگونه خود علی محمد رئیس مذهب باب و مؤسس این آئین باطل بر عقیده خود استقامت [صفحه ۱۵۰] نداشت و تردید نیست که اگر این مذهب حق و این دین دین آسمانی بود به هیچ وجه معقول نبود که هر چند از باب تقیه و حفظ نفس هم باشد از گفته‌ی خویش انصراف نماید و توبه و استغفار کند. حتی بسیاری از بانیان مذاهب باطله نیز چنین آسان از دعوی خود بازگشت ننموده‌اند یکی دیگر از بزرگان مذهب باب که از عقیده‌ی خویش انصراف نمود ملا علی‌اصغر نیشابوری است که از همدستان ملا حسین بشروئی است در خراسان بود هنگامی که شاهزاده حشمت الدوله حمزه میرزا در رادگان وی را احضار نمود این شخص از ترس کشته شدن استغفار نمود و از باب بیزاری جست و او را لعن کرد. دیگر از جمله این اشخاص سید حسین یزدی است که از دوستان و یاران قدیم علی محمد و از زمره‌ی مبلغین وی بود که در زندان ماکو نیز با او زندانی گردید و هنگام احضار وی به تبریز نیز همسفر وی بود و چون هر دو را در محضر آقا سید علی زنوزی در تبریز حاضر کردند و سید مذکور حکم قتل علی محمد را صادر نمود این شخص که موقع را باریک و خطر را نزدیک دید استغفار کرد و از ارباب خود بیزاری جست و او را ستم و لعن نمود حتی آب دهن به صورت وی انداخت و بدین نیرنگ از کشته شدن نجات یافت لیکن پس از این قضیه باز به مذهب اولیه بازگشت. دیگر از جمله این اشخاص آقا رسول و سی نفر از ماجراجویان بابیه بودند که بعد از کشته شدن بشروئی و سرلشگر شدن حاج محمدعلی ملقب به قدوس همگی توبه کرده و از لشگر مسلمین امان خواستند و از باب بیزاری جستند لیکن عده‌ای از سپاهیان مسلمین [صفحه ۱۵۱] آقا رسول و جمعی از پیروانش را کشتند و بقیه نیز دو مرتبه به قلعه‌ی بابیها برگشتند و آنجا به جرم اینکه از دین خویش برگشته و مرتد شده بودند به دست خود بابیان به قتل رسیدند. دیگر از کسانی که بازگشت نمودند رضاخان فرزند محمد خان میرآخور محمد شاه بود با بیست و سه نفر دیگر از همکیشان خود که از لشگر مسلمانان تقاضای امان کرده و توبه نمودند و توبه‌ی آنان هم صحیح و بر اساس واقع باقی ماند و همین جماعت به فرمانده‌ی لشکر مسلمین اطلاع دادند که جماعت بابیه در قلعه‌ی خویش کاملا- بیچاره و قوای آنان کاملا مضمحل گردیده است و هنگامی که در همین جنگ حاجی علی محمد قدوس فرمانده ایشان تسلیم شده عده‌ای دیگر از پیروان از عقیده‌ی خویش استغفار نمودند. دیگر از بزرگان این دسته که توبه نمود حاجی عبدالکریم تهرانی و پسرش محمدحسن است که در مصر اقامت داشتند، این شخص حتی برای تقویت امر عباس افندی بر علیه برادرش محمدعلی سفری به امریکا رفته بود لیکن پس از بازگشت به مصر توبه نمود و با فرزندش به دین اسلام رجوع کرد و هر دو شروع به فاش کردن مفاسد این مذهب و همچنین کارهای ناپسند و اعمال پنهانی پیروان آن نمودند و این هر دو به توبه‌ی خویش باقی و با توبه از دنیا رفتند و شرح حال اشخاص که در اینجا به طور خلاصه نقل شد از تاریخهای متعدده با نقل صحیح اخذ شده است بلی [۶۴] میرزا ابوالفضل گلپایگانی از اشخاصی است که بر [صفحه ۱۵۲] این مذهب ثابت ماند و از علائم استقامت او یکی این است که پیوسته به سایر ادیان بر علیه دین اسلام و قرآن کمک می‌داد و راههای اعتراض را به این دین به آنان می‌آموخت و در کتاب (درر البهیه) خویش این اعتراضات را واضح و آشکار به رشته تحریر درآورد بلی این شخص در مذهب باب به قدری ثابت بود که از هر ملتی پولی می‌گرفت و حرفهای پوچ و مطالب واهی برخلاف مذهب دیگری که خود با آن مخالفت داشت به آنان می‌آموخت. همچنین بهائیها و ازلیها نیز بر عقیده‌ی خویش ثابت ماندند و از جمله علائم ثبات و استقامت آنان این است که هر کدام از این دو فرقه فرقه‌ای دیگر را کافر می‌خوانند و آنان را مورد شتم و لعن قرار می‌دهد عباس افندی و میرزا علی محمد پسران حسینعلی و جمیع پیروان آنان نیز بر مذهب خود باقی مانده‌اند و هر دسته دسته دیگر را کافر دانسته و به همدیگر لعن و ناسزا گفته‌اند حال اگر از بین این فرقه‌ها یک دسته را بر حق بدانی ناچار باید دسته دیگر را بر باطل شمرده و تصدیق کنی که بر عقیده

دینی خود استقامت ننموده‌اند - مرحبا به این استقامت بر عقیده!!

در ابتدای تبلیغ ایمان آورندگان به رسول اکرم کمتر از علی محمد باب بوده

شبهه یا دلیل سوم این است که می‌گویند حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت ده سال مردم را به اسلام دعوت می‌فرمود و جز معدودی از اشخاص ضعیف و بی‌بضاعت کسی قبول اسلام نکرد در حالی که باب [صفحه ۱۵۳] بعد از پنج سال از آغاز دعوتش عده زیادی [۶۵] که در بین آنان بزرگان و اشراف نیز وجود داشت به متابعت او برخاستند که به دستیاری آنان علمهائی افراشته شد و سپاهیانی تشکیل و جنگهائی برپا گردید، در جواب می‌گویم اولا محمد احمد نامی در افریقا نیز ادعای مهدویت نمود و در مدت پنجسال یا کمتر چنان کارش بالاـ گرفت که از منتهی الیه مصر تا پشت خط استوارا تصرف کرد و بر تخت سلطنت نشست و سپاهیانی بی‌شمار تهیه نمود تا بدانجا رسید که شهر خرطوم را محاصره و با هفتاد هزار نفر از جنگجویان خود آن را تصرف کرد در حالی که قدرت داشت چندین برابر این عده را به سهولت فراهم کند، ثانیا تفاوت امر پیغمبر اسلام با مدعیان مهدویت بر هیچ خردمندی پوشیده نیست به این معنی که آن حضرت با کمال صراحت لهجه و یک رنگی دعوت می‌فرمود و هیچ امر پنهانی و اسراری نداشت و هیچ‌گاه در تبلیغ رسالت راه حیله و مکر نپیمود بلکه در آغاز دعوت یکی از سنگین‌ترین و دشوارترین وظایف را که کاملاـ برخلاف امیال و روحیات مردم آن زمان بود از قبیل دعوت به توحید و ترک بت‌پرستی و شرک و سایر اباطیل زمان جاهلیت به آنان تکلیف نمود چنانچه سرلوحه دعوت وی [صفحه ۱۵۴] مذمت بتها و تنقید خدایان و دعوت به عبادت خداوند یکتا و بیزاری از خدایانی که به دست خویش ساخته‌اند دعوت به تصدیق رسالت خویش بود که مفهوم این دعوت این بود که ایشان را از مقام ریاست و سیادت و آقائی یکباره فرود آورده و فقط به تبعیت از گفته‌های خویش و تسلیم در مقابل اوامر و نفوذ خود می‌خواند و پیداست که جمله اینها چیزی بود که کاملا برخلاف میل و روحیات جمیع طبقات از وضیع و شریف عربهای متعصب بود و مسلم بود که سیل احساسات و تعصبهای ناروا با این دعوت مخالف خواهد بود و از آن نفرت خواهد داشت لیکن به برکت حقانیت دین مقدس اسلام به تدریج عقائد حقه و احکام شرعیه این دین مبین بر بسیاری از مردم آسان گردید که بدان گرائیدند به متابعت آن پرداختند و در وفور بلا و مصائب دشوار و سنگین که در راه ترویج آن بر آنان روی می‌آورد صبر و شکیبائی نمودند تا آنکه خداوند دین اسلام را در میان همه طبقات ظاهر و آشکار فرمود حال چگونه می‌توان ظهور پیغمبر اسلام و کیفیت احوالات آن حضرت را با حالات آن کس مقایسه کرد که با مردمی سر و کار دارد که گوشهایشان آکنده اخبار بشارت و دلهایشان پر از اشتیاق ظهور حضرت مهدی غائب (ع) است و شب و روز به انتظار ظهور وی و عمری را چشم به راه فرج آن حضرت گذرانیده‌اند که اگر برای این گونه مردم کسی ادعای مهدویت کند واضح است از وی استقبال خواهد نمود. زیرا این خود یگانه آمال دیرینه و حاجت مطلوب آنان است به خصوص مردم ایران که میدانی در مذهب تشیع و محبت و دوستی اهل بیت و اشتیاق به درک سلطنت حقه مهدوی زبانزد خاص و عام و تا چه پایه به امام زمان علاقمند می‌باشند [صفحه ۱۵۵] به علاوه در این موقع مردم این کشور از هر لحاظ گرفتار هرج و مرج و ناملایمات بودند زیرا با مراجعه به تاریخ به خوبی معلوم می‌شود که وضع سیاسی این مملکت مختلف و نامنظم و سلطنت از صفویه بنادر و از نادر به زندیه و از زندیه به قاجار منتقل شده و یک سلسله جنگها و تاخت و تازها و قتل و غارتهای دائم و بدبختیهای متوالی آخرین رمق حیات این ملت را گرفته و راحتی را به کلی از آنان سلب کرده بود بنابراین هر کس با این وضع مردم چنین ادعائی می‌نمود خواه و ناخواه با زمینه مستعدی روبرو می‌گردید چون امری را ادعا می‌کرد که دلها به آن متوجه و گردنها به سوی آن کشیده شده بود و عموم مردم آرزومند و در انتظار چنین دعوتی بودند البته در چنین محیط مساعدی مدعی مهدویت در مقابل مردمان کم بصیرت جز اندکی ریاکاری و سالوس و زهدفروشی و مغالطه کاری‌های عوام فریبانه به چیز دیگری احتیاج ندارد و مقدمات این مغالطه کاری و سفسطه نیز قبل از میرزا محمعلی به وسیله آن کسی فراهم گردید که

گفته بود حضرت مهـدی فرزنـد حسن عسـگری در دوره غیبت در جابلقـا در عـالم هور قلیائی و عالم مثال است د رصورتی که در هیـچ حـدیثی ذکر نگردیده است که آن حضـرت در جابلقا است یا اینکه جابلقا در عالم هور قلیائی و عالم مثال است بلکه بالعکس به صـریح روایات و اخبار چنانچه در ضـمن حدیث پنجاه و دوم و پنجاه و سوم گذشت که حضرت مهدی در همین عالم است و در اجتماعات مردم حاضـر می‌گردد و دوسـتان خویش را ملاقات می‌فرماید بنابراین دیگر جابلقا کدام است و هور قلیائی کجاست البته اینهـا نیست مگر نامهـائی که اختـراع نموده و هوای نفس و اغراض پست آنـان را [صـفحه ۱۵۶] بدین فتنه‌جوئی و ضـلالتها واداشته است (رب ساع لقاعد) چه بسا زحمت را کسی می‌کشد و نتیجه آن را دیگری می‌برد زیرا این آش را کسی پخت و دیگری خورد.

ادعای معجزه بودن کتاب بیان

شبهه‌ی چهـارم - آنکه علی محمـد کتـابی آورد و ادعـا نمود معجزه است و آن را دلیـل صـدق دعوای خود قرار داد و گفت جن و انس مانند آن را نتوانند آورد چنانچه در کتاب احسن القصـص در تفسـیر سوره‌ی یوسف در شرح معنای این آیه (اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا) می‌گوید «اگر جن و انس جملگی همدست شوند تا کتابی نظیر این کتاب آورند نتوانند ولو اینکه اهل زمین و جمعیتی برابر آن با آنان دستیار شوند پس قسم به حق پروردگار نتوانند حرفی از حروف آن را بیاورند» همچنین در نامه‌ی خود به مفتی آلوسی می‌نویسد «افلا [۶۶] تنظرون الی الدلائل فان کل ذلک یثبت بما نزل الله فی الکتاب و ما یثبت الکتاب الاوان فیه لتعجبن ما علی الارض کلهن بما لا یقـدرون ان یأتین بمثله» آیا به این دلائل نظر نمی‌کنی پس همانا تمام اینها ثابت می‌کند آنچه را خداوند در کتاب نازل نموده است و کتاب ثابت نمی‌کنـد مگر آنکه در آن جمله اهل زمین از اینکه نتواننـد نظیر آن را بیاورند در شـگفتی باشند و در بیان می‌گوید «منم منم [۶۷] غیر از من و برهان من نیست و معجزه‌ی من کلام من و بیان من است!!!» که اگر جن و انس هم دست شونـد یک حرف نظیر آن را نتوانند آورد. [صـفحه ۱۵۷] می‌گویم این کتـاب و همچنین کلماتی که به ادعای میرزا علی محمـد در شـمار اعجاز و به منزله‌ی شاهد صدق دعوت اوست در نظر هربا تمیز و ذی شـعوری خود مانع صدق بلکه دلیل بارزی بر کـذب و دروغ‌پردازی و مخصوصـا سـست فکری مـدعی است (البته در نظر هر کس غیر از مشتی مردمان پست و اوباشماننـد خود وی) زیرا وی کتابی به اسلوب عربی آورده و به تقلید قرآن آن را به صورت آیات ترکیب نموده است مطالبی که در این آیات ذکر می‌کنـد عبـارت است از یـک عـده از کلمـات و آیـات قرآن که به صورت نامطلوب و ناپسـندی تلفیق می‌نمایـد و آن را از ترکیب اصـلی و اسلوب شـیرین اصـلی خارج می‌کند به طوری که بین حسن اسـلوب اصلی آیات و زشتی ترکیب وی فرسنگها فاصله است زیرا در این عبارات اضـدادی را جمع کرده و چنان ترتیب سوئی به کلمات داده و با ترکیب مبتذلی آنها را تلفیق نموده است که در نتیجه به صورت مجموعه‌ای از اغلاـط چه در ریشه‌ی کلمـات و چه در حرکـات و اعراب درآمـده است و اگر عبـاراتی از غیر قرآن ذکر کنـد مثل این است که به طور عمـد می‌خواهد مغلوط و برخلاف اسـلوب لغت عرب باشد به طوری که غالبا به صورت عبارات بی‌معنی است که ممکن نیست مراد و مفهومی از آنها بدست آید و هر چند اسـلوبی اختراع می‌کند که منحصـر به خود او است ولی مردمان خردمند و با ادراک از سخافت و زشتی آن درشگفتند و ما بخواست خداوند در صفحات آینده چند جمله‌ی آن را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم و بسیار شایسته است که تو آنها را بر دانشمندان خاورشناسان مغرب زمین که به لغت عربی آشنائی دارند عرضه داشـتند و نظر آنان را درباره‌ی ارزش این کلمات و مقام فضل و [صفحه ۱۵۸] معرفت گوینده‌ی آن بخواهی و ما در اینجا به پیروی از قرآن که با مثالهای ساده مطالب مشـکل را ثابت نموده و حتی نور خود را به مشکوتی تشبیه نموده است در مورد معارضه‌ی قرآن و قیـاس آن با کتاب بیان شـما مثالی ذکر می‌کنیم معروف است روزی دو نفر فارسـی زبان در راهی به همـدیگر برخوردنـد یکی از آنان از دیگری پرسـید چکاره‌ی شخص اخیر جواب داد من شاعرم ولی تو نیز بگو چکاره‌ی اولی گفت من هم ماعرم حال قدری از اشـعار خود را برای من بخوان شاعر گفت من در باب سپری شدن سـرمای زمستان و رسیدن دوره‌ی نشاط و سرور پرندگان از نسیم

بهاری و عطر گلها این شعر را سروده‌ام: «کبک در کوه می‌زند خنده» حال تو معرفت را بخوان ماعر گفت من هم گفته‌ام «مبک در موه می‌زند منده» شاعر گفت این شعر من است و تو آن را تحریف کرده‌ای ماعر گفت خیر این معر من است و خودم سروده‌ام لیکن تفاوت این مثل با کار این اشخاص این است که ماعر در اسلوب شعر تصرف نکرد و مراعات وزن آن را نمود. یک مثال دیگر بند بازان ماهری که در روی بند و طناب حرکات و عملیات محیر العقول انجام می‌دهند غالبا یک نفر از همدستان خود را نیز در روی زمین می‌گذارند که هر کاری خود بالای بند انجام می‌دهند نظیر آن را هم این شخص در روی زمین انجام می‌دهد به طوری که تماشاچیان هر دو نفر را می‌بینند و با مقایسه‌ی حرکات این دو نفر و به مقابل شدن دو ضد با یکدیگر و تردستی استاد بازیگر و زشتی عمل همدست او پی ببرند با اینکه آن کس که در روی زمین است کاملا از حرکات بازیگر اصلی متابعت می‌کند - اگر بگوئی این مثالهای کودکانه‌ی ما برخلاف آئین [صفحه ۱۵۹] بحث است گوئیم بر طبق ضرب‌المثل معروف اگر دیوانه‌ای سنگی در چاه اندازد که آن را مسدود کند و جماعتی تشنه‌کام در انتظار آب باشند باید ناچار جمعی از خردمندان حاضر شوند و به چاره‌جوئی بپردازند و هزاران تدبیر به کار برند تا آن سنگ را از درون چاه بیرون آورند زیرا حکمت چنین اقتضا می‌کند. و اگر بگوئی کتب باب این طوری که شما به مهمل و غلط بودن وصف می‌کنید نیست به دلیل اینکه گروه بیشماری بدان ایمان آورده و آن را وحی منزل و کلام خدا دانسته و به واسطه‌ی آن ترک قرآن گفته‌اند و این امر با آنچه شما وصف می‌کنید مغایرت تمام دارد. در جواب گوئیم پوشیده نیست هنگامی که میرزا علی محمد این کتب را آورد و برای اثبات حقانیت دعوای خود بدانها استدلال نمود و آنها را حجت خویش خواند مردمان بر چند حال بودند دسته‌ای که اول دعوت کرد غالبا فارسی زبانان درس ناخوانده بودند که از زبان عربی کوچکترین اطلاعی نداشتند ولی ضمنا گوش آنان به کلمات قرآن و دعاهای مأثوره اهل بیت آشنائی داشت و غالبا آنها را بر سیاق عبارت می‌خواندند بدون اینکه از مفهوم آن اطلاعی داشته باشند و از مفهوم آن موقعی می‌توانستند استفاده کنند که به فارسی ترجمه شده باشد چنانچه امروز غالب قرآنهای چاپی و غیر چاپی و هم چنین کتابهای دعا و غیره دیده می‌شود که در زیر سطور ترجمه‌ی آن نوشته شده است - تردید نیست این دسته از مردم عوام هر کلامی که به اسلوب عربی باشد بشنوند هر چند مهمل و خالی از معنی باشد بدون تفاوت آن را کلامی عالی مقدار پندارند، به ویژه آنکه اگر بر روش قرآن و به اسلوب دعاهای مأثوره باشد و خاصه آنکه [صفحه ۱۶۰] در آنها الفاظ (سمیع - علیم - حکیم - نور - سموات - نار - عذاب) یافت شود که گوش آنان نظایر آنها را بسیار شنیده است مثلا اگر کسی این طور مهمل بافی کند: «انا [۶۸] ترفنا لکم و بیس الذراف وحدا من عندنا و ما کنا عن الافلاج سامهین» و کلماتی نظیر این مردمان عوام و بی‌اطلاع آن را با آیات قرآن فرق نخواهند گذاشت و اگر برای آنان این عبارت بدون معنی خوانده شود «مالی کلما نسحت جوالی ذنوبی و تلجت فی اعصامی الامت بی هوا هیح الارباق و هلمتنی سواسل الافلاق فمالی لا ابکی و انا بین سماسیح الاعمال و الاطیح العذاب یوم المشی الی قبری فاولی الی عملی و الاج الی معادی فی یوم النشیح المعلوم» و عباراتی نظیر این بدون تردید بین آن و فقرات دعاهای صحیفه و مواعظ نهج‌البلاغه فرقی نخواهند گذاشت. این گروه از مردمان به طور اجمال شنیده‌اند که حضرت صاحب الزمان (عج) ظاهر خواهد شد و در زیر فشار همه گونه ظلم و تعدی مشتاقانه در انتظار ظهور آن حضرت روزشماری می‌نمودند و به موجب همین علل به محض اینکه شایعه‌ی دعوت باب در اذهان افتاد و کلماتی از کتاب بیان به گوش آنان رسید در وحله‌ی اول بدون غور و تأمل آن را تصدیق نمودند چنانکه یقین کردند آمال و آرزوی همیشگی آنان صورت عمل به خود گرفته و بشارتی که به آنان داده شده جامه عمل پوشیده است و با کمال خلوص نیت دعوت او را پذیرفته و در ترویج آن از [صفحه ۱۶۱] هیچگونه فداکاری خودداری ننمودند دسته‌ی دیگری نیز در اثر مطالعه کتب حکمت یونان از عقاید حقه منحرف گردیده بودند ولیکن موقع به آنان اجازه نمی‌داد که یک باره از دین اسلام قطع علاقه کنند و به همین علت در وحله‌ی اول اقدام به تأویل در عقائد اسلامی و دین محمدی نمودند و آنها را ضد و نقیض جلوه دادند (در مواردی که عناوین علما مختلف و آراء آنان مردد و مضطرب بود) و به تدریج به پیروی از هوا و هوسهای نفسانی آنچه

خواستند به زبان آوردند و از حق و حقیقت پا بیرون نهاده درباره‌ی بشر غلو نمودند به این معنی که از طرفی قائل به نقض ذات اقدس احدیت شدند و اراده و اختیار را از وی سلب کردند و از طرف دیگر برای کمال بشر انتهائی قائل نشدند و وی را از مقام حقیقی وی بالاتر دانستند و به تدریج در مقام این برآمدند که مردم را نیز تابع عقاید خود نمایند نخست در مردم عوام طمع بستند زیرا معلوم بود این دسته پیوسته به کسی راغب بوده که موضوع تازه‌ای طرح کند یا اینکه به مقالات و مسموعات پیشین جلوه تازه دهد و در محسوسات تندرو و بی‌باك باشد هر چند این موضوعات برخلاف حقیقت و مخالف شیوه‌ی عقل باشد آن وقت با این عقاید عوام‌فریبی را شیوه‌ی خویش قرار دادند و دسته‌ای از مردم نیز به سرعت به طرف آنان متوجه شدند همچنانکه گروهی از مردم نادان با کمال شوق و رغبت به بعضی از پیروان و مرشدهای صوفی‌نما روی کرده و دست بیعت به مشایخ این جماعت که ادعای وصول به مقام یقین و حقیقت می‌کنند داده و از روی ارادت مطیع کلیه اوامر آنها شده‌اند تا آنجا که عبادات و احکام شرعی را تغییر داده و چیزهائی که به هیچ وجه با شریعت موافقت ندارد در آن داخل نموده‌اند و علت کلیه این امور [صفحه ۱۶۲] این است که احکام شرعی و دستورهای دین پیوسته برخلاف میل و طبع بشر هواپرست بوده و بر دوش وی گرانی می‌کرده است و دلهای آلوده و ناپاك پیوسته به چیزهای تازه مایل می‌باشد و بدان متوجه می‌گردد همچنین مانند دسته دیگری که مدعیند هر چیزی برای حضرت حسین ابن علی علیه‌السلام گریه کرده است مثلا کاسه‌ای که می‌شکند می‌گوید صدای شکستن صدای گریه‌ی اوست همان طوری که مردم ندانسته به کسی ایمان و اعتقاد پیدا می‌کنند که ادعاء می‌کند پرده از مقابل چشم وی برداشته شده و بر کلیه اسرار آگاه گردیده است و هر چه می‌خواهد می‌گوید از آن جمله فرمایش پیغمبر اکرم (ص) را که می‌فرماید (انا مدینهٔ العلم و علی بابها) تفسیر می‌کند به عجائب خنده‌آور یا گریه‌آوری که سه شهر می‌شمارد و برای هر کدام محله‌هائی ذکر می‌کند و سی و سه محله‌ی آن را می‌شمارد و برای محله‌ی بیست و دوم سیصد و شصت کوچه قائل می‌شود و برای هر کوچه صاحبی ذکر می‌کند با صورت مخصوص و اسم طولانی که از بس حروف آن زیاد است خواندنش مشکل است و از جمله صاحبان کوچه‌ها زنی را می‌شمارد که دائره به دست دارد و از آن جمله فاحشه بدکاری را شرح می‌دهد که مردمان را به خود دعوت می‌کند و ذکر می‌کند کوچه‌ای را که مردی با مرد دیگر مرتکب عمل قبیحی می‌گردد و بسیاری از این گونه مطالب که نه در قرآن است و نه در سنت پیغمبر (ص) و نه در احادیث ائمه‌ی طاهرین (ع) و نه در کتب قدما و حتی در کتابهای هزار و یک شب و حسین کرد و رمانها هم اثری از آنها نیست بلکه در آخر همین مقام می‌گوید ما شرط کردیم آنچه در کتابها مسطور است ذکر نکنیم و آنچه غیر از ما گفته‌اند شرح [صفحه ۱۶۳] ندهیم با این همه خزعبلات، مردم آنان را انکار نکردند و به مخالفت آنان قیام ننمودند با اینکه به طور صریح نوشتند که بعد از هزار و دویست هجری دوره‌ی حضرت محمد زمینی به پایان رسید و دوره‌ی احمد [۶۹] آسمانی شروع گردید چنانچه در جوامع الکلم و شرح قصیده است گویا کسی توجه ننمود که این اشخاص با این کلمات و بدعتهای خود فتح چه بابی می‌کنند و برای اسلام و عقاید حقه‌ی آن چه خوابهائی دیده و در زیر این پرده چه نقشه‌هائی پنهان داشته‌اند تا آنجائی که این ترهات به تدریج در میان بسیاری از مردمان رایج گردید و آنها را با آغوش باز کورکورانه پذیرفتند در این حال چون جماعت ضال و مضل راه تصرف در دیانت را باز و باب تبدیل و تغییر حقایق را مفتوح دیدند یک باره در عوام الناس و بی‌سوادان طمع بستند و درصدد جذب قلوب آنان برآمدند ولی از طرفی همین عوام الناس نیز کاملا پای‌بند دیانت بودند و هنوز نفوذ و قدرت به دست متدینین و با ایمان بود لذا در انتظار فرصت برای تغییر دادن مجرای سیاست و دین نشستند و هر چند این دستجات مختلف غرضهای مختلفی داشتند ولی همه تمام مقصد یا قسمتی از مقصود خود را در این تغییر می‌دیدند و جملگی در انتهاز فرصت مناسبی می‌گشتند - ضمنا در ایران این موضوع به تجربه ثابت شده بود که تغییر سلطنت غالبا با آشوب و هرج و مرج توأم بود چنانکه در دولتهای صفویه و نادرشاه و زندیه اتفاق افتاد و از طرفی بسیاری از کارگذاران و اعضاء دولت قاجار نیز تا حدی از حقیقت دیانت انحراف پیدا کرده و غالبا در اثر ضعف نیروی ایمان به مدعیان دعاوی غریبه از قبیل کشف [صفحه ۱۶۴] و شهود و

صوفیگری متمایل بلکه ارادتمند شده و در حق آنان چنان غلو می‌نمودند که خالق حقیقی را فراموش می‌کردند از طرف دیگر نظام سیاست وقت در این مملکت مختل و از هم پاشیده بود به این معنی که محمد شاه قاجار با امراض مزمنه سختی دست در گریبان بود و به امور مملکت به طور شایسته رسیدگی نمی‌کرد و این امور جمعا سبب شد که این دسته به آسانی دعوت آن کسی را که ایجاد یک هسته‌ی مرکزی می‌نمود و دیگران را گرد خود جمع و متحد می‌کرد بپذیرند زیرا مسلم بود که در هنگام آشوب و هرج و مرج دسته‌ای که وحدت کلمه داشت بهتر به مقصود می‌رسید مخصوصا اگر این مدعی دعوتی داشت که با مشرب شیخیه و صوفیه و مذاق کشف و شهود نزدیک بود چون به طوری که دیدیم بسیاری از مردم ایران در آن زمان به اینگونه افکار متمایل بودند علیهذا چون علیمحمد دعوت خود را آشکار نمود غالب این گونه افراطیون ملاحظه کردند که این بهترین فرصتی است که آنان مدتی در انتظار آن بوده‌اند و در نزد خود گمان کردند که جمیع فرق صوفیه و شیخیه و همچنین شیعیان ضعیف العقل بدین دعوت جواب موافق خواهند داد و بنابراین زمام سیاست و دیانت را خویشتن به دست خواهند گرفت و هر یک می‌توانند اغراض شخصی خود را به مرحله‌ی عمل بگذارند و به همین نیت کتابهای علیمحمد را وحی منزل شمرده و کتاب الله نامیدند و با کمال تجلیل و تکریم لوای آن را برافراشتند ولی در مقابل دسته‌ای از مردم اهل لسان و لغت‌شناس و عاقل و دین‌دار نیز چون این کتابها به دستشان رسید دریافتند که چه اندازه سست و توخالی است و آنهارا با مسخره و استهزاء تلقی نموده و فکر گوینده آنهارا چون داعیه‌اش پست و ناچیز دیدند [صفحه ۱۶۵] و به همین لحاظ چنین پنداشتند که مردمان نیز آن کتب را به سخریه و استهزاء خواهند گرفت و چنانچه شایسته آنهاست بدور خواهد انداخت لیکن از این موضوع غفلت داشتند که آتش فتنه‌های دینی در آن زمان در کمون عده‌ای مشتعل گردیده و همچنین توجه نداشتند که مردم در قوه‌ی فهم و معرفت و هوا و هوس و سایر شئون اختلاف کامل دارند و هر کس دارای فکر و عقل و غرض و مرض خاصی است و به همین علت در مقابل این کتابها دو عکس‌العمل از خود نشان دادند نخست بی‌اعتنائی به آنها و دیگر اقدام به موعظه مبلغین آن و از آنچه سزاوار وظیفه حقیقی آنان بود غفلت نمودند زیرا قبل از هر اقدام لازم بود در مقابل آن کتابها و کلمات آنان نیز مطالبی مغلوط و بی‌معنی به هم بافته و با سلاحی نظیر سلاح آنان به مبارزه علیه ایشان قیام کنند و حجت را به مثل آن جواب دهند و به وسیله‌ی مجعولاتی نظیر مجعولات باب سستی و پوچی آنها را به مردم ضعیف بفهمانند چنانچه خداوند نیز اشاره به همین معنی می‌فرماید «ادع الی سبیل ربک بالحکمهٔ» مردم را به راه پروردگار به وسیله حکمت دعوت کن که غرض از حکمت در اینجا همین است که حجت را به مثل خود آن پاسخ دهند و هر چه باشد معارضه‌ی به مثل کنند و نگذارند شیطان بر اشخاص ضعیف العقل راه یابد و همچنین به مبلغین مجال ندهند که در نزد اینگونه اشخاص رفته و به دروغ و تزویر به آنان چنان وانمود کنند که علماء و دانشمندان از معارضه با کتب باب و از آوردن نظیر آن عاجز شده‌اند زیرا اینها کلام خداست اکنون هم به عقیده‌ی ما هنوز وقت نگذشته و وظیفه‌ی آنان را ما بر دوش می‌گیریم چه اگر راهنمائی مردم آن زمان از دست ما بیرون رفته است به یاری خداوند می‌توانیم مردم این عصر را [صفحه ۱۶۶] که از دوستان و عزیزان ما هستند ارشاد و راهنمائی کنیم برای همین منظور نخست مقداری از کتب علیمحمد را در اینجا ذکر می‌کنیم و آنگاه به وسیله‌ی معارضه به مثل و ذکر کلماتی نظیر آنها برای همه ثابت می‌کنیم که این مرد در اینکه می‌گوید جن و انس نمی‌توانند مثل آن را بیاورند دروغگو بوده است اگر علی محمد می‌گوید «ان نارا عجازی قد تحققت بالحق علی الحق فی الحق بلیغا و جاءت من سدرهٔ الالحان فی شجرهٔ الغلط فی القبهٔ الحمراء عجیبا» ما هم می‌گوئیم اگر او غلط بافی کرده ما هم غلط می‌بافیم «ان الحن فانا اذا حنین و ان اکثر الغلط کنا فی غلطوط الغلطیط المتغلطط الغلطاط من الغالطون و لن یک لحجته من اول الامکان و قادوم القدمان فی جملان البیان و دور الابهاء محیطا همچنین در بیان می‌گوید شئون الحمراء اثار النقطهٔ جل و عز البیان فی شئون الخمسهٔ من کتاب الله عزوجل کتاب الفاء بسم الله الابهی الابهی بالله البهی البهی الله لا اله الا هو الابهی الابهی الله لا اله الا هو البهی البهی الله لا اله الا هو المبتهی المبتهی الله لا اله الا هو المبهی المبهی الله لا اله هو الواحد البهیان و لله بهی بهیان بهاء السموات و الارض و ما بینهما و الله بهاء باهی بهی و لله بهی

بهیان – بهیهٔ السموات و الارض و الله بهیان مبتهی مبتهاء قل الله ابهی فوق کل ذی بهاء لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان ابهائه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان بهاء باهیا بهیا و همین طور این ماده را در بهیان و مبتهی تکرار می‌کند تا می‌گوید «انا قد جعلناک جلالا ـ جلیلا ـ للجالطین و انا جعلناک جمالا جمیلا للجاملین» و نظیر این جمله‌ها را با الفاظ ذیل تکرار می‌کند که فقط ما لفظ «انا جعلناک» را برای اختصار از اول آنها [صفحه ۱۶۷] حذف می‌نمائیم و فقط جمله‌ی بعد از آن را ذکر می‌کنیم می‌گوید «عظمانا عظیما للعاظمین نورانا نویرا للناورین رحمانا رحیما للراحمین تماما تمیما للتامین کمالا کمیلا للکاملین کبرانا کبیرا للکابرین عزانا عزیزا للعازرین نصرانا نصیرا للناصرین فتحانا فتیحا للفاتحین قدرانا قدیرا للقادرین ظهرانا ظهیرا للظاهرین حبانا حبیبا للحاببین شرفانا شریفا للشارفین سلطانا سلیطا للسالطین برهانا بریها للبارهین حکمانا حکیما للحاکمین جودانا جویدا للجاودین و زرانا وزیرا للوازرین بطشانا بطیشا للباطشین نبلانا نبیلا للنابلین جهرانا جهیرا للجاهرین جردانا جریدا للجاردین سرجانا سریجا للسارجین طرزانا طریزا للطارزین تا می‌گوید تبارک الله من سلط مستلط رفیع و تبارک الله من وزر مؤتزر وزیر که این کلمات را نیز در دنبال تبارک الله تکرار می‌کند و می‌گوید «جمل مجتمل جمیل عظم معتظم عظیم نور متنور نویر رحم مرتحم رحیم شمخ مشتمخ شمیخ بذخ مبتذخ بذیخ بدء مبتدء بدیء فخر مفتخر فخیر ظهر مظتهر ظهیر قهر مقتهر قهیر غلب مغتلب غلیب کبر مکتبر کبیر عز معتزز عزیز جود مجتود جوید طرز متطرز طریز جذب مجتذب جذیب این بود کلمات او اکنون ما می‌گوئیم اسئل الکردی المکترد الکرید و الزبخ المتزبخ الزبیخ من له اقل المام بالعربیهٔ و معرفهٔ اصولها و قل ایهٔ فقرهٔ سالمه من الغلط المغتلط الغلیط فانه یقول لیس فیها صحیحا الا قوله رحمانا رحیما للراحمین فاعتبروا انکنتم من المعتبرین [۷۰] » یعنی از هر کردی و زنگی که اندک اطلاعی از زبان عرب داشته [صفحه ۱۶۸] باشد بپرس در تمام این عبارات علیمحمد جمله صحیحی می‌توان یافت البته خواهد گفت به جز عبارت «رحمانا رحیما للراحمین» چیز دیگری صحیح ندارد پس خوبست قدری چشم و گوش خود را باز کنید و از همین نکته عبرت بگیرید اکنون گوش فرادار و معارضه‌ی به مثل را از جانب ما ببین ولی بنای ما بر این است که اساسی و صفات خداوند را مانند وی بازیچه قرار ندهیم زیرا جلال کبریائی را در هر حال و بهر عنوان باید از هذر و بیهوده‌گوئی منزه دانست لذا سخن را از کلمه بستان شروع کرده و به چرندبافی نظیر گفتار وی می‌پردازیم و می‌گوئیم «بل نصرف الکلام الی بستان تجلت من زهیان الانشاء فی البقعهٔ الخضراء فی شئون الصفراء تحت الزرقاء مهملا مسلسلا کما یقولون کتاب الصاد بزهو البستان الازهی الازهی بستان من لم یزدهی الا ـ هو الزهی الزهی المزدهی المزهی المزهی الاوحد الزهیان له زهی زهیان زهاء الخالص و خریسان و ما بینهما زهاء زاهی زهی زهی زهیهٔ الخالص و خریسان و ما بینهما زهیان مزدهی مزداه ازهی فوق کل ذی ازدهاء ازهی فوق کل بستان ذی زهاء لا یتوصل ان یعاند عن ملکوت سلطان زهیانه من بستان لا فی الخالص و لا خریسان انه کان زهاء زاهیا زهیا انه کان زهیانا مزدهیا زهیا قل ایها البستان انک انت زهیان الزهانین انا ملکناک بستانا بسیتا للباستین انا ملکناک نخلانا نخیلا للناخلین انا ملکناک جدعاتا جدیعا للجادعین انا ملکناک جردانا جریدا للجاردین و به همین ترتیب کلام را تکرار کن در سعفانا سعیفا للساعفین خوصانا خویصا للخاوصین کربانا کریبا للکاربین لیفانا لیفا للایفین» عین این تصرف را در این جمله‌ها تکرار کنید طلعانا، لقحانا، بلحانا، غدقانا، بسرانا، رطبانا [صفحه ۱۶۹] تمرانا، قصبانا، قصنانا، کرسانا، کبسانا، دبسانا، شجرانا، نبعانا، ورقانا، غصنانا، وردانا، ثمرانا، عنبانا، خوخانا، تفحانا، کوجانا، نومانا، سندانا، انا ملکنا فیک باسق النخل و بانع الشجر و جنی الثمر مما یشتهون فحیاک الحیا من بست مبتست بسیت» و جمله حیاک الحبارا با کلمات ذیل نیز تکرار کنید خضر مختضر خضیر عمر معتبر عمیر حبط محتبط حبیط و به همین نحو صرف کن در کلمه کبر، طول عرض، عمل، سمد، کرب، هلز و قس علیهذا» همچنین در جای دیگر علی محمد می‌گوید «یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدوم بسم الله القادم القدمان بسم الله المقتدم المقتدوم و این نوع تصریف را مکرر کرده است در کلمات، القادم المتقادم، المستقدم، القیدوم، القدم، القدم، القادم، القدامین، القدمات، القدومین، القدامین، المقادیم، المتقدمات، المتقدمات، التقدمات، المستقدمات، القدام، القدادم و بر

اساس همین نحو تصرف غلط در کلمات حدود سه ورق را پر می‌کند چنانکه نظیر این تصرف را در کلمات بهیان و ابتهاء به مقدار فراوان داشت که قسمتی از آن را ذکر نمودیم در اینجا بی‌مناسبت نیست برای اینکه معارضه به مثل با این کلمات بر تو آسان شود و در معارضه‌ی این هذیانات محتج به تطویل و سیاه کردن کاغذ بیش از این نباشیم پس از آنکه نمونه‌ای از سخنانش را در دسترس قرار دادیم داستانی به عنوان مثال ذکر کنیم گویند هنگامی که ساختمان صحن مطهر کاظمین علیهماالسلام به اتمام رسید برحسب معمول جشن بزرگی برپای نمودند و شعرای سخن‌سنج چنانچه رسم است اشعاری سرودند در آن میان یکی از ظرفاء که هیچ‌گونه طبع [صفحه ۱۷۰] شعری نداشت نیز پیش آمد و اظهار داشت که من قصیده بسیار شیوائی سروده‌ام و تمام جزئیات بنا را در آن ذکر کرده‌ام به طوری که هیچ کدام از شعرا نظیر آن را نسروده‌اند و چون بانی این بنای مقدس و اهداء کننده مصارف آن شاهزاده فرهاد میرزا است قصیده‌ی خود را به فارسی سروده‌ام و قصیده‌ی زیر را شروع بخواندن کرد. عجب صحنی چه صحنی خوب صحنی عجب طینی چه طینی خوب طینی عجب نوره چه نوره خوب نوره عجب آجر چه آجر خوب آجر عجب کاشی چه کاشی خوب کاشی - و همین طوری که از اجزاء عمارت و آلات و ادوات و مصالح آن را هر یک در شعری نام برد آنگاه نوبت به اسامی کارگر و بناء و معمار رسید که آنها را نیز ذکر نمود. عجب استا عجب خلفه عجب صانع عجب مهدی عجب احمد عجب ناصر وقس علیهذا و این قصیده با اینکه بسیاری طولانی است معذلک در تمام آن یک لفظ مهمل مثل بهیان و مقتدوم وجود ندارد باری چندی بعد از این قضیه مرحوم میرزا ابوالفضل طهرانی که از علماء معروف بود از سفر حج مراجعت کرده بود و این شخص شوخ گوینده همین اشعار به ملاقات وی رفته و همچنان اظهار داشت که قصیده‌ی جامعی در باب این مسافرت حج شما سروده‌ام آن مرحوم به شاعر فرمود پیش از آنکه تو بخوانی من می‌دانم آیا نمی‌خواهی بگوئی عجب حجی چه حجی خوب حجی عجب ناقه چه ناقه خوب ناقه عجب محمل چه محمل خوب محمل و همین طور تمام اجزاء سفر و نام مکانها را در رفتن و برگشتن بیان نمود و شاعر شوخ گفت احسنت تو شاعر هستی و از دلها هم خبر داری [صفحه ۱۷۱] حال در مقام معارضه با کلام سابق با رعایت قرارداد گذشته که اسمهای خدا را ذکر نکنیم بگو یا حبیب بحموضهٔ اخل الاعتق الاعتق بحموضهٔ الخل الممتاز المعتاق، بحموضهٔ الخل المعتق بحموضهٔ الخل العاتق، بحموضهٔ الخل العاتق العتقان، بحموضهٔ الخل المعتق المعتوق و این تصریف را مکرر کن با این الفاظ العاتق المتعاتق، المستعنق العیتوق، العتق العتاقهٔ العاتق، العتاقین، العتقات العتوقین، العتاقین المعاتیق المتعقات، المستعتقات، العتاق العتاتق و چون به همت میرزا علی محمد در تصریف یک لفظ به هر هیئتی ولو بی‌معنی و مهمل باشد بر عقلا و اهل لسان باکی نیست این لفظ را تصریف کن و بگو - العتقتق، العتیقیق، العتیقوق، و امثال این تصریفات که شباهت با الفاظ مقتدوم و مانند آن داشته باشد و نیز در بیان می‌گوید بسم الله الاجمل الاجمل بسم الله الجمل الجمل، بسم الله الجمل ذی الجمالین، بسم الله الجمل ذی الجملاء و به همین اسلوب رشته‌ی کلام را به الفاظ جاملات و جملات و جاملین و مجمل و مجتمل و جمول و مستجمل و جملان و اجمال می‌کشد چنانکه در کلمات ابهی و بهیان و اقدم و قدمان نظیر این تصریف را دیدیم اینک در مقام مقابله با آنها می‌گوئیم به حسن البستان الاحسن الاحسن، البستان الحسن الحسن و به همین منوال تکرار می‌کنیم در لفظ حسانین و حسناء و حاسنات و حسنات و حاسنین و محسن و محتسن و حسون و مستحسن و حسنان و احسان بلکه می‌توانی با مقایسه با کلمات وی خیلی زیادتر از آنچه در تصریف این کلمه ذکر شد بگوئی و هر روزی دفترهائی از این قبیل الفاظ سیاه کنی به همین طریق در تصریف کلمه و از شکلی [صفحه ۱۷۲] به شکلی درآوردن جمله بگو به فضل العالم الافضل و همین طور به علم الفاضل الاعلم الاعلم، بعبادهٔ الناسک الا عبد الا عبد بجود الکریم الاجود الاجود، بکرم الجواد الاکرم الاکرم، باتقان المعمار الاتقن الاتقن و از این قبیل الفاظ به باف و صدها کتاب از آنها پر کن و اسم آنها را بگذار البیان الابین ذاالبینان و البنیان و البیانین و چقدر جای شگفتی است از کسی که نظائر این چرندها را در کتابهای بابیه می‌خواند و از روی افتخار و مباهات می‌گوید اینها حقایق است نه آنچه در علم صرف نصر ینصر نصرا خوانده می‌شود ما از آنها می‌پرسیم پس منظور از تعلیم صرف و نحو چیست آیا نه این است که ما

اطفال خود را صـرف و نحو می‌آموزیم که مردمانی فاضل و با کمال و اهل ادب و لغت شونـد و لغات صـحیح و کلمات صـحیح را بشناسـند و غلطگو و چرنـدباف و هـذیان نویس و کفر گوینـده را که مـدعی باب علم و رسالت و بعثت از جانب خـداست و کتابی دارد بـا لغت عرب که معجزه‌ی او است و نمونه‌هائی از آن را شـنیدی تشـخیص دهنـد؟. در یک جای کتاب بیان می گویـد قل کل لیقولون انه لا اله الا هو الذی آمنت به کل الفتاقیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا هو الذی آمنت به السـباقیین و به همین روش جمله (قل کل لیقولون انه لا اله الا هو الذی آمنت به کل) را با هر کلمه‌ای از کلمات السماعیین، الرتاحیین، السوائیین، الاسافیین، النقابیین، الخیـاطیین، المقـاتیین، اللهـامیین، العرافیین، الوصـافیین، النعـاتیین، الزراعیین، الـذرائیین، الازالیین، الکباریین، البـذاخیین، الضـمانیین، الامـاریین، النعـامیین، العقـابیین، و همین طور تـا نزدیک صـد لفظ مهمل و پوچ از این قبیل تکرار کرده است. [صـفحه ۱۷۳] اکنون معارضه ما با کلماتی نظیر آن من نشأت الخط و رمز الهزل کتاب الطاء هـذا هو اللوح المنظوم من السـر المکتوم علی الحکم الموهوم فی الوقت المعلوم لعلکم تعرفون انا راینا النعمهٔ المشکورهٔ النازلهٔ من سماء الافضال من سدرهٔ المعیشهٔ علی هنئی المعیشهٔ هی التی عن شکرها تعجزون فاعرفوا قدرها و قدرهٔ خالقها ان کنتم بالله و آیاته تؤمنون فان سئلک العابرون فی ایام الازمهٔ و الضیق و احتشاد الناس فی المضـیق شاخصـهٔ ابصـارهم عالیـهٔ اصواتهم و قالوا فماذا یطلبون و بماذا فی لغطهم یلهجون قل کل لیقولون ما هی الا الحنطـهٔ التی رغب بهـا جل الزراعیین قل کل لیقولون ما هی الا الحنطـهٔ التی رغب بها جل الکرابیین و به همین طور جمله (قل کل لیقولون ما هی الاـ الحنطـهٔ الـتی رغـب بهاجـل) را بـا هر کلمـه از ایـن کلمـات تکرار کـن، النشـاریین، اللـواحیین، المرادیـین، السـواقیین، النهـاریین، الکرادییـن، المکـانیین، النـواعیریین، الـدلائیین، الکباسـیین الحـدادیین، النجـاریین، الفصـالیین، الحصـادیین، النقـالیین، الکداسـیین، الدواسیین، الذراویین، القسامیین، الملاکیین، الفلاحیین، الشحانیین، الشحاذیین، القوادیین، الحمالیین، المکاریین، البیاعیین، الشرائیین، العمـالیین، التجـاریین، الخرازیین، السـیافیین، العلاویین، الـدکانیین، الرکاشـیین، الطحانیین، النخالیین، العجانیین، الخبازیین، الاکالیین، العشـائیین، الغـدائیین، البقـالیین، العطاریین، البزازیین، الحیاکیین، وقس علیهـذا. همچنین علی محمـد در جای دیگر در بیان می گوید «سـبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الکشف ذو الکشافیین سـبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت العـذب للعذابین سبحانـک اللهم ان لاـ اله الا [صـفحه ۱۷۴] ایـاک و انـک انت الهلـک ذوالهلاـکین سـبحانک اللهم ان لاـ اله الا ایاک و انک انت الجـذب ذوالجـذابین و مکرر کرده است جمله‌ی سـبحانک اللهم ان لاـ اله الاـ ایـاک و انـک انت - را بـا هر یـک از این عبارتهـا - القصـص ذوالقصاصـین، الصـبب ذوالصـبابین، الرکب ذوالرکـابین، الخـول ذوالخوالین النفـخ ذوالنفـاخین، الولـج ذوالولاـجین، العزل ذوالعزالین، الـدرج ذوالـدراجین، الـبیض ذوالبیاضـین، النسـئی ذوالنسـائین، الزیغ ذوالزیـاغین الخزی ذوالخزائین، الرجع ذوالرجـاعین، العجل ذوالعجالین، الکور ذوالکوارین، الزوج ذوالزواجین، الفرش ذوالفراشـین، السـرج ذوالسراجین، الجمم ذوالجمامین و همین طور تـا اینکه می گویـد «سـبحانک اللهم لاـ اله الا ایاک لک الاسـماء الحسـنی کلهن و الامثال العلیا بما فیهن و علیهن یسـبح لک من فی السـموات و الارض و ما بینهما و یسجد لک ما فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما انک انت المهیمن القیوم» می گویم اگر جمعی از فارسـی زبانـان عوام‌فریب این عبارتهای ساختگی را که پر از همینه و دبـدبه است خوردەانـد و از روی ساده‌لوحی و سـبک مغزی برای آن به خیال باطل خود معانی صـحیح و معقولی تصور کرده‌اند زیاد جای تعجب نیست بلکه شگفت‌آور این است که جمعی از اعراب با آنکه این لغت، زبان مادری آنان است و ادعای فهم آن را داشـته‌اند چگونه فریب صاحب این چرندیات و لاطائلات و این همه اغلاط خنده‌آور را خورده‌اند و از این عجیب‌تر اینکه این دعوی باب را که این بافته‌ها را معجزه‌ی خویش دانسـته است تصدیق کرده و بـدان ایمان آورده‌انـد «و لا عجب من الهوی و خـداعه سنهٔ فی الذین خلوا افلا تتفکرون افلا تسـمعون معارضـتنا لما لفق من الغلط و الالحان و الکلام الذی یبکی [صـفحه ۱۷۵] علی المعنی و یضـحک ضـحک المغبوتین انا قلنا فی معارضته ان کنتم سامعین ایها لنقـد ذوالوجهین البارز بالثوبین القشـیبین الابیض الناصع و الاصـفر الفاقع انت الفتنـهٔ التی افتتن بها الناس و زعموا انهم لا یفتنون، انت الذی خدعت ابناء الدنیا و اخذت بسـمعهم و ابصارهم و مجامع قلوبهم فشـغفتهم حبا و ملکتهم رغبهٔ و هم لا یشعرون، قد صرت

لهم دینا و شفیعا و وجیها و حکما عدلا و امیرا مطاعا فهم بغیرک لا یعبأون و لغیرک لا یطلبون ما شأنک لا یطلب اهل الطمع الا ایاک کانک انت الشافع للشافعین. ما شأنک لا یطلب اهل الطمع الا ایاک کانک انت المالک للمالکین. ما شأنک لا یطلب اهل الطمع الا ایاک کانک انت النافع للنافعین. بی‌مورد نیست در اینجا این چند جمله‌ی مؤلف را که هم برای معارضه با کلمات باب است و هم مطالبی را روشن می‌کند ترجمه کنیم می‌فرماید «آیا فکر نمی‌کنید که از هوی و هوس و مکر و خدیعت آن عجیب نیست اگر انسان را بفریبد زیرا این سنت در اشخاص و مردمان گذشته هم دائر بوده است آیا سخنان ما را در مقام معارضه با اغلاط و بافته‌ها و سخنانی که بر معنی می‌گرید و بر ظاهر خنده‌ای چون خنده ماتم‌داران می‌کند ما در مقام معارضه با این سخنان می‌گوئیم ای پول و ای سکه دوپهلو که گاه با جامه سفید براق و گاهی با لباس زرین درخشان خودنمائی می‌کنی تو آن دلدار فتنه‌انگیزی که همگان را به خویشتن مفتون کرده در حالی که جملگی می‌پندارند که فریب تو را نخورده‌اند توئی که دنیاپرستان را فریب داده و چشم و گوش آنها را بسته‌ای و قلوب آنان را از محبت خود انباشته‌ای – دوستی خود را در اعماق قلب آنان رسوخ داده‌ای و به میل و رغبت خود ایشان بر آنان تسلط یافته‌ای در حالی که خود آنان [صفحه ۱۷۶] متوجه نیستند تو خود را دین ایشان و شفیع و حاکم عادل و فرمان فرمای مطاع آنان کرده‌ای و به همین جهت آنان به چیزی غیر از تو اعتنا ندارند و کسی را جز تو نمی‌خواهند – ندانم تو را چه مقامی است که مردم اهل طمع جز تو چیزی نمی‌طلبند مثل اینکه تو را شفیع شافعین تصور کرده‌اند تو را چه مقامی است که اهل طمع تو را مالک مالکین می‌پندارند و جز تو را نمی‌طلبند تو را چه مقامی است که اهل طمع جز تو را نمی‌طلبند گویا تو را منفعت بخشنده منفعت کنندگان می‌دانند. (مؤلف این جمله اخیر را به طرز کلمات باب پیوسته با تغییر مختصر تکرار می‌کند) تو را چه مقامی است که اهل طمع جز تو را نمی‌طلبند مثل اینکه تو را تاجر از برای تاجران فروشنده فروشندگان. الشادی للشادین العامل للعاملین. الناقد للناقدین. السائد للسائدین و بر همین منوال العالم. العارف، الآمر، الناهی، الحاکم، العادل، الزاجر، الرادع، الحال، العاقد، الفاضل، الفائق، الفاتق، الراتق، الدافع، المانع، الباذل، الباخل، الماتح، المانح، الصارف، الزارع، الفارس، العامر، الحارس و قس علیهذا اکنون در اینجا به همین اندازه مقابله و معارضه قناعت کرده و متذکر می‌شویم که ما به جز در مقابل جنگ لفظی و معارضه‌ی به مثل هیچ‌گاه مهمل و چرندگوئی نداشته‌ایم و لیکن اگر بنا باشد برای ما ممکن است کلمات بسیاری به سبک آنچه گذشت به رشته‌ی تحریر آوریم که در تمام آن کلمه‌ی غلط یا چرت و بی‌معنی نباشد [۷۱] ذلک لتعلم ان الذین قالوا ما قالوا [صفحه ۱۷۷] قد افتروا علی الله کذبا و صدوا عن سبیله من اعجبته نفسه فاقحموه من مداحض الجهل و عرا زلقا و ان تعجب من جرئتهم علی الحق فلا عجب فکم زین الشیطان للناس من قبلهم سوء اعمالهم فاتبعوا الهوی و کم قال الذین کفروا انهم الهة فانحاز لهم ثلة من الاوباش ذلک بانهم احبوا ان ینهضوا من خمولهم و لو بضلالة الکفر سفها. فکیف تری هؤلاء اذ کانوا عواما جهالا فخادعهم من یعطیهم مناصب الانبیاء و اولی العلم اسما و لقبا. و استزلهم اذ جعل اضطراب افکارهم فی غمرات الجهل علی الحق حکما و استحوذ علیهم بمغالطة التأویل الذین لا یرضون به فی امر معاشهم و معاملاتهم و خطاباتهم و یعدون من یؤول النص الصریح من کلامهم سفیها مجنونا او ضالا محرفا ملعونا مفتونا فکیف رضوا بالتأویل الفاحش للنص الصریح فی کلام الله و کلام رسوله و حججه بما لا یرضون به فی کلام اطفالهم الاساء ما یحکمون و لقد ظلموا بذلک انفسهم و ما ربک بغافل عما یعمل الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی این همه برای آن است که بدانی آنان که چنین سخنانی گفته‌اند دروغ به خداوند بسته و آن کس را که به نفس خویش مغرور شده است از راه حق بازداشته‌اند و از پرتگاههای جهالت به سنگلاخ بدبختی افکنده‌اند و اگر بر جسارت و جرئت آنان نسبت به پروردگار عالم تعجب داری همانا زیاد جای شگفتی نیست زیرا چه بسا مردمانی که قبل از ایشان نیز شیطان اعمال ناشایسته آنان را در مقابل دیدگانشان جلوه نیکو داد یک باره پیرو هوی نفس خویش شدند [۷۲] و چه بسا کسانی که از راه کفر و الحاد به دعوی خدائی پرداختند و گروهی از [صفحه ۱۷۸] اراذل و اوباش بدانان ایمان آوردند چون در حقیقت این چنین مردم دوست‌دار این بودند که نام آنان در نزد خلایق معروف و مشهور و زبانزد خاص و عام هر چند این شهرت از راه

کفر و الحاد و گمراهی باشد حال چه جای شگفتی از این دسته مردم فریب خورده نادان و بی‌سواد است که با دادن مقامات و عناوینی که فقط شایسته‌ی مقام نبوت و امامت است به آنان ایشان را فریب داد و به طوری آنان را از راه حق منحرف نمود که فقط افکار پریشان و ذهن منحرف خود را حکم برای تشخیص حق و باطل قرار دادند و مخصوصا به وسیله‌ی تأویل‌های غلط و بی‌موردی بر آنان استیلا یافت که در زندگانی عادی و معاملات و صحبت‌های خویش هرگز آن تأویلات قابل قبول آنان نیست و اگر کسی به این گونه تاویلات [۷۳] قائل شود و در کلمات عادی آنان چنین تصرفات نامعقول بنماید بدون تردید وی را دیوانه و گمراه کننده و تحریف کننده و ملعون خواهند خواند. پس چگونه به این تاویلات باطل و ناروا در نصوص صریح قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام تن در دادند تاویلاتی که حتی خود این دسته حاضر نیستند حتی در حرفها و صحبت‌های فرزندان خردسال آنان به عمل آید زنهار چه قضاوت سوء و غیر منصفانه‌ای لیکن تردیدی نیست که با این گونه اعمال فقط به خویشتن ستم نموده‌اند و خداوند از اعمال این ستمکاران غافل نیست و به زودی اهل ستم خواهند دانست که بازگشت آنان به کجا است. [صفحه ۱۷۹]

دعوت علی محمد علماء برای مناظره

شبهه‌ی پنجم - این است که عده‌ای از جماعت بابیها ادعا می‌کنند میرزا علیمحمد بسیاری از علماء زمان خود را دعوت نمود که با وی مباحثه نمایند و در دعاوی وی امعان نظر کنند ولی هیچکدام این دعوت را نپذیرفتند و به ملاقات وی حاضر نشدند و این دلیل است بر این که حجت وی محکم و برهانش قوی بوده است. در جواب می‌گوئیم اولا- به طوری که شرح خواهیم داد این ادعاء دروغ محض است و بر فرض هم راست باشد علماء چه حاجتی به ملاقات وی داشتند مگر ادعاهای او را نمی‌دیدند که جملگی چه از لحاظ واقع مطلب و چه از لحاظ اقرارهای خود وی ضد و نقیض و برخلاف یکدیگر است و محال است چنین ادعاهائی راست و درست و از روی حقیقت باشد مگر علماء کلیه دست آویزها و استدلالهای وی را بعد از اینکه کتاب سر تا پا غلط وی را شنیده بودند نمی‌دیدند که همگی باطل و نادرست است چه علما از طرفی می‌دیدند علی محمد اقرار به حقانیت دین اسلام و پیغمبر اکرم (ص) و قرآن و ائمه (ع) و آنچه از آنان رسیده است می‌نماید و به حضرت مهدی حجهٔ ابن‌الحسن العسکری علیه‌السلام مطابق آنچه از پیغمبر (ص) و ائمه (ع) رسیده است اعتراف دارد و بر این گفته وی اطلاع داشتند که ادعا داشت کتاب احسن القصص از طرف محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب به او رسیده است و اینکه آیات بینات از طرف حضرت بقیهٔ الله المنتظر امام غائب ما به وی انتقال یافته است و از طرف دیگر ادعای مهدویت و دعوای نبوت و رسالتش را می‌دیدند و زمزمه نزول کتاب و شریعت جدیدش را که در همه چیز (از عقاید [صفحه ۱۸۰] و فروع) با دین اسلام مخالف است می‌شنیدند از این رو برای آنان کاملا- روشن و مبرهن بود که این شخص با دعاوی و اعترافات خود در حقیقت سند دروغگوئی و تناقض‌گوئی و کفر و ارتداد خویش را امضاء نموده است و دین اسلام و شریعت مطهر نیز بر هین طرز شهادت می‌دهد و ما این مطلب را به طور تفصیل در بحث موانع بیان نمودیم با این حال چه حاجتی به ملاقات و بحث با وی بود - علماء می‌دانستند که این شخص صریحا ادعای الوهیت و خدائی دارد و از محکمات قرآن و بدیهیات عقلی و همچنین ادله‌ی منطقی این مسئله تا درجه یقین ثابت است که هر بشری ادعای خدائی کند بی‌شک دروغگو و کافر است علماء می‌دانستند که تنها دلیل ادعاهای وی همان کتابی است که آن را معجزه خویش قرار داده و با یک نظر می‌دیدند که این کتاب یک مجموعه‌ی کاملی از اغلاط و اشتباهات لفظی و معنوی و کلمات و عبارات بدون نظم است و هیچ گونه قاعده‌ای حتی قاعده‌ی سخن گفتن اطفال نیز در آن رعایت نشده است بنابراین با این همه شواهد چه حاجتی به ملاقات و مباحثه وی بود آری روبرو شدن با وی این نتیجه را داشت که با شنیدن این اقاریر و اعترافات از زبان خود وی دعاوی او مسجل‌تر می‌گردید. - ثانیا احوالات علی محمد و تاریخچه‌ی زندگانی او بعد از دعوتش در تواریخ متعدده ثبت است و جای گفتگو برای این ادعا باقی نگذاشته است بنابراین کی و کجا علماء

از ملاقات و مباحثه‌ی با او سرپیچی کردند اکنون برای اینکه مطلب قدری روشن‌تر شود می گوئیم آنچه مورد اتفاق عموم مورخین است که به شرح حال وی آشنا می‌باشند این است که در مدت اقامت وی در کربلا در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر [صفحه ۱۸۱] می‌شده برای فراگرفتن طریقه شیخ احمد احسائی و مطالب تازه او با جماعتی که از آن جمله میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی و حاج کریم خان کرمانی و ملامحمد مامقانی بودند و چون این جماعت در پاره‌ای از کلمات وی مطالبی بر خلاف دین اسلام یافتند در ابتدا به موعظه وی پرداختند و چون به نتیجه‌ای نرسید وی را از خود طرد نمودند. در این موقع ناگهان به ریاضت پرداخت و به عبادت دشوار و زهد و رهبانیت مشغول شد که همگی دامی برای عوام بود به طوری که با همین دامها جمعی از ساده‌لوحان را بفریفت و چون به یکی از آنان اطمینان حاصل می کرد می گفت «ادخلوا البیوت من ابوابها» خانه را از درب آن داخل شوید رفته رفته جماعتی از عوام را به خود جلب نمود و در کمال اختفاء به دعوت آنان پرداخت تا در سال ۱۲۶۰ به بوشهر مراجعت کرد و مبلغینی به شیراز فرستاد این مبلغین نخست نزد عالم بزرگ آن شهر مرحوم شیخ ابوتراب که بر سایرین مقدم بود آمدند مرحوم شیخ چون در ضمن صحبت آنان زمزمه نزول وحی و تغییر دین و شریعت شنید نگران شد و سایر علمای وقت را حاضر و موضوع را با آنان مورد شور قرار داد جملگی بر این رأی دادند که نظام الدوله حسین خان تبریزی مراغه‌ای را که والی شهر بود از موضوع خبردار کنند این شخص مبلغین باب را احضار و در محضر جمعی از علماء از مطالب و دعاوی آنان پرسش نمود آنان نیز مطالب خود را بیان نمودند والی از علماء حاضر تکلیف شرعی را استفسار کرد و جملگی به کفر آنان فتوی دادند والی پس از این که عصب پای آنان را قطع کرد آنها را به زندان انداخت این مجلس در دوم شعبان ۱۲۶۱ اتفاق افتاد، پس از این واقعه در [صفحه ۱۸۲] شانزدهم همان ماه علی محمد را از بوشهر به شیراز احضار کرد که در نوزدهم ماه رمضان همان سال وارد شیراز شد، والی شیراز از نظام الدوله که شخصی با تجربه و عاقلی بود تدبیری اندیشید که از اسرار باطنی این قضیه اطلاع حاصل کند و منظور اصلی میرزا علی محمد را کشف نماید لذا پس از ورود به شیراز شبی وی را حاضر کرد و با او کمال مهربانی و فروتنی و تعظیم به عمل آورد و از معامله‌ای که نسبت به مبلغین وی نموده است عذر خواست و اظهار داشت حاضر است جان و مال خود را در نصرت وی صرف نماید و در هنگام توبه و عذرخواهی با مهارت تمام به دروغ اشک ریخت تا آنجا که میرزا علی محمد فریب وی را خورده و او را تسلی‌خاطر داد و از وی سبب بدرفتاری با مبلغین را پرسش کرد والی گفت مولای من تا شب گذشته من از دشمن‌ترین مردم با تو بودم و با خویش در فکر بودم به چه نحو تو را آزار و شکنجه نموده و به چه شکلی به قتل رسانم ولی چون خوابیدم تو را در خواب دیدم که بر سر بستر من آمده و پس از اینکه سر پائی به من زدی فرمودی حسین من در پیشانی تو نور ایمان می‌بینم من فورا از خواب برجستم...» از این سخنان صورت باب مانند گل شکفته شد و گفت خوشا به حال تو مژده می‌دهم که آنچه دیده‌ای در خواب نبوده و در بیداری بوده است من خود بر سر بستر تو آمدم و آن سخنان را گفتم والی از این ادعاء بیشتر یقین کرد که این مرد دروغگو است و به طور عمد به راه ضلالت و باطل و دروغ می‌رود و لیکن خواست مطلب را تا به آخر مطلع شود لذا برخواست و دست وی را بوسیده و با تضرع و زاری گفت مولای من کلیه سربازان و عسگریان این ایالت مطیع فرمان منند و خزانه‌ی من نیز از اموال آکنده [صفحه ۱۸۳] است من آنها را تمامی تحت اختیار تو قرار می‌دهم علی محمد به وی گفت تو را بشارت می‌دهم که چون دنیا را مالک شدم سلطنت روم را به تو خواهم بخشید والی وی را قانع نمود که علماء را در مجلسی جمع کند تا بی‌پرده و بدون خوف آنان را به مذهب خویش دعوت نماید و حجت خویش را بر آنان تمام کند لذا جمعی از علماء را دعوت کرد و علی محمد با دلی محکم و مطمئن بر آنان وارد گردید و گفت «ای علمای دین آیا هنوز هنگام آن نرسیده است که هوای نفس و ضلالت را به یک سوی انداخته و از راه راست و حقیقت متابعت کنید و به سخنان من ایمان آورید؟!. پیغمبر شما جز قرآن کتابی بعد از خود نگذاشت این هم کتاب بیان من آن را بخوانید و ببینید چگونه از قرآن فصیح‌تر است و این را بدانید که احکام این کتاب ناسخ قرآن است بیائید و قبل از این که شمشیر در میان شما نهاده شود خود و اطفال خود

را نجات دهید» در این هنگام والی شیراز برخواست و از وی درخواست نمود که دلائل حقانیت خویش را بیان کند و دعوت خویش را در مکتوبی رقم نموده و به علماء ارائه دهد علی محمد چند سطر ی به عربی نگاشت که چون علمای حاضر مجلس بدیدند نخست متوجه اغلاط فاحشی شدند که هم از لحاظ ریشه‌ی کلمات و هم از حرکات و اعراب و هم از ترکیب و جمله‌بندی در آن دیده می‌شد و علی محمد سعی می‌کرد آنان را قانع کند که هیچ گاه درس عربی نیاموخته است ولی علماء مجلس جملگی اظهار داشتند که دعاوی وی برخلاف دین اسلام و شریعت احمدی است و از روی نوشته وی کفر و ارتداد او را ثابت نمودند در این هنگام والی شیراز که منظور خود را عملی دید رو به وی کرده و گفت «ای نادان گمراه این چه راه [صفحه ۱۸۴] ضلالی است که در دین اسلام پدید آورده‌ای چگونه دعوای رسالت و مهدویت می‌کنی و خویشتن را از حضرت قائم خاتم النبیین (ص) برتر و بالاتر می‌دانی و دلیل خود را منحصر به یک کتاب می‌دانی و آن را معجزه‌ی خویش و از قرآن بلیغ‌تر و فصیح‌تر می‌پنداری در حالی که اکنون ثابت گردید که از مکالمه عادی به زبان عربی عاجز و ناتوانی» آنگاه دستور داد که او را از آن مجلس بیرون کشیده و آن اندازه چوب زدند تا از جمله‌ی دعاوی خویش استغفار نمود و از حاکم امان طلبید والی نیز دستور داد تا او را بر الاغی نشانده در مسجد بزرگ شیراز (مسجد نو) حضور علماء ببرند تا آن‌جا در نزد ایشان توبه نماید مسجد در این هنگام از علماء و اشراف شیراز آکنده بود و علی محمد در حضور همگان دست شیخ ابوتراب را بوسیده و مکرر توبه و استغفار نمود سپس به دستور علماء منبر رفت و به بطلان دعاوی خود به طور صریح اقرار و اعتراف کرد و اظهار توبه نمود آنگاه پس از ختم این جلسه مجددا او را به زندان بازگردانیدند بدین طریق چنانچه دیدیم مباحثه وی با علماء شیراز منحصر به این بود که وی دعاوی خویش را شرح داد و کتاب خود را دلیل حقانیت آنها قرار داد و عذر اغلاط این کتاب را عدم اطلاع و نیاموختن زبان عربی قلمداد کرد باری مدت شش ماه در زندان بود در خلال این احوال مرض و با که در افغانستان و هندوستان شیوع داشت به تدریج به ایران نیز سرایت نمود چنانکه اهل شیراز و والی و بزرگان از شهر خارج گردیدند و ناچار علی محمد را به اصفهان انتقال داد والی اصفهان منوچهر خان گرجی مردی جدید الاسلام بود که فریفته وی گردید و به وی متمایل شده شاید نیز برای ایجاد نفاق و دودستگی بین مسلمانان [صفحه ۱۸۵] مخصوصا ایرانیان و همچنین برای دشمنی با ایران بدین حربه متوسل گردید زیرا چنانکه ذکر شد این [۷۴] شخص از اسرای گرجستان بود که از روی کراهت قبول دین اسلام کرده بود و بالطبع نسبت به کشور ایران و دین اسلام به چشم عداوت و کینه نگاه می‌کرد هر چند در سایه این دین و در این مملکت به درجات بلندی رسیده بود و بهترین نشانه‌ی این عداوت این بود که مبلغین علی محمد را در تبلیغ کاملا آزاد گذاشت در حالی که در حضور علما از ظهور این بدعت اظهار تأسف می‌کرد و به آنان پیوسته وعده می‌داد که جلسه‌ی تشکیل خواهد داد تا با وی مباحثه کنند و گفته‌های او را بسنجند و چنانکه قتل وی را بر طبق موازین شرع واجب دیدند فتوای خویش بنویسند تا قانونا مانعی برای قتل وی نباشد لیکن پیوسته در تشکیل این جلسه مسامحه و تاخیر می‌کرد ولی بالاخره در مقابل اصرار علماء وقت ناچار مجلس بزرگی تشکیل داد و علی محمد را حاضر کرد از جمله علمائی که در این مجلس حضور داشتند مرحوم آمحمد مهدی کلباسی و محروم میرزا حسن نوری حکیم بودند آنگاه آمحمد مهدی به وی گفت مسلمانها بر دو دسته‌اند گروهی که می‌توانند احکام شرع را از قرآن و سنت استفاده کنند این دسته مجتهدین هستند و گروهی که بر این قادر نبوده ناچار احکام شرع را از گروه اول می‌گیرند و این طبقه مقلدند حال تو بگو از کدام یک از این دو دسته‌ی علی محمد گفت من از کسی تقلید نکرده‌ام و عمل به ظن را حرام می‌دانم آمحمد مهدی مجددا پرسید پس تو به چه چیز عمل می‌کنی با شخص امام [صفحه ۱۸۶] هم روبرو نمی‌شوی که از خود معصوم احکام شرع را سئوال کنی علی محمد که به کمک باطنی والی شهر پشت گرمی داشت تمهید غضب نمود و به آقا محمد مهدی خطاب کرد که تو در منقول هنوز شاگردی و مقام طفل ابجد خوان را داری در صورتی که مقام من مقام «ذکر و فؤاد» است در این موقع مرحوم میرزا محمد حسن نوری ابتدا به سخن فرمود و گفت تو از جواب این مرد به وسیله ذکر یکی از اصطلاحات حکمت فرار نمودی اکنون از عین اصطلاح خارج

نمی‌شویم تو خود می‌دانی که حکما برای «ذکر و فؤاد» آن مقامی را قائلند که فقط کسی که هیچ گونه موضوع مجهولی نداشته باشد می‌تواند بدان نائل گردد علی محمد گفت آری من این طور هستم میرزای نوری فرمود اگر چنین است معنای این خبر را بیان کن که می‌فرماید «حرکت زمان در عهد سلطان ظالم بسیار سریع و در عهد سلطنت امام حق بسیار بطئی است» در صورتی که می‌بینم ائمه‌ی هدی (ع) با سلاطین ظلم و جور مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس معاصر بوده‌اند بنابراین چگونه ممکن است برای زمان در یک موقع دو گونه حرکت سریع و بطئی قائل گردید و به چه نحو می‌توان این مطلب را عقلی دانست همچنین موضوع دیگر اینکه جملگی طی الارض را از کرامات اولیاء خداوند می‌دانیم اکنون از تو می‌پرسم حقیقت طی الارض چیست آیا قسمتی از زمین داخل قسمت دیگر می‌شود که هزارها فرسخ به مساحت چند متر می‌شود که در این حال مستلزم این است که شهرها خراب و حیوانات و نباتاتی که در این فاصله قرار دارند جملگی نابود شوند و معلوم است که تاکنون چنین اتفاقی نیفتاده و کسی نشنیده و نقل نکرده است یا اینکه طی الارض به این صورت است که زمین به مثابه [صفحه ۱۸۷] فرش و لباس پیچیده می‌شود که این را نیز کسی تاکنون ندیده و ذکر نشده است یا اینکه معنای طی الارض این است که آن کس به وسیله پرواز مسافت را طی می‌کند و این نیز برخلاف آن است که نقل کرده‌اند که طی الارض به وسیله قدم بوده است اکنون بگو طی الارض را به چه نحو می‌توان با عقل منطبق نمود علی محمد گفت می‌خواهی جواب تو را شفاها بگویم یا اینکه کتابت کنم میرزا محمدحسن گفت هرگونه که خود می‌خواهی علی محمد کاغذی برداشت و مدتی به نوشتن مشغول گردید تا اینکه بالاخره طبق دسیسه قبلی غذا را حاضر نمودند و علی محمد کاغذ را به کناری انداخت و مشغول غذا گردید میرزا محمدحسن آن را برداشت و دید فقط یک خطبه‌ای که مشتمل بر بسم الله و حمد و صلوات و مناجات است نوشته شده و یک کلمه راجع به سئوالات مزبور در آن نیست بعد از طرف غذا نیز علی محمد دیگر چیزی ننوشت لیکن علماء مجلس که از خارج از دعاوی وی اطلاع داشتند حکم به قتل وی دادند ولی والی شهر به عذر اینکه بدون کسب تکلیف از تهران نمی‌تواند حکم قتل را اجرا نماید از انجام این امر شانه خالی نمود و در ظاهر امر نمود وی را زنجیر نموده و به زندان فرستادند ولی شبانه وی را به خانه خویش آورد و در اطاقی منزل داد و او را مورد عزت و احترام قرار داد و شرح قضیه را بر طبق دلخواه خود و به طور مختصر به تهران گذارش کرد و اظهارنظر خود را مبنی بر اینکه کشتن وی موجب بروز اغتشاش می‌گردد و به سیاست عمومی دولت لطمه‌ی خواهد رد بدان افزود و پیشنهاد کرد که طریق عاقلانه این است که فعلا برای خواباندن آشوب و ختم غائله او را محبوس نمایند و در تعقیب این گزارش از تهران حکم زندان وی تأیید گردید و والی وی را در همان اطاق محبوس داشت و [صفحه ۱۸۸] وسائل آسایش وی را فراهم کرد علی محمد نیز از همان محل آزادانه نامه‌ها می‌نوشت و مبلغینی به اطراف می‌فرستاد ضمنا کتاب نبوت خاصه‌ی خود را نیز در همین زمان تحریر نمود چند ماهی که بدین منوال سپری شد والی غفلتا درگذشت و ولایت به برادرش گرگین رسید این شخص که موافقت با علی محمد را صلاح نمی‌دید برای اینکه خود را از عاقبت این فتنه و مسئولیت عواقب آن برحذر دارد شرح قصه‌ی وی را مجددا به طهران گزارش نمود و حکومت وقت چنین مصلحت دید که وی را به قلعه‌ی چهریق در شهر ماکو از شهرهای آذربایجان اعزام نمایند خلاصه مطلب اینکه در شهر اصفهان بین علی محمد و علماء شهر مباحثه و مناظره‌ای در اطراف دعاوی وی از مهدویت و نبوت و رسالت و نزول وحی و غیره به عمل نیامد بلکه چون از سئوال آمحمد مهدی پی برد که رشته‌ی سخن به این گونه مطالب خواهد کشید در جواب آن به حرف‌های صوفیه که تأویل آنها به کشف و وصول است متوسل گردید و خود را صاحب مقام ذکر و فؤاد دانست تا بدین وسیله خویشتن را از مقابله با براهین عقلی و استدلالات منطقی برهاند و به وادی کشف و شهود و گزافگوئی‌های صوفی مآبانه که در این موقع تا حدی بازارش رواج رود راه فراری باز کند مخصوصا بعد از جلساتی که در شیراز تشکیل گردید و در محاورات و مباحثات منطقی و استدلال پایش به گل ماند و سستی فکر و مغالطه‌کاری وی ثابت شد لیکن نمی‌دانست این حیله هم کارگر نیست و این طور میرزا محمد حسن جلو این‌گونه حرفهای وی را خواهد گرفت باری در این موقع محمد شاه به فرزند خود ناصرالدین شاه که والی تبریز

بود فرمان داد که مجلسی تشکیل داده و علماء و اعیان و سران لشگر را در [صفحه ۱۸۹] آنجا دعوت نماید و علی محمد را نیز در آن مجلس حاضر کرده به وی در سخن آزادی کامل دهد تا با علما مباحثه کند و علماء درباره‌ی وی فتوی دهند این مجلس تشکیل گردید و از جمله علمائی که حضور داشتند ملا محمد مامقانی رئیس علماء شیخیه از هم درسان علی محمد در درس سید کاظم رشتی بود دیگر ملا محمود نظام العلماء بود که در این جلسه با علی محمد طرف صحبت بود و کتابهای وی را به او نشان داده و به به او گفت این کتابهائی که به سبک آیات قرآن است و من اکنون در مقابل تو می‌بینم آیا حقیقتا از گفته‌های تو است یا به تو نسبت می‌دهند علی محمد جواب داد این کتابها از جانب خداوند است نظام گفت بهتر آن است این نوع گفتار مبهم را کنار بگذاری و به طور واضح صحبت کنی علی محمد گفت بلی این کتابها گفته‌ی من است نظام اظهار داشت از این کتابها چنین برمی‌آید که تو ادعا می‌کنی جمله‌ی آنها وحی خداوند و کلام تو کلام اوست گفت آری نظام پرسید آیا کلمه‌ی باب اسمی است که مردم به تو داده‌اند یا آنکه از جانب خود توست گفت این عنوان از جانب خداوند است و من باب علم هستم نظام مجددا اظهار داشت حضرت رسول (ص) می‌فرماید «أنا مدینهٔ العلم و علی بابها - من شهر علم و علی درب آن شهر است» و علی علیه‌السلام غالبا می‌فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی - هر چه خواهید از من سئوال کنید قبل از آن که مرا از دست دهید» اکنون مرا مسائل مشکلی است که حل آنها را از تو می‌خواهم بعضی از آن مسائل مربوط به طلب است باب گفت من علم طب نخوانده‌ام نظام گفت از علم دین از تو سئوال می‌کنم و از شرائط این علم فهم آیات قرآن و احادیث است و فهم آیات و احادیث قبل از هر [صفحه ۱۹۰] چیز موقوف به علم نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و غیره است اکنون از این علوم از تو می‌پرسم و از علم صرف شروع می‌کنم باب گفت من علم صرف را در دوره‌ی کودکی خوانده‌ام و اکنون آن را فراموش نموده‌ام نظام گفت این آیه را که می‌فرماید «هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا» تفسیر کن و ترکیب نحوی آن را برای ما بیان نما و همچنین شان نزول سوره‌ی کوثر و نحوه‌ی تسلیت حضرت پیغمبر را بدین سوره شرح ده علی محمد اندکی در اندیشه فرورفت و در جواب آن مهلت خواست نظام مجددا به سخن ادامه داد و از وی معنای این حدیث را سئوال کرد که روزی مأمون از حضرت رضا (ع) پرسید دلیل خلافت حضرت امیرالمؤمنین چیست حضرت فرمود «آیه‌ی انفسنا است» و مأمون گفت لولا نساؤنا و حضرت رضا (ع) فرمود لولا ابناؤنا علی محمد پاسخ داد این حدیث نیست نظام گفت آیا کلام عرب هم نیست حدیث یا غیر حدیث معنایش چیست باب مجددا در جواب مهلت خواست آنگاه نظام گفت معنای این گفته علامه حلی چیست «اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی» باب سکوت نمود باز نظام گفت تو گمان می‌بری کتابت بر اساس فصاحت و بلاغت استوار است برای ما شرح بده نسبت بین فصاحت و بلاغت چیست و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است باز هم جواب نداد نظام گفت یک سئوال می‌نمایم و غیر از آن دیگر سئوالی نمی‌کنم و آن این است که در نزد جمیع دانشمندان و خردمندان رسم و عادت چنین است که هرگاه کسی ادعای نبوت و رسالت کند برای ثبوت صدق این دعوی باید چیزی آورد که دیگران از مثل آن عاجز باشند و تو در کتاب خویش دعوای نبوت [صفحه ۱۹۱] و رسالت‌داری اکنون از تو می‌پرسم آیا برای تو معجزه هست که دلیل صدق دعوای تو و حجهٔ بر مردم باشد باب پاسخ داد هر چه می‌خواهی بخواه نظام گفت شاه مبتلا به مرض نقرس است و اطباء از معالجه آن عاجز شده‌اند اکنون ما شفای وی را از تو می‌خواهیم باب گفت این امر غیرممکن است نظام رو به مردم کرده و اشاره به علی محمد نمود و فریاد زد چنته‌ی این مرد از هر علمی چه منقول و چه معقول خالی است علی محمد در غضب شد و گفت این چه حرفی است ای نظام من مردی هستم که هزار سال است منتظر من بوده‌اید نظام پرسید تو مهدی نوعی هستی یا شخصی یعنی پسر حسن عسکری گفت من خود مهدی شخصی هستم نظام گفت اسم تو و اسم پدرت چیست و محل ولادتت کجا است گفت اسم من علی محمد و اسم پدرم میرزا رضا و اسم مادرم خدیجه و مسقط الرأس شیراز است نظام فرمود مهدی مطابق معرفی اهل بیت عصمت (ع) اسمش محمد و فرزند حسن عسکری و نام مادرش نرجس و مکان ولادتش سر من رأی است چگونه با تو منطبق می‌شود گفت من

معجزه‌ای به شما نشان می‌دهم که راستی و صدق مرا تصدیق کنید گفتند هر چه داری بیاور گفت من در یک روز هزار بیت (هر بیتی در اصطلاح نویسنده‌گان پنجاه حرف است) می‌نویسم گفتند به فرض اینکه این موضوع صدق باشد در این کار برای تو رقیب زیاد وجود دارد و چه بسا اشخاصی که قدرت بر این مقدار نوشتن یا بیش از آن دارند در این هنگام ملا محمد مامقانی به او گفت به طوری که ما در کتابهای تو که آنها را هم ردیف قرآن می‌دانی خوانده‌ایم گفته‌ی (اول کسی که به من سجده نمود محمد است و علی) آیا مقصود تو از این کلام این است که مقام تو از مقام آنان بالاتر است علی محمد از این [صفحه ۱۹۲] سئوال مضطرب شد و سر به زیر انداخت سپس ملا عبدالکریم ملاباشی گفت خداوند در قرآن می‌فرماید «و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسه» و تو در کتاب خویش می گوئی «ثلثه» باب گفت ثلث نصف خمس است مردم از این حرف همگی خندیدند- ملا محمد مامقانی گفت به فرض اینکه ثلث نصف خمس باشد برای چه با قرآن مخالفت می کنی باب سکوت کرد پس از آن سید محمدجعفر امیر رو به او کرده گفت بگو بدانیم کیفیت بالا رفتن مسیح به آسمان چگونه بوده است آیا هم چنانکه قرآن و مسلمانان می گویند بدون مردن یا کشته شدن بوده است یا طبق عقیده مسیحیان بعد از کشته شدن و دفن بوده است و آیا این امر با همین بدن عنصری ناسوتی بوده یا به نحو دیگری انجام گرفته است باب جواب داد این سئوال وقت بیشتری لازم دارد آنگاه مردم را مخاطب قرار داده و گفت آیا نمی‌دانید من خطبه‌ی مفصلی با کمال فصاحت می گویم آنگاه بدون فکر و تأمل شروع کرد به خواندن خطبه‌ی عربی و گفت «الحمد لله الذی رفع السموات و الارض» و تاء سموات را فتحه و ضاد ارض را کسره داد که هر دو غلط بود ناصرالدین میرزا ولیعهد که خود حاضر بود فریاد کرد ساکت باش و این شعر الفیهٔ ابن‌مالك را خواند و مابتا و ألف قد جمعا یکسر فی الجر و فی النصب معا (یعنی کلماتی که مانند سموات بتا و الف جمع بسته شود در حالت نصب و جر باید مجرور خواند) آنگاه به وی خطاب کرد که این مزخرفات و ترهات چیست که به هم می‌بافی مگر از روایات اهل بیت عصمت نشنیده‌ای که حضرت مهدی با کرامات و معجزات ظهور خواهد نمود و دین و شریعت جد خویش را نصرت فرموده و زمین را از عدل و داد پر [صفحه ۱۹۳] خواهد کرد و واضح است که حضرت مهدی کسی نیست که معرفت به کلام صحیح نداشته و در آن مرتکب خطا و لغزش گردد و آن کس نیست که والی شیراز وی را مضروب نموده و در قعر زندان بیندازد آنگاه رو به جانب علماء نموده و فتوای آنان را درباره‌ی باب خواستار گردید علماء حاضر جملگی کفر وی را تصدیق نموده و حکم به قتل وی دادند بزرگان و اشراف مجلس نیز متفق القول وی را دیوانه و ابله خواندند و اظهارنظر نمودند که باید وی را در زندان انداخت ولیعهد این نظر اخیر را پسندید و به ملازمان دستور داد تا او را به زمین انداختند و به زدن وی مشغول شدند در حالی که او استغاثه و التماس می‌نمود و همچنان به زدن ادامه دادند تا توبه نمود و با عهد و پیمانهای مؤکد تعهد نمود که دیگر ادعاهای خوش را تکرار ننماید سپس وی را از نو به قلعه چهریق انتقال دادند تا آنکه محمد شاه وفات یافت و ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست و فتنه و آشوب بابیها از کشتن و غارت کردن بالا گرفت میرزا تقی خان صدراعظم بالاخره نزد شاه رفته و گفت برای نجات مملکت و رعیت از شر این فتنه‌ها چاره‌ای جز کشتن علی محمد نیست شاه نیز این نظر را تأیید نمود و گفت محمد شاه پدر من در حقیقت خطا کرد از اینکه علی محمد را در قلعه چهریق حبس نمود و نگذاشت مردم او را ببینند [۷۵] تا اینکه در نظر مردم این طور رسوخ نمود که این شخص مرد بزرگ و نابغه‌ای است در صورتی که بهتر این بود که وی را به طهران حاضر کند و به همه‌ی مردم اجازه دهد با او صحبت و مباحثه کنند [صفحه ۱۹۴] و مسائلی از وی بخواهند تا خودبه‌خود بر همه معلوم شود چه اندازه سست رأی و دروغ‌باف و چرندگو است و سخافت رأی و حماقت و دیوانگی او بر مردم آشکار گردیده و در این صورت مانند یکی از متکدیان کلاش زندگی می کرد وزیر اظهار داشت این گفتار صحیح است لیکن اکنون کار از کار گذشته و آنچه نباید بشود شده است و برای ختم این غائله و خاموش کردن این آتش چاره‌ای جز کشتن علیمحمد نیست بالاخره ناصرالدین شاه دست خط قتل باب را صادر کرده و عموی خود حشمهٔ الدوله را که والی تبریز بود مأمور این کار نمود مشارالیه نیز بار دیگر علمای تبریز را برای مشورت حاضر کرد علماء این بار نیز

گفتند ما بر حال وی واقفیم و دعوت او را کفر محض می‌دانیم. اکنون باید دید اگر همچنان بر مسلک سابق خود باقی است سزای وی جز قتل نیست و در صورتی که از آن دعاوی و گفته‌های خویش تائب و نادم است آن وقت باید ملاحظه کرد حکم خداوند را درباره‌ی وی چیست والی ناچار مجلسی از جمعی اعیان و رجال ترتیب داد و علی محمد را نیز احضار نمود در این مجلس حاج میرزا مسعود نماینده وزارت خارجه درباره‌ی بعضی احادیث نبوی با او مناظره نمود و علی محمد نتوانست جواب بدهد آنگاه والی به وی گفت شنیده‌ایم تو ادعای نزول وحی می‌کنی و کتابی مانند قرآن آورده‌ای اگر چنین است از تو می‌خواهیم دعا کنی در باب این چراغ بلور که در مقابل ما است آیاتی بر تو از آسمان وحی گردد باب آیاتی از سوره‌ی نور و سوره‌ی ملک پس از تألیف و ترکیب قرائت نمود والی پرسید آیا این آیات هم اکنون بر تو نازل گردید جواب داد بلی والی سئوال کرد آیا نه این است که وحی هیچ‌گاه [صفحه ۱۹۵] از خاطر کسی که بر وی نازل شده است محو نخواهد گردید باب پاسخ داد چنین است والی آنچه را که هم اکنون خوانده بود در روی پاره‌ای کاغذی بنوشت و مدتی علی محمد را به صحبت سرگرم نموده و ناگاه از وی خواست آن آیات را مجددا تلاوت کند باب در خواندن آیات مضطرب شد و آنها را مقدم و مؤخر و کم و زیاد با تغییر و تبدیل قرائت کرد و همین برای پی بردن به بطلان امر او کافی بود دیگر بعد از آن کسی صحبت نکرد و جمله‌ی حضار تصمیم بر قتل وی گرفتند و آن را به موقع اجرا نهادند.

ارسال نامه از طرف حسینعلی برای سلاطین

شبهه‌ی ششم - این است که این جماعت ادعاء می‌کنند حسینعلی برای بسیاری از سلاطین نامه‌ها ارسال داشت و آنها را به ایمان به خود و تصدیق ادعای خویش دعوت نمود و کسی در مقام دفع و منع یا صدمه و آسیب وی برنیامد و این امر دلالت می‌کند که رابطه وی با خداوند سبب انصراف کلیه شرور و آفات از وی گردیده است. در جواب گوئیم اولا ارسال نامه برای سلاطین معاصر و دعوت آنان به ایمان و تصدیق جز از خود حسینعلی که در کتابهایش به این موضوع اشاره می‌کند از کسی دیگر شنیده نشده است مثلا- در کتاب اقدس ادعا می‌کند که برای پادشاه عثمانی و فرانسه و آلمان و نمسه و همچنین رؤساء جمهور امریکا و زمامداران دیگر ممالک نامه‌ها ارسال داشته است ولی باید دانست که این کتاب اقدس همان کتابی است که بهائیان مثل سایر کتابهای خود در پنهان نگاهداشتن آن می‌کوشند و کسی از ما مسلمانان جز به ندرت و با زحمت زیاد بدانها دست‌رسی نداشته آن هم به وسیله‌ی اشخاصی که اظهار میل بدین مذهب کرده‌اند و بهائیان به طمع فریب دادن آنان [صفحه ۱۹۶] بدیشان مطمئن گردیده و آنان را بدین رازهای نهانی مطلع ساخته‌اند و بهترین شاهد این ادعا اینکه نگارنده این سطور حاضرم کتاب‌های شما را با گزافترین قیمت خریداری کنم و با این وصف فراهم نمی‌شود بنابراین ادعاء نامه نوشتن به سلاطین مثل این است که کسی در خانه‌ی خود بنشیند و هر چه دل خواه اوست دور از همه و در نهانی بگوید و ثانیا فرض می‌کنیم این نامه‌ها در زمان حیاتش به پادشاهان معاصر رسیده باشد چه علت و سببی ممکن است سلاطین را بر آزار و زحمت او وادار کند چون در هر حال مسلم است در این نامه‌ها چیزی که برخلاف سیاست مملکت و سلطنت آنان باشد وجود نداشته است چنانکه در کتاب اقدس بر این امر تصریح دارد می‌گوید «به حق خداوند سوگند ما در نظر نداریم در امور کشور شما دخالت و تصرف کنیم» وانگهی سلاطین در این زمان چون بیش از هر چیز به پیشرفت تمدن و اصلاح امور اجتماعی مردم کشور خویش اهمیت می‌دهند بدین منظور آنان را در تأمل و تعمق و اظهارنظر نسبت به این گونه امور آزاد گذاشته‌اند تا هر کس آزادانه نظریات خویش را چه به صورت افکار فلسفی و چه در لباس عقائد دینی و دعوای نبوت در معرض انظار عموم قرار دهد علی الخصوص بعد از اینکه امروز نبوت را عبارت از بیان یک رشته حقایق مفید می‌پندارند و رؤسای هر کشور هیچ‌گاه از بیان مطالبی که برای اصلاح و پیشرفت نظام اجتماع و تمدن عمومی باشد جلوگیری و ممانعت نمی‌کنند و اگر بالفرض کسی در بیان این گونه مطالب بر علیه زمامداران مملکت تبلیغ کند دول متمدنه امروز وی را مجرم

سیاسـی شـناخته و قوانین بین‌المللی حمایت و صیانت او را بر کلیه سلاطین و رؤساء کشورها الزامی [صفحه ۱۹۷] نموده است برای مثـال محمـدطاهر حکـاک خراسـانی را ذکر می‌کنیم که ادعـای نبـوت نمـود و آشـکارا مردم را بـدین خـویش دعـوت کرد و برای پادشاهان نامه‌ها ارسال داشت و آنان را بـدین خود خوانـد و به زعم خود قوانین و دسـتوراتی برای اصـلاح امور اجتماعی آورد و با این همه هیـچ کس مزاحم و متعرض وی نگردیـد حتی به وسـیله‌ی حـاکم کربلاـ نـامه‌ای برای سـلطان عبدالحمیـد امپراطور عثمـانی فرسـتاد و چه بسـا اشخاصـی که در این زمـان کتابهای ضـلال نوشـته و مردم را بـدان دعوت کرده‌انـد و چه بسـیار داعیان الوهیت و بت‌پرسـتانی که ظهور کرده و سـلاطین تا مادامی که دعوت و عملیات آنان مخالف با سیاست و مخل آسایش اجتماع نبوده است نه متعرض شخص آنان شده و نه از تبلیغ مذهب ایشان ممانعت کرده‌اند با اینکه هر کس هر نوع مذهبی دارد البته به زبان حال یا [۷۶] مقـال همه را به کیش خود دعوت می‌کنـد مگر آقاخـان و خـانواده‌ی وی نیست که در هندوسـتان ادعـای حلول می‌کنـد و احکامی مخصوص به خود دارد و هر سـال مبـالغ گزافی از پیروان خویش می‌گیرد و سالهای متمادی است که میلیونها نفوس پیرو و هواخواه این مذهبند و مالهای زیاد و ثروتهای بسـیاری بدو می‌بخشـند و کورکورانه مطیع اوامر و دستورات وی می‌باشند با این همه هیچ گاه دولت انگلیس متعرض خود وی و هیـچ یک از مریـدان وی نشـده است و همچنین احمد قادیانی در هندوسـتان برای خود دعاوی و مریدانی دارد و کتابهای خود را به طبع رسانیده است و دولتها با وی مزاحمتی نداشته‌اند.

علم علی محمد باب

شبهه‌ی هفتم - این است که ادعا می‌کننـد علی محمد توانائی داشـته است [صـفحه ۱۹۸] در یـک روز هزار بیت هر بیت ۵۰ حرف مجموعا پنجاه هزار حرف که در حدود سـیزده هزار کلمه می‌شود انشاد نماید و این امری است که دیگران از آن عاجزند و به همین جهت این موضوع را معجزه‌ای برای صـدق مـدعای وی می‌داننـد چنانچه خودش نیز در کتاب بیان و در مجلس تبریز بدان اسـتدلال نمود. در جواب گوئیم اولا اگر منظور وی از این دعا این باشد که می‌تواند این مقدار از کلام را بگوید مسـلم است بسیاری از مردم حتی اطفـال در ظرف روز می‌تواننـد این مقـدار یـا خیلی بیشتر از آن را بگوینـد و بخواننـد خاصه آنکه کلماتی از این قبیل باشـد انا جعلنـاک جردانـا جریـدا للجاردین برهانا بریها للبارهین وماننـد گفتار او قل کل لیقولن انه لا اله الا هو الـذی آمنت به کل العتاقیین. الرتـاحیین. المقـاتیین. اللهـامیین یـا ماننـد کلمـات دیگر او سـبحانک اللهم لاـ اله الاـ ایـاک و انت العـذب ذی العـذابین. الخـول ذی الخـوالین. الخزی ذی الخزائیـن. العجـل ذی العجـالین الفرش ذی الفراشـین همـان‌طوری که در صـفحه‌ی (۱۷۳) ذکر شـد و چنـانچه بخـواهی برای آزمـایش این موضوع محلی را تعیین کن تـا از هر شـهر که باشـد بیش از صـد مرد و زن و کودک را در نزد تو جمع کنم که مانند این کلمات و شاید بهتر و بیشتر از آنچه شـما معجزه‌ی علی محمد خود و پیشوای خود قرار داده‌اید تکلم نمایند و اگر منظـور اینسـت کـه معجزه ایـن اسـت که می‌توانـد هزار بیت در هر روز بنویسـد می‌گـوئیم بسـیاری از نویسـندگان و تنـدنویسان نیز می‌تواننـد این مقـدار و بیشتر از آن را بنویسـند و این موضوع خیلی واضـح است گویـا نمی‌بیننـد دفتردارهـای تجارتخانه‌های بزرگ روزانه که با غالب شـهرها و تجارتخانه‌ها مکاتبه و مراسـلات دارند چه مقدار در هر روز می‌نویسند با اینکه آنان باید [صفحه ۱۹۹] در این مکاتبـات و نوشـتجات منتهای مراقبت و دقت و تأمل را معمول دارنـد فرض کنیم علی محمـد بتوانـد یا نتوانـد به مقـدار آنها بنویسـد این موضوع چه ارتباطی با حقانیت وی دارد بلی معلوم است کسـی که این همه موانع که بـدان اشاره شد علیه صدق دعوای وی موجود باشد جای آن دارد بدین دلائل پوچ متوسل گردیده بدان استدلال نماید - قربان یک جو فهم و شعورا.

علم عباس افندی

شبهه‌ی هشـتم - این است که بعض از مردم گمان می‌برند عباس افندی در زمان خود در علم و دانش از همه‌ی مردم بالاتر بود و در

شهر عکا کلیه علوم را تدریس می‌نمود و همین را برای وی اعجازی شمرده و با این اعجاز مطلب را تمام و دلیل را کافی دانسته‌اند، می‌گوئیم کاش می‌دانستیم از این همه صنایع کدامیک را به عباس افندی نسبت می‌دهند و از این همه اختراعات و اکتشافات قرن اخیر این شخص به چه اختراعی نائل گردیده است؟! یا در چه فنی استاد بوده و چه آثار علمی از وی باقی مانده است با اینکه چه اندازه از اروپائیان در این مکتب عکا رفته و در محضر تدریس عباس حاضر شده‌اند و این همه روزنامه‌ها و جرائد مغرب زمین در اطراف علوم عباس و آثار قلمی و فنی و علمی او چه مطالبی نوشته‌اند این ما و این شما و این دنیای حاضر و صنایع و علوم و اخباری که پیوسته در سرتاسر جهان منتشر می‌شود و این هم علماء و دانشمندان که نام آنان بر سر زبانها است بیائید و بیش از این ما را در نزد اروپائیان و خاورشناسانی که از علوم و فنون و تمدن مشرق زمین استفاده‌های شایان برده‌اند خجل نکنید و این ادعا را ننگ و عار مردم این سرزمین قرار ندهید [صفحه ۲۰۰] اگر از یک نفر از هواخواهان این شخص سخنی در باب علوم و فضائل و تعلیم و تدریس وی شنیدی بپرس چه علم و چه فضیلتی چه تعلیمی و چه تدریسی تو خود فکر کن اگر کسی فقط کتابهائی امثال جام‌جم و دائرةالمعارف و رساله‌های علمی را مطالعه نمود و عباراتی از آنها را محفوظ داشته و آن محفوظات را برای تو نقل کند برای تو موجب حیرت خواهد بود و این علوم و صنایع محیر العقول و این همه اکتشافات و اختراعات عجیب و این کار خانهای عظیم و اسرار برق و مغناطیس (و از این بالاتر کشف و شکستن اتم و استفاده از نیروی شگفت آن) که فقط مختصری از آن را برای تو ذکر می‌کند سبب می‌شود که چنین شخصی را تو یگانه فاضل دهر بشماری در صورتی که نمی‌دانی که این گونه محفوظات به منزله‌ی ظواهری است که حقیقت و مغز آن در نزد دیگران است و در حقیقت آشنائی عباس افندی به یک زبان خارجی است که اینگونه موجب اغواء مردمان عوام شده است و این امر در این زمان برای هر دانش‌آموزی میسر است که غالبا در ضمن سایر دروس با زبانهای خارجی نیز آشنا می‌شوند خدا تو را به راه راست هدایت کند شما که به فضیلت عالم تصدیق می‌کنید و علم را کمال می‌شمارید چگونه است که خود علی محمد باب که بانی مذهب شما است به اندازه اطفال مکتبی سواد نداشت و صرف و نحو و عربیت نمی‌دانست در صورتی که مدعی بود در تکلم به زبان عرب اعجاز می‌کند آیا شرافت و حیا ایجاب نمی‌کرد که حداقل آن مقدار از صرف و نحو و لغت را بداند که چنین خطاهای آشکار و اغلاط افتضاح‌آور را مرتکب نشود ما این شبهات را با جوابهای آن برای ازدیاد بصیرت تو و همچنین برای روشن داشتن حق و حقیقت و دور کردن وسوسه [صفحه ۲۰۱] هائیکه موجب تزلزل خاطر تو است ذکر نمودیم و الا فقط همان موانعی را که برای بطلان این مذهب در ابتدای کتاب بیان کردیم برای هر شخص بی‌طرفی که طالب حقیقت بوده و از باطل گریزان باشد کفایت می‌نمود خداوند تو را در پناه حفظ خویش قرار دهد. اکنون هم علاقه‌مندیم در پاره‌ای از امور دیگر ذهن تو را روشن و وجدان باطن تو را بیدار کنیم. نخست آنکه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که از هیچ آدم با وجدان و فهیمی شنیده نشده است که درصدد باشد مردمان را به راه نادانی و جهالت و تقلیدهای کورکورانه سوق دهد و آنان را با موری پابست نماید که در نتیجه از استفاده عقل و نقل محروم کرده و از خلعت علم و شرافت بی‌بهره و از مقام ترقی و کمال به طریق تنزل و انحطاط اندازد و به طور خلاصه سد راه آنان در کسب علوم مفیده و تمدن گردیده و به جاده‌ای راهنمائی کند که منتهی به بربریت و جهالت محض و رذالت شود تا آنجا که به جز از یک عده کتابهای محدودی که نمونه‌ای از اغلاط فاحش و جهالت و کفر و ضلالت محض و مخالفت با عقل و نقل است اطلاع حاصل نکند ولی هر چه بیشتر انسان در این عالم دقت می‌کند عجائب بیشتری را در ک می‌کند و هر روز با یک امر غریب و شگفت‌آور جدیدی روبرو می‌گردد همین علی محمد بانی مذهب باب نیست که به شهادت جمیع مؤرخین مطالعه و خواندن هرگونه کتاب یا نوشته‌ای را به جز کتابهای خودش ممنوع نموده و آموختن هرگونه علمی را بر پیروان خویش حرام کرده است تا آنجا که دستور می‌دهد کلیه کتابها را به جز کتابهای خودش محو و نابود کنند و به همین جهت پیروان وی بنا بود کردن و سوزاندن [صفحه ۲۰۲] هرگونه کتابی که به دستشان رسید حتی قرآن مجید پرداختند و ما هر چند نص کلام خود وی را در این مورد در دسترس نداریم ولی اگر گفته‌ی مؤرخین را هم

تکذیب کنند خود حسینعلی در کتاب اقدس که بابیها جملگی تصدیق دارند و آن را بر خود حجت می‌دانند می گوید «خداوند شما را از آنچه در کتاب بیان در باب محو کتب نازل فرموده است عفو نمود و اینك ما بر شما جائز می‌شماریم که علومی که به حال شما سودمند است قرائت [۷۷] کنید و فراگیرید» و نیز به فرض اینکه علی محمد را در این مورد بخواهیم زیاد مورد ملامت قرار ندهیم زیرا با چنین ادعای سخیف و این کتاب مغلوط، طبیعی است که علم و اطلاع به علم عربی و صرف و نحو مشت او را باز می کرد و همچنین قرائت کتب ادب و اخلاق سخافت فکر وی را آشکار می کرد و کتب احادیث اگر مطالعه می‌شد و آن همه اخباری که در باب حضرت مهدی (ع) فرزند حسن عسکری که ما به شمه‌ای از آن اشاره کردیم مورد مداقه قرار می گرفت بطلان ادعای مهدویت و ارتداد وی را ثابت می کرد و نیز کتب حکمت و کلام مدلل می‌داشت که ادعای الوهیت از بشر ضعیف چیزی جز کفر و ضلالت و نادانی نیست و ثابت می کرد که دعوای رسالت باید از موانع خالی و با معجزه مقرون باشد و فرستاده‌ی خداوند نمی‌تواند یك فرد ناقص العقل [صفحه ۲۰۳] و خالی از کمالات باشد تا انبیا تحریم نمودن چنین علومی را که موجب رسوائی خود و کتاب و دعوت او است اگر به وی حق دهیم ولی گناه سایر علوم از قبیل ریاضی و حمکت طبیعی و غیره و همچنین قرآن کریم چیست که این گونه بی‌رحمانه مشمول چنین حکمی قرار می گیرند. و حسینعلی نیز که این موضوع یعنی تحریم علوم و امر به محو کتب را وحی آسمانی و منزل از طرف خداوند می‌داند هر چند آن را نسخ می کند و اجازه تعلم علوم را می‌دهد لیکن مسلم است این نسخ و اجازه هرگز نمی‌تواند لکه‌ی این ننگ را از این مذهب و بانی آن محو کند حال اگر بگوئی شما مسلمانان نیز مطالعه‌ی بعضی از کتب را حرام دانسته و به محو آن فتوی می‌دهید می گوئیم مسلمانان مطالعه کتب ضلال و آن نوشته‌هائی که به فتوای عقل سلیم و منطق مضر به حال بشر و موجب گمراهی و فساد اخلاق و غیره است از قبیل کتب سحر و جادو کتبی که بلندگوی باطل است و اطلاع از آن مستلزم تصرف در احوال دیگران و تسلط بر آنان بدون رضای ایشان است و بدیهی است تسلط بر دیگران و تصرف در احوال مردم بدون رضای آنها مخالف با عقل و منطق و کلیه‌ی مذاهب حقه‌ی الهیه و هر قانونی است که متکی به عقل و منطق باشد. اسلام مطالعه‌ی این گونه کتابها را بر اشخاص ضعیف العقل و کم معرفت حرام کرده است با این همه اسلام هم به طور صریح و قاطع آنها را حرام نکرده و امر به محو آنها ننموده است چنانچه نگاهداشتن و مطالعه‌ی آن را برای اشخاص ثابت عقیده و کامل معرفتی که بخواهند مطالب [۷۸] آنها را رد نموده و ضلالت [صفحه ۲۰۴] و سخافت آنها را ثابت کند اسلام جایز می‌شمارد حال این دستور اسلام کجا و حکم باب کجا که امر می کند بدون استثناء هرگونه کتابی را محو نمایند و حتی حسینعلی نیز در اواخر باب اول کتاب ایقان از این حکم باب متابعت نموده و در مورد مذمت علم از کلام وی استشهاد می کند مردم را پند می دهد که از راهنمای دانش نتوانند هدایت شوند و باید از نور خود وی استضائه کنند و در حقیقت با این دستور می‌خواهد مردم همچنان در تاریکی اوهام و کوری جهل حیران بمانند و از پرتو دانش و حجت و برهان محروم بمانند تا بدانجا که بی‌پروا هرگونه تصرفی در حقائق الهیه به عمل آورده و نادانسته بدون تعقل بلکه برخلاف میزان قانون و عقل و دستور شریعت با معارف و علوم بازی کنند و در این مقام این چند سطر عین کلام حسینعلی است و عبارات فارسی از خود اوست. العلم [۷۹] حجاب الاکبر هیچ رائحه‌ی آن علوم ظلمانی که ظلمت این همه بلاد را فراگرفته استشمام نمی‌شود از این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیارد و جز غل و بغضاء حاصل نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش نار مهلك فنعم ما قال [۸۰] تمسك به اذیال الهوی و اخلع الحیا - و خل سبیل الناسكین و ان جلوا پس باید صدور را از جمیع آنچه شنیده شده پاك نمود و قلب را از همه تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراك الهامات غیبی شود و خزینه‌ی اسرار علوم ربانی گردد این است که می‌فرماید [صفحه ۲۰۵] (یعنی علی محمد) السالك [۸۱] فی النهج البیضاء و الركن الحمراء لن یوصل الی مقام وطنه الا- بكف الصغر عما فی ایدی الناس انتهی. و به شرافت و فضیلت سوگند که این شیوه مذمت علم رابطه‌ی مستقیم با دعاوی آنان دارد زیرا مسلم است که فهم و تعقل و معرفت علوم و معقول و منقول و ادبیات حربه‌ای است که زودتر از هر چیز ریشه‌ی این اباطیل را قطع و رسوائی آنان را آشکار می‌نماید آیا با وجود آن همه احادیث متواتر مسلمین

و شیعیان در باب نسب حضرت مهدی (ع) و سلطنت مطلقه آن جناب و اینکه زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود که شمه‌ای از آن را در این کتاب ذکر نمودیم چگونه ممکن است ادعای مهدویت رواج گیرد و جماعتی پیرو آن شوند و آیا با بودن آن همه احادیث و نصوص خود قرآن کریم در باب خاتمیت حضرت محمد ابن عبدالله و اینکه بعد از آن حضرت پیغمبری نیست چطور ممکن است ادعای رسالت مورد قبول واقع شود و جمعی بدان ایمان آرند و با آنچه در اخبار و قرآن کریم اشاره و تاکید شده است که بعد از احکام اسلام حکمی از جانب خداوند نخواهد آمد و ما به چند حدیث آن در باب ارتداد و خروج از دین در همین کتاب اشاره نمودیم و بیان کردیم که این احکام تا قیامت برپا است و حضرت مهدی هم پس از ظهور به قرآن و سنت و همین احکام عمل خواهد فرمود چگونه امکان دارد تغییر و تبدیل احکام رواج گیرد و گروهی بدون کمترین اعتراضی آن را بپذیرند چطور [صفحه ۲۰۶] ممکن است کسی این طور وقیحانه و برخلاف عقل و منطق کتابی مغلوط مانند کتاب بیان یا مثل آن بنویسد و آن را معجزه‌ی خویش بداند و این ادعا مورد قبول واقع شود و چگونه امکان دارد انکار ضروریاتی مانند معاد جسمانی از آنان پذیرفته شود در حالی که نصوص بسیاری از قرآن و اخبار بر آن صراحت دارد و قرآن منکرین آن را سرزنش می‌نماید و آنان را سفیه و نادان می‌خواند و نیز اتفاق جمیع مسلمانان و نصاری و یهود بر آن است (مگر دسته‌ای از یهود) که جملگی آن را از ضروریات دین خود می‌شمارند و آیا چگونه ممکن است ادعای خدائی از فردی از بشر پذیرفته شود با آن علم و یقینی که از بداهت عقل و صراحت دین اسلام بر بطلان این دعوی و سستی آن موجود است و به علاوه لازمه‌ی آن رجوع به شرك و بت‌پرستی است که دین اسلام با این زحمت علیه آن مبارزه نمود و ریشه‌ی این ضلالت را از بیخ و بن برکند آری هیچ یك از این دعاوی امکان ندارد پذیرفته شود و رواج گیرد مگر هنگامی که جمیع علوم و معارف و همچنین نیروی عقل و شعور و فهم از میان بشر رخت بربندد و مردمان به جمله از روش منطق خارج گردند و به متابعت هوای خویش روند و هرگونه حجب و حیائی از میان برداشته شود و این همان شیوه‌ای است که خود آنان گفته و خواسته‌اند در این جا بی‌مورد نیست به یکی از احکام این مذهب اشاره کنیم، این مسئله بر هر شخص خردمند و بصیری آشکار است که در صورتی که قانون‌گذار بخواهد مجازاتی برای کارهای زشت و اعمالی که برخلاف ناموس اجتماع است تعیین کند لامحاله این مجازات باید به نحوی باشد که موجب تنبیه دیگران و بالنتیجه جلوگیر و مانع ارتکاب آن گردد مثلا اگر بنا شود برای [صفحه ۲۰۷] قاضی که به خلاف حق و حقیقت حکم می‌کند مجازاتی تعیین کند باید این مجازات طوری باشد که مانع و رادع همه قضاة بنا حق گردد و بدین وسیله از قضاوت بناحق جلوگیری کند یا اگر برای جلوگیری از کلاه‌برداری و جیب‌بری مجازاتی تعیین شود باید مجازاتی مقرر شود که کلیه طبقات را شامل گردد تا مانع ارتکاب این عمل شود همچنین است اگر بخواهند برای جرمی که مرتکب آن اعم از مردم پست یا اشخاص شرافتمند باشند مجازاتی تعیین کنند مسلم است این مجازات باید به طریقی باشد که مانع هر دو دسته از مبادرت بدان گردد و به طور خلاصه باید مجازات برای هر جرم به نحوی باشد که ترس از آن مانع از اقدام بدانت جرم شود و بدین وسیله اجتماع و تمدن از خطر شیوع جنایات و فواحش محفوظ بماند و مسلم است که در این موضوع تفاوتی نیست بین اینکه قانون‌گذار پیغمبر مرسل یا دانشمند حقوق‌دان باشد که هر دو با رعایت این حکمت را در وضع قانون بنمایند و کلیه جوانب موضوع را در نظر بگیرند زیرا در غیر این صورت آن یك پیغمبر مرسل و دیگری قانون‌گذار شناخته نخواهد شد، اکنون ای کسی که طرفدار حقیقت و انصاف و فضیلت هستی اندکی قانونگذاری باب و بها را تماشا کن و ببین چه بسا احکام و قوانینی که برخلاف این حکمت جعل شده و هر کدام برای رسوائی این بنیادگذاران کافی است از آن جمله حد زنا است شك نیست که اساس تمدن بشری و بنیان فضیلت و شرافت انسان و مخصوصا حفظ نظام خانوادگی و زندگی اجتماعی متکی به عفت عمومی و زناشوئی و حفظ توالد و تناسل است و زنا و فحشاء این بنیان را واژگون می‌نماید و جامعه تمدن را به فنا و زوال تدریجی محکوم می‌کند. [صفحه ۲۰۸] و از طرف دیگر به این نکته شاید توجه داشته باشی که متأسفانه این عمل زشت چگونه در بین عموم طبقات از غنی و فقیر شایع است و چون دیو شهوت به

حرکت آید و آتش شوق و هواپرستی شعله‌ور شود و غمزه‌ی جمال وسوسه کند چه ثروتهای گزافی در راه آن صرف می‌شود و چه گذشتها و ولخرجیها که در آن هنگام به عمل می‌آید. آن وقت ببین قانونگذار این مذهب مجازات و حد این عمل خانمان‌سوز را تا چه حد تعیین کرده است که مرتکب آن کافی است نه مثقال طلا به بیت العدل که بیت المال آنان است بپردازد (از هرگونه عواقب دنیوی و اخروی آن محفوظ بماند) و حسینعلی در کتاب اقدس که در حقیقت به منزله‌ی احکام این مذهب است همین حکم را تایید می‌کند حال این حکم را ببین و ملاحظه کن که بسیاری از مردم این مقدار پول و بیشتر آن را به دلالهای این عمل زشت می‌دهند هر چند آن را با کد یمین و عرق جبین و یا حتی به فروش أثاثیه خانه و لوازم زندگی فراهم کرده باشند آری در حقیقت راه درآمد خوبی برای بیت العدل پیدا کرده‌اند این بود حکم زنا حال به حکم لواط نیز توجهی کن. عملی که مخالف طبیعت و بر باد دهنده شرافت خانواده‌ها و نماینده پستی اخلاق و رذالت طبع و بالنتیجه بی‌علاقه‌گی به طبقه‌ی نسوان و قطع نسل است تو خود حکم کن آیا صحیح و شایسته است یک نفر قانونگذار مبعوث از جانب خداوند یا حقوق‌دانی ممکن است چنین حکمی درباره‌ی این عمل بدهد به طوری که حسینعلی در کتاب اقدس حکم داده است که پس از اطاله‌ی کلام در باب زنا به حکم لواط اشاره می‌کند و درباره‌ی آن می‌گوید «انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان» یعنی ما از بیان حکم پسران شرم داریم من [صفحه ۲۰۹] نمی‌دانم و بسیار مایلم بدانم که از چه چیز شرم می‌کند در حالی که خداوند از ذکر حق هرگز حیا نمی‌فرماید همچنانکه در قرآن [۸۲] کریم اشاره می‌کند اگر اظهار حیا از لحاظ ذکر ذات عمل است که درست نیست زیرا آن را صریحا یاد کرده و قلم خود را بر آن آلوده نموده است بلکه به طور کنایه به آن و لذت آن اشاره کرده است زیرا لفظ غلمان را که کنایه از لذت و کیفیت این عمل ننگ‌آور است در عبارت خود ذکر کرده و در نزد ارباب کمال کنایه از تصریح بلیغ‌تر است پس با این حال چگونه از ذکر حرمت آن شرم نموده در صورتی که حکمت این طور اقتضا داشت که پس از ذکر اصل موضوع حرمت آن را به طور صریح بیان کند و چنانچه نیز حلال بداند ذکر حلیت آن نیز برای وی جای خجالت و حیا نبود همان طوری که درباره‌ی غنا و موسیقی نیز صریحا (برخلاف مشهور) حکم به حلیت داده و آن را نردبانی برای عروج و صعود روح به افق اعلای الهی می‌داند و بنابراین برای وی هیچ باکی نبود که به حلیت لواط نیز تصریح کند و حتی مقداری از محاسن آن را نیز شرح دهد و مثلا بگوید «ان الطور الذی یطوف حول مطلع الظهور قد اطلقکم فی حکم الغلمان و لا یستحیی من ذلک» طوری که اطراف مطلع ظهور طواف می‌کند شمار را درباره‌ی بچه پسرها آزاد گذاشته و از بیان آن شرم نمی‌دارد «اذا هتف به النداء من جنب الاملاء و مکتوم الاسرار من سطر النار و کان بقلم البهاء من قبل مسرقوما» هنگامی که از جانب املاء و اسرار مکتوم از سطر آتش آمد و این حکم به قلم بهاء از پیش رقم شده بود. [صفحه ۲۱۰] دیگر از این گونه احکام حکمی است که حسینعلی در کتاب اقدس درباره‌ی زنهای محرمی که نکاح آنان حرام است اشاره می‌کند و فقط زن پدر را ذکر می‌کند می‌گوید «حرمت علیکم ازواج آبائکم» زنهای پدرانتان بر شما حرامند مبادا در اینجا این طور تصور کنی که در بقیه این قبیل زنها چون در قرآن اشاره شده است اکتفا نموده و تکرار نکرده است این تصور بدو جهت درست نیست نخست آنکه حکم زن پدر نیز در قرآن هست در آیه‌ای که می‌فرماید «و لا تنکحوا مانکح آباؤکم» چطور ممکن است فکر کرد که باید زن پدر به خصوص را ذکر کند و بقیه را به قرآن حواله دهد دوم اینکه باب قبل از بهاء احکام قرآن را به طور کلی باطل دانسته و بنابراین مطابق دستور آنها قرآن فراموش شده و متروک است و از برای همین جهت بین دو برادری که پدرشان آنها را غصن الله الاعظم و غصن الله الاکبر نام نهاده یعنی عباس افندی و میرزا محمدعلی نزاع و کشمکش به میان آمد چون عباس افندی می‌خواست خواهر و مادر و سائر محرمات قرآن را حرام کند و میرزا محمدعلی نمی‌خواست که البته این عقیده‌ی دوم با دین‌سازی بیشتر سازگار بود به این معنی که پدر آنان غیر از زن پدر را حرام نکرده و به علاوه تصریح کرده بود که دین و شریعت او تا هزار سال تغییر و تبدیل نخواهد کرد و این مطلب را با تاکید تمام بیان کرده بود عباس افندی را نمی‌رسید حکم تازه‌ای برخلاف گفته پدر بیاورد. در خاتمه این کتاب بار دیگر بندای اول بدان کس که هواخواه بابیگری است خطاب کرده

می گویم خدا تو را هدایت کند و راه حق را به تو بیاموزد و از راه لطف و کرم خویش عقل و خرد تو را استوار و فکر [صفحه ۲۱۱] تو را متقن نماید اگر آنچه در اینجا نگاشتیم موجب بصیرت و هدایت تو نگردید و راه راست را بر تو ظاهر ننمود و حق را آشکار نکرد امیدوار چنانم که هرگونه شبهه و اشکالی برای تو هست برای ما بنگاری تا در آن تامل نموده و با کمك فکری همدیگر در راه رفع شبهات و لغزش‌هائی که مولود هوی و هوس و شهوت نفس است از راه حق و صراط مستقیم هدایت کوشش کنیم زیرا مسلم است ما هیچ یک با حق و حقیقت دشمنی نداریم و حق و حقیقت از هر چیزی سزاوارتر است که مورد متابعت قرار گیرد. فسبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد خاتم النبیین و تمام عدة المرسلین و آله الطیبین الطاهرین الحجج المیامین تمام شد در روز پنجشنبه ماه شعبان المعظم سال یکهزار و سیصد و سی و نه هجری سپاس خداوند را که این بنده‌ی ناچیز را به شرف ترجمه‌ی این مبارك کتاب نائل فرمود در شهر رمضان المبارك ۱۳۶۹ علی الحسینی الاصفهانی العلامة الفانی.

پاورقی

[۱] در کتاب بیان تعلیمات بی‌اساسی راجع به عمل کیمیا ذکر شده و مؤلف قدس سره به آن تعریض می‌فرماید.

[۲] تعریف بر این است که در این کتاب‌ها بوئی از امور مذکوره استشمام نمی‌شود بلکه قضیه به عکس است.

[۳] نه آنکه آنچه مورد اعتراض مسلمین بوده از آنها حذف نمایند مانند بسیاری از عبارات تورية و انجیل که چون مورد استدلال با اعتراض مخالفین آنها بوده حذف و تحریف شده است.

[۴] در قرآن یا ابت می‌باشد.

[۵] آیه این طور است قل الله ثم ذرهم فی خوصنهم یلعبون.

[۶] دانستی که روساء مذهب پوچ بابیت و بهائیت اعتراف به رسالت و خاتمیت محمد بن عبدالله صلی علیه و آله و امامت ائمه هدی علیهم‌السلام دارند و بنابراین جای هیچ انکاری باقی نمی‌ماند مگر از روی جدال و عناد که البته از باب اقوال باطل و غرضهای فاسد هیچ گونه رادعی از انکار بعد اقرار ندارند.

[۷] مخفی نماند که جمله‌های او عربی و مغلوط و رکیك است و ماصحیحا معنی کرده و مضمون آن را تحریر می کنیم.

[۸] مخفی نماند که غالب آن اخبار از روایات مسنده و معتبره است.

[۹] که معنای ولایت کلیه الهیه است.

[۱۰] در هر فصلی از معصومی روایت می‌شود.

[۱۱] حیرت و سرگردانی مردم در غیبت آن بزرگوار راجع به امر امامت و عقیده‌ی به وجود آن حضرت است.

[۱۲] مخفی نماند که ابن‌عیاش در سال ۴۰۱ هجری از دنیا رفته و این حدیث را از ابوعمر هاشم دستوانی از شیخ ابوالحسین عبدالله بن علی روایت کرده است از کتاب او که در سال ۲۸۱ هجری تالیف نموده و اصل کتاب را به ابوعمر نشان داده و شیخ مذکور روایت مسطوره را از عبید بن کثیر شنیده است که او از نوح بن دراج از یحیی بن اعمش از زید بن وهب از ابوجحیفه و حرث بن عبدالله همدانی و حرث بن شرب روایت کرده که آن‌ها به تمامی از حضرت امیر علیه‌السلام سئوال نموده‌اند.

[۱۳] یعنی به واسطه تقیه و گرفتاری به دست سلاطین جور و مجبور نشود مداهنه کند و دست مسالمت به کسی بدهد.

[۱۴] به طوری که از قسمتی از اخبار استفاده می‌شود از بردن نام آن حضرت نهی شده است و شاید حکمت آن از طرفی تفتیش دشمنان از حال آن حضرت و از طرفی به علت احترام و در هر صورت حکم در حق ما تنزیهی است به دلیل روایات وارده که آنها ذکر نام شده است.

[۱۵] بنا به روایاتی یهودا در نظر مردم به صورت حضرت مسیح درآمد و جمعیت یهود آن را به جای عیسی کشتند.

[۱۶] عقیده به انتقال روح مرده به بدن زنده.

[۱۷] مانند نواب اربعه که نیابت خاصه و وکالت از طرف حضرت داشته‌اند.

[۱۸] مواسم جاهایی است که گروه انبوهی مردم جمع می‌شوند و در لسان اخبار غالبا برای مواقف حج استعمال می‌شود.

[۱۹] یعنی بترسید از خدا راجع به دیانتهای خودتان.

[۲۰] با دست خویش طرز تراشیدن را نشان داد.

[۲۱] شاید کنایه از این باشد که هیچکدام از سادات بر دیگری برتری نداشته باشند از جهت امامت که در این صورت هر کس از سادات مثل (علی محمد) دعوای امامت کند کاذب خواهد بود.

[۲۲] یعنی سلطنت حق الهیه که در وقت ظهور حضرت حجت حاصل می‌شود.

[۲۳] مقصود این است که گروهی آن طوری از دین خارج می‌شوند که احتمال بازگشت آن هست و این اشاره به موارد شک و تزلزل است و گروهی خارج می‌شوند که قابل بازگشت نیست و این اشاره به ارتداد است (نعوذ بالله).

[۲۴] دولت حقه الهیه.

[۲۵] منظور از اشخاصی هستند که در عقاید خویش ثابت و در بلا صابرند.

[۲۶] از ظهور دعوت تا حال که یکصد و نه سال است.

[۲۷] سلطان ستمکار.

[۲۸] شیاطنی که از اطاعت خداوند خارج شده است.

[۲۹] طائفه از شیعه که قائل به امامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی‌طالب می‌باشند و حضرت سجاد را به امامت قبول ندارند.

[۳۰] کوهی است در مدینه طیبه.

[۳۱] آیةالله فانی.

[۳۲] مرقد مبارک آن حضرت در شهرری نزدیک تهران و از اجله‌ی علماعو امامزادگان است.

[۳۳] وجه شباهت حجةبن‌الحسن به جمعه اینست که همچنانکه جمعه سبب اجتماع مسلمین است آن حضرت نیز پس از ظهور جامع شمل مسلمانان خواهد بود.

[۳۴] کنایه از اینست که انکار امام زمان در حقیقت انکار جمیع ائمه است و بنابراین جمعی از پیروان باب که به امامت یازده امام معترفند در واقع مشمول این حدیث و منکر جمیع ائمه‌اند.

[۳۵] مراد از ضعیف شمرده شده‌گان در این آیه که خداوند به آنها وعده عزت و سلطنت داده برحسب اخبار متعدده که در تفاسیر ذکر شده دو طائفه‌اند که حال آنها کمال شباهت را به یکدیگر دارد یکی بنی‌اسرائیل که در دست فرعونیان مقهور بودند و به فرستادن حضرت موسی خداوند بر آنها منت نهاد و آنها را نجات داد که در ذیل آیه به آن اشاره فرموده و دیگر شیعه که در زمان غیبت مقهور فرعون سیرتان هستند و به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ذلت آنها به عزت مبدل خواهد شد و خواندن آن حضرت این آیه را پس از ولادت چنانچه در این خبر شریف است اشاره به این مطلب می‌باشد.

[۳۶] مانع اول عبارت بود از تناقض در ادعاء و اینکه گاهی می‌گوید من نائب مهدی و گاهی می‌گوید من خود مهدی هستم. مانع دوم اینکه می‌گوید من مهدی صاحب زمانم در حالی که برحسب روایات متواتره مهدی فرزند حسن عسگری است و او علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی است.

[۳۷] خبر واحد خبری را گویند که برای شنونده علم و یقین ایجاد نکند.

[۳۸] متواتر خبر جماعت زیادی است که از قول آنها علم حاصل شود و مستفیض و متظافر خبری است که عده مخبرین آن زیاد ولی کمتر از متواتر باشد و اغلب اوقات موجب حصول علم است خصوصا اگر باقر اثنی مثل آنچه در متن ذکر شده مقرون باشد.

[۳۹] مرسل روایتی است که سند آن تا به امام متصل نشود و آن به خودی خود قابل استناد نیست.

[۴۰] باب به معنی (درب) و منظور از این تسمیه اینست که او ادعا می‌نموده که واسطه و باب فیض بین امام و مردم است.

[۴۱] این خبر از اخبار غیبیه است که ائمه علیهم‌السلام شیعیان را به حدوث این وقایع خبر داده‌اند.

[۴۲] یعنی نبوت و رسالت و نزول وحی.

[۴۳] از این روایت معلوم می‌شود که تحریف در قرآن نه مقصود چیزی بر آن افزودن یا از آن کاستن است بلکه مراد از تحریف آن است که نحوه‌ی جمع‌آوری آن از لحاظ ترکیب و تالیف با قرآنی که قائم می‌آورد که جمع‌آوری آن به وسیله‌ی حضرت امیرالمؤمنین (ع) صورت گرفت تفاوت دارد.

[۴۴] صلح موقت و سکون و فترت.

[۴۵] شاید نظر حضرت به چیزهائی است که مردم آخر الزمان اختراع و جعل می‌کنند و آنها را به دین نسبت می‌دهند.

[۴۶] شاید مراد مسجدالحرام و مسجدالنبی - یا - مسجد کوفه و مسجد سهله باشد.

[۴۷] ولایت مطلقه الهیه.

[۴۸] کنایه از آنچه در باطن زمین از طلا و نقره و سائر اشیاء قیمتی است می‌باشد.

[۴۹] کنایه از مهجور ماندن حقایق و عمل نشدن به احکام قرآن و سنت است.

[۵۰] یا چشم به شما دوخته که متابعتش کنید.

[۵۱] در این جا عین عبارات او را ذکر می‌کنیم که اغلاط معنی این عبارت و اشتباهات و سبك بیان وی مورد ملاحظه و دقت قرار گیرد.

[۵۲] و بعضی گفته‌اند مراد این است که از بین پشت و استخوانهای سینه یعنی قلب و خون بیرون آید.

[۵۳] اشاره به قول خداوند است که می‌فرماید لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرهٔ.

[۵۴] نص عبارتی را گویند که صریح در افاده معنی باشد و احتمال خلافی در آن نرود.

[۵۵] این هرزه‌گویان هرگز شرطی برای کلام گفتن قائل نیستند زیرا خدائی که در زمان گذشته تولد نیافته آیا در زمان گذشته موجود بود یا نه اگر موجود بود که بعد از وجود تولد معنی ندارد و اگر نبود لازم می‌آید انکار صانع تعالی اگر بخواهد بگوید خدا در حسینعلی حلول کرده است پس قطع نظر از بطلان حلول و مغایرت آن با توحید ربطی به ولادت در زمان آینده ندارد جز اینکه بگوید حلول در زمان ماضی نبوده آن وقت می‌گوئیم اگر او مسیح است که مسیح نیز بنابر کتب عهد جدید که مورد قبول شما می‌باشد در سابق روح خدا در وی حلول کرده است نه در زمان حسینعلی.

[۵۶] رجعت حسینی بازگشت سیدالشهداء روحیفداه است در زمان ظهور صاحب الزمان عج.

[۵۷] چون تأویل یعنی خلاف ظاهر کلام را مراد دانستن و این محتاج بدو قرینه است یکی صارفه که باعث صرف ذهن مخاطب از معنای ظاهر گردد و دیگری معینه که معنای خلاف ظاهر (تأویل شده) را تعیین نماید.

[۵۸] این مطالب زبان حال یا مقال یا نوحه‌سرائی کتاب بیان علی محمد است که وسیله دعوت صبح ازل شده و بهاء می‌خواهد با این لاطائلات و گفتارهای سخیف خود را قیوم - خدا - من یظهر و غیره قالب کند.

[۵۹] هر کس اندك اطلاعی از احوال این طایفه داشته باشد می‌داند که در پنهان داشتن کتب و کلمات پیشوایان خود بیش از هر چیز جدیت دارند و حتی گاهی سخن را که به مناسبتی از اربابان خود نقل می‌کنند ممکن است بعد از ساعتی در همان جلسه انکار

نمایند.

[۶۰] اشاره است به آیات معاد که بسیاری از آنها گذشت مثل آیات سوره یس و غیره.

[۶۱] علت دیگر اختصاص این است که در زمانی که احتمال بعثت پیغمبری برود و پیغمبر قبلی رتبه خاتمیت نداشته باشد اگر شخصی ادعای پیغمبری نماید و عملیات معجز نمائی ارائه دهد که مردم آنها را معجزه پندارند مثل صدا کردن گوساله سامری در این موقع چون به مقتضای عدل الهی اتمام حجت بر او لازم است و مردم را به حال خود گذاردن قبیح است البته باید پیغمبری در مقابل این گمراه کننده بفرستد تا او را مهلت ندهد و رشته‌ی حیوهٔ او را قطع فرماید پس در زمانی که پیغمبر اسلام ادعا نمود اگر به دروغ ادعا نموده بود این عمل بر خداوند لازم بود به عکس زمان علی محمد و بهاء که اولا ادله خاتمیت پیغمبر اسلام برای اتمام حجت بر مردم کافی بود و ثانیا دعاوی متناقضه آنها برای دلیل بودن بر کذب آنها وافی بود و ثالثا دلیل و معجزه در دست آنها نبود که قابل آن باشد عاقلی تصدیق آنها را بنماید و همان حجهٔ عقل برای مردم کافی بود.

[۶۲] توبه‌نامه باب عینا در کتاب کشف الحیل آیتی گراور شده مراجعه نمائید.

[۶۳] در شرح حالات سلمان و حجر عدی و میثم تمار و سایر اصحاب وفادار پیغمبر و آل اطهار علیهم‌السلام و اصحاب حضرت سیدالشهداء بنگر که چگونه در مواقع بسیار سخت تحت شکنجه و آزارها و هنگام شهادت به هیچ وجه دست از عقاید حقه‌ی خود برنداشته و بلکه یک گفته‌ی ناروائی از زبان آنان راجع به رؤساء دین و معارف حقه شنیده نشد.

[۶۴] باید دانست این استقامت نیز از روی خلوص عقیده نبود بلکه فقط برای جهات مادی و حب مال بود چنانچه شرح حال وی در همین کتاب و هم چنین در کتاب کشف الحیل آیتی شاهد این موضوع است و نیز کاغذی که برای بهائیان نوشته در موقعی که شهریه او را نرسانیده بودند در اصفهان نزد آقایان درب امامی موجود است که در آن اظهار بی‌عقیدگی به مذهب باب و بهاء می‌نماید و می‌نویسد اگر پول را به او نرسانند آنها را مفتضح خواهد نمود.

[۶۵] باید دانست که یکی از نیرنگهای این جماعت این است که پیوسته جمعیت پیروان خود را خیلی بیش از آنچه هست جلوه می‌دهند بلکه هر کس از هر ملت و مذهب که هواپرست و شهوت‌پرست و در مذهب خویش لاابالی و به قید باشد فورا وی را از خود می‌شمارند و امین و نیکو در کتاب‌های خود این مطلب را به حد کافی تعقیب نموده و در آن بحث کرده‌اند (رجوع به کشف الحیل و فلسفه نیکو شود).

[۶۶] کلام او که مشحون از اغلاط است مانند سایر کلماتش برای نمونه ذکر گردید.

[۶۷] باب اقرار به معجزه می‌کند و بعد از او حسینعلی که به ادعای خود من یظهر است معجزه را انکار می‌نماید.

[۶۸] اگر خوانندگان کرام آشنا به علم عربیت باشند از این مهملات بسیار لذت خواهند برد.

[۶۹] مراد شیخ احمد احسائی است.

[۷۰] مصنف در این کلام هم معارضه به مثل کلمات او نموده و هم بیان نامربوطی کلمات او را فرموده.

[۷۱] این عبارات نیز یک تیر و دو نشان است که هم برای بیان مقصود و هم برای مقابله با کتب بابیه است و از این جهت عبارات عربیه را ذکر کردیم.

[۷۲] شداد فرعون و امثال آنها.

[۷۳] همان طوری که شنیدی حسینعلی نسبت به تحریف بیان از طرف ازل و ازلیها چه نوشته.

[۷۴] از مراجعه به یادداشتهای کینیازدالگودکی که اخیرا به طبع رسیده کاملا معلوم می‌شود که پیدایش علی محمد به دسیسه روسیه بوده و بستگی منوچهر گرجی به آنها معلوم است.

[۷۵] یکی از مهمترین وسائل پیشرفت ارباب ضلال این است که خود را از مردم مستور می‌دانند که مردم به خیالات واهیه آنها را

بزرگ و جلیل تصور نمایند.

[۷۶] کافر همه را به کیش خود می‌خواند.

[۷۷] باید دانست که این جواز را از سه نظر داده است نخست آنکه در مقابل ملل حیه عالم این تحریم و انکار علوم و امر به محو کتب موضوعی بسیار افتضاح‌آور و موجب رسوائی بود دوم آنکه می‌خواسته کتابهای خود را که مشمول این تحریم می‌شد مورد مطالعه قرار دهد سوم آنکه حب تحصیل و طلب علوم فطری بشر است و بداهت این موضوع شاید از بداهت نور خورشید کمتر نیست.

[۷۸] حتی حکم به وجوب نظر هم برای بعض از اشخاص کامل در پاره‌ای موارد مورد اتفاق است.

[۷۹] علم پرده‌ی بزرگ است.

[۸۰] دست به هوی و هوس زن و حیا و شرم را از خویشتن دور کن و از شیوه‌ی عبادت کنندگان هر چند بزرگ باشند دوری کن.

[۸۱] آن کس که در راه بیضاء و رکن حمرا قدم گذارد هرگز به مقصود خویش نرسد مگر اینکه دل و دست خود را از آنچه در نزد مردم است از مال و منال خالی داشته باشد.

[۸۲] و الله لا یستحیی من الحق سوره‌ی سی و سوم آیه‌ی پنجاه و سوم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹